

نامه های امام در نهج البلاغه

ترجمه : دکتر علی شیروانی

تذکر این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهم السلام

بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام گردیده

است

به نام خدای علی اعلی

بسم الله الرحمن الرحيم

این نوشتار در بردارنده هفتاد و نه نوشته و گفته از امیر مؤمنان علیه السلام است که سید رضی رحمته الله علیه آنها را در بخش دوم نهج البلاغه (نامه ها) گرد آورده است ، با ترجمه ای سلیس ، خوشخوان ، و همه فهم . این نامه ها و برنامه ها و سفارش ها برخی به دشمنان آن حضرت به ویژه معاویه در جریان جنگ صفین است ، برخی به فرمانداران ، و کارگزاران آن حضرت و برخی به صورت عهدنامه ، و یا سفارش نامه و همگی خواندنی و به یاد ماندنی است .

برای کسانی که خواهان آشنائی با دنیای نهج البلاغه اند، نامه ها بهترین آغاز است امیر مؤمنان در نامه هایش با صراحت و روشنی سخن می گوید، مخاطب ، او گاهی معاویه است و گاهی فرماندارانش و زمانی فرزندانش .

این نامه ها، برنامه هایی ، زنده زندگی ساز و حرکت آفرین را در بر دارند، حرکتی از دنیا به سوی آخرت از هوا به سوی آسمان از خود به سوی خدا، یعنی از هیج به سوی همه چیز از آن جا که امیر مؤمنان علیه السلام خود تجسم همه خوبی ها و ترک همه هواها و روهایی از همه علقه ها و علاقه های پست مادی است ، سخنش بر دل می نشیند و شور و هیجانی قدسی در خواننده پدید می آورد او از سر دلسوزی و مهربانی و خیرخواهی با ما سخن می گوید، که بالا می رویم و به قدسیان پیوندیم ، دل به متاع اندک دنیا خوش نداریم ، و فریب این فریبکار را نخوریم و خود را برای حیاتی ابدی آماده سازیم ، آزاد باشیم و آزادمنشانه زندگی کنیم و خود را عزیزتر از آن بدانیم که آن را به چند سکه زر و سیم بفروشیم .

در این نامه ها نگاهی به دیگر به زندگی عرضه شده است ، امیر مؤمنان دست خواننده را می گیرد، و با خود به سوی ملکوت می برد و افقی گسترده را به رویش می گشاید، افقی به پهنای ابدیت ، به ما می آموزد که هستی شما تا ابدیت گسترده است ، یعنی نهایت ندارد، پایان نمی پذیرد و عمر دنیوی در این حیات ابدی ، حتی کمتر از لحظه ای ناماندنی است ، دامن سخن را برجینیم ، و شما را با آموزهای آموزنده علی تنها بگذاریم که به حق دل آرام و آرامبخش دلهای پر اندوه انسان تنها و وامانده روزگار است .

پروردگارا! ما را به علی زنده بدار، با علی بمیران ، با علی محشور ساز و او را مقتدایمان در دنیا و دستگیریمان در آخرت قرار ده و شفاعتش را در حق ما پذیرا باش آمین یا رب العالمین .

علی شیروانی ، قم - حوزه علمیه ، 80 / 8 / 19

1 - و من كتاب له عائشة الى اهل الكوفة ، عند مسيره من المدينة الى البصرة
اما بعد فاني اخبركم عن امر عثمان حتى يكون سمعه كعيانه ان الناس طعنوا
عليه ، فكنت رجلا من المهاجرين اكثر استعبابه ، و اقل عتابه ، وكان طلحة و
الزبير اهون سيرهما فيه الوجيف و ارفق حدائهما العنيف ، وكان من عائشة فيه
فلته غضب فاتيح له قوم فقتلوه و بايعنى الناس غير مستكرهين و لامجبرين ، بل
طائعين مخيرين .

و اعلموا ان دار الهجرة قد قلعت باهلها، و قلعوا بها، و جاشت جيش المرجل
، و قامت الفتنة على القطب ، فاسرعوا الى اميركم ، و بادروا جهاد عدوكم ان شاء
الله عزوجل

1 - نامه از اوست به مردم كوفه هنگامى كه از مدينه به بصره مى

رفت

(۱)

افشای سران ناکثین

از بنده خدا علی امیر مؤمنان به مردم كوفه ، بلند پایگان انصار، و سروان
عرب . اما بعد من شما را از كار عثمان به گونه ای كه شنیدنش چون دیدن آن
باشد، آگاه سازم : مردم بر او خرده گرفتند، و من یکی از مهاجران بودم كه
بیشتر از او مى خواستم كه رضایت مردم را جلب نماید و كمتر سرزنشش مى
كردم اما طلحه و زبیر آسانترین كارشان آن بود كه بر او بتازند و نرم ترین برنامه
شان اعمال فشار بر وی بود. عایشه نیز ناگهان بر او خشمگین شد، سپس
گروهی برای كشتن عثمان مهیا شدند و او را كشتند، و مردم بدون اكراه و اجبار

بلکه از روی رضا و اختیار با من بیعت کردند. بدانید سرای هجرت (مدینه) مردم را از خود راند و مردم نیز از آن جا رفتند. دیگ آشوب در مدینه جوشان شد، و فتنه برپا گشت . پس به سوی امیرتان بشتابید، و اگر خدا خواهد به سوی جهاد با دشمن خود، به پیش تازید.

2 - و من كتاب عائشة اليهم بعد فتح البصرة
و جزاكم الله من اهل مصر عن اهل بيت نبيكم احسن ما يجزى العالمين
بطاعته و الشاكرين لنعتمه فقد سمعتم و اطعتم و دعيتم فاجبتم

2 - نامه ای از اوست به مردم کوفه پس از فتح بصره

(۲)

قدردانی از مجاهدان پس از پیروزی
خداوند به شما مردم کوفه ، از جانب خاندان پیامبرتان پاداش دهد، نیکوترین
پاداشی که به فرمانبران و شکرگزاران نعمتش می بخشد، که (فرمانم را) شنیدید
و اطاعت کردید، و فرا خوانده شدید و پاسخ گفتید.

3 - و من كتاب له عائشة لشريح بن الحارث قاضيه
و روى ان شريح بن الحارث قاضى اميرالمؤمنين عائشة ، اشترى على عهده
دارا بثمانين ديناراً بلغه ذلك ، فاستدعى شريحا و قال له :
بلغنى انك ابتعت دارا بثمانين ديناراً، و كتبت لها كتابا و اشهدت فيه شهوداً.
فقال له شريح : قد كان يا اميرالمؤمنين قال : فنظر اليه نظر المغضب ثم قال له
:

يا شريح اما انه سياء تيك من لا ينظر فى تابك و لا يساءلك عن بينك حتى
يخرجك منها شاخصاً، و يسلمك الى قبرك خالفا فانظر يا شريح لاتكون
ابتعت هذه الدار من غير مالك ، او نقدت الثمن من غير حلالك ! فاذا انت قد
خسرت دار الدنيا و دارالآخرة !

اما انك لو كنت اتيتنى عند شرائك ما اشتريت لكتبت لك كتابا على هذه
النسخة فلم ترغب فى شراء هذه الدار بدرهم فما فوق .
و النسخة هذه : (هذه ما اشترى عبد ذليل (من عبد) ميت قد ازعج للرحيل ،
اشترى منه دارا من دار الغرور، من جانب الفانينت و خطة الهالكين ، و تجمع هذه
الدار حدود اربعة : الحد الاول ينتهى الى دواعى الافات و الحد الثانى ينتهى الى
دواعى المصيبات ، والحد الثالث ينتهى الى الهوى المردى ، و الحد الرابع ينتهى
الى الشيطان المغوى ، و فيه يشرع باب هذه الدار اشترى هذه المغتر بالامل من
هذا المزعج بالاجل هذه الدار بالخروج من عز القناعة و الدخول فى ذل الطلب و
الضراعة فما ادرك هذا المشتري فيما اشترى منه فى ذل الطلب و الضراعة فما
ادرك هذا المشتري فيما اشترى منه من درك فعلى مبلبل (مبلى) اجسام الملوك
و سالب نفوس الجبابرة ، و مزيل ملك الفراغنة ، مثل كسرى و قيصر، و تبع و
حمير، و من جمع المال على المال فاكثر و من بنى و شيد و زخرف و نجد، و
ادخروا اعتقد و نظر بزعمه للولد، اشخاصهم جميعا الى موقف العرض ، و الحساب
و موضع الثواب و العقاب : اذا وقع الامر بفصل القضاء (و خسر هنالك المبطلون)
شهد على ذلك العقل اذا خرج من اسر الهوى و سلم من علائق الدنيا).

3 - نامه ای از اوست برای شریح پسر حارث ، قاضی خود

گفته اند شریح پسر حارث قاضی امیر مؤمنان علیه السلام در زمان حکومت آن حضرت خانه ای به هشتاد دینار خرید این خبر به امام رسید و آنگاه شریح را خواست و به او فرمود:

بر خود با تجمل گرایی مسئولان

به من خبر دادند که خانه ای به هشتاد دینار خریده ای و برای آن سندی نوشته ای و بر آن گواهی گرفته ای ؟

شریح گفت : آری چنین است ، ای امیر مؤمنان امام خشمگین ، به او نگریست ، و سپس به او فرمود:

ای شریح آگاه باش ، به زودی کسی (عزرائیل) به سراغ تو می آید که سند خانه

را نگاه نمی کند، و از گواهی نمی پرسد، تا آن که تو را از آن خانه بیرون کند، و تنهایی هیچ چیز به گورت سپارد ای شریح ، بنگر مبادا این خانه را از غیرمال خود خریده باشی یا بهای آن را از غیر حلال به دست آورده باشی ، که در اینصورت هم در دنیا زبان کرده ای و هم در آخرت .

آگاه باش ، اگر هنگام خرید این خانه ، به نزد من آمده بودی ، برایت قباله ای ، می نوشتم به این نسخه ، و تو رغبت نمی کردی حتی یک درهم - چه رسد بالاتر - برای خرید آن پیردازی .

و آن قباله چنین است : این خانه ای است که آن را بنده ای خوار، از مرده ای که برای کوچ کردن (به سرای دیگر) از آن خانه بیرونش کرده اند، خریده است . از او، خانه ای از سرای فریب خریده است ، از کوی نابود شوندگان ، و

سرزمین تباه ، شوندگان ، این خانه را چهار حد در بردارد: حد نخست به آفات و بلاها منتهی می شود، و حد دوم به مصیبت ها، و حد سوم به هواها و هوس های تباه کننده ، و حد چهارم به شیطان گمراه کننده ختم می گردد و در آن به حد چهارم باز می شود این شخص فریفته به آرزو، این خانه را از کسی که اجل او را از جای کند، به قیمت خروج از عزت قناعت ، و ورود، در خواری ، و پستی ، خرید هر زیبایی که بر این خریدار در آن چه خریده وارد شود، بر عهده ، خراب کننده ، بدنهای پادشاهان ، و گیرنده جان جباران ، و نابود کننده فرمانروایی ، فرعونیان ، (یعنی ملک الموت) است کسانی چون پادشاهان ایران ، روم ، یمن و حمیر، و آنان که ثروت بر روی ثروت نهادند، و همچنان بر آن افزودند، و آنان که ساختند، و استوار کردند، و آراستند و زینت نمودند، ذخیره ساختند و به ظن و گمان خویش برای فرزند تدبیری اندیشیدند، فرشته مرگ همه اینان را به محل بازپرسی ، و حساب ، و جایگاه ، ثواب و عقاب روانه کند؛ آنگاه که فرمان خداوند برای جدایی ، حق از باطل فرود آید، و آن جاست که تبهکاران زیان برند بر این قباله عقلی گواهی می دهد که از اسارت هوا و هوس بیرون آمده ، و از وابستگی های دنیا سالم مانده باشد.

4 - و من کتاب له عاشیه الی بعض امراء جیشه

فان عادوا الی ظل الطاعة فذاک الذی نحب و ان توافت الامور بالقوم ، الی الشقاق و العصیان ، فانهد، بمن اطاعک الی من عصاک ، و استغن بمن انقاد معک عن تقاعس عنک ، فان المتکاره مغیبه خیر من مشهده (شهوده) و قعوده ، اغنی من نهوضه.

4 - نامه ای از اوست به برخی از فرماندهان سپاهش

(۳)

شیوه گزینش نیرو

اگر به سایه اطاعت از ما بازگشتند، این همان است که ما دوست داریم ، و اگر حوادث و پیش آمدها آنان را به اختلاف و سرپیچی کشاند، تو با یاری ، کسانی که از تو فرمان می برند، با عصیان گران پیکار کن ، و با کسی که مطیع توست ، از کسی که یاریت نمی دهد، بی نیازی جو، زیرا کسی که از پیکار ناخشنود است ، نبودنش بهتر از بودنش و در خانه نشستنش ، بهتر از به یاری برخاستنش است .

5 - و من کتاب له عَلَيْهِ السَّلَامُ الی الاشعث بن

قیس عامل اذریجانو ان عملک لیس لک بطعمه (مطعمه) ولکنه فی عنقک امانه و انت مسترعی لمن فوقک ، لیس لک ان تفتات فی رعیة ، ولا تخاطر الا بوثیقة ، و فی یدیک مال من مال الله عزوجل ، و انت من خزانه حتی تسلمه الی ، و لعلی الا اکون شر ولا تک لک والسلام.

5 - نامه ای از اوست به اشعث پسر قیس ، عامل آذربایجان

(۴)

لزوم اطاعت از مافوق

کاری که بر عهده توست (حکمرانی) طعمه تو نیست ، بلکه امانتی برگردنت است ، و

از تو خواسته شده تا فرمانبردار مافوق خود باشی تو حق نداری که در امور رعیت به دلخواه خویش عمل نمایی ، و یا به کاری خطیر اقدام کنی ، مگر با استناد به فرمانی که به تو می رسد، در دست تو مالی از اموال خدای عزوجل است ، و تو یک از خزانه داران او هستی ، تا آن را به من تسلیم کنی ، امیدوارم برای تو از بدترین والیان نباشم . والسلام .

6 - و من کتاب له عایشة الی معاویة

انه بايعنى القوم الذين بايعوا ابابكر و عمر و عثمان على ما بايعوهم عليه ، فلم يكن للشاهد ان يختار، ولا للغائب ان يرد، و انما الشورى للمهاجرين ، و الانصار، فان اجتمعوا على رجل و سموه اماما كان الله رضى ، فان خرج عن امرهم خارج بطعن او بدعة ردوه ، الى ما خرج منه ، فان ابى قاتلوه على اتباعه غير سبيل المؤمنين و ولاء الله ما تولى .

و لعمري ، يا معاوية ، لئن نظرت بعقلك دون هواك لتجدنى ابراء الناس من دم عثمان و لتعلمن انى كنت فى عزلة عنه الا ان تتجنى ؛ فتجن ما بدالك ! و السلام.

6 - نامه ای از اوست به معاویه

(۵)

مشروعیت حکومت امام

همان مردمی که با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت کردند، با همان شرایط دست بیعت به من دادند، آن که حضور داشت ، حق ندارد دیگری را برگزیند، و آن که غائب بود، حق ندارد، آن را رد کند شورا تنها برای مهاجران و انصار است اگر بر خلافت کسی اتفاق کردند او را پیشوا خواندند، خداوند را خشنود ساخته اند. پس اگر کسی با عیب گذاری ، و یابدعت از فرمان آن جمع خارج شود، او را به آن جمعی که از آن خارج شده (اهل شورا) باز گردانند. و اگر فرمان نبرد، با او به خاطر پیروی از غیر راه مؤمنان پیکار می کنند. و خداوند آنچه را خود بر عهده گرفته ، بر گردن او نهد.

ای معاویه ، به جان خودم سوگند، اگر با دیده ، عقل خود، نه از روی هوا و هوس ، بنگری مرا از بیزارترین مردم نسبت به خون عثمان خواهی یافت و خواهی دانست ، که از آن گوشه گیری کردم ، مگر آن که بخواهی جنایت را بر گردن من گذاری و آن چه برایت آشکار است ، بپوشانی والسلام .

7 - و من کتاب له ﷺ الیه ایضا

اما بعد، فقد اتنتی منک موعظة موصلة و رسالة محبرة ، نمقتها، بضالک ، و امضيتها بسوء رأيک ، و کتاب امری لیس له بصر یهدیه ، و لاقائد یرشده قد دعاه الهوی ، فاجابه ، و قاده ، الضلال فاتبعه فهجر لاغطا و ضل خابطا .
و منه : لانها، بیعة واحدة لایشی فیها النظر ولا یتستأنف فیها الخیار، الخارج منها طاعن ، و المروی ، فیها مداهن .

7 - نامه ای از اوست به معاویه

(۶)

افشای نفاق معاویه

اما بعد، پند نامه ای با جمله هایی بر بافته از تو به من رسید، نامه ای آراسته که آن را به گمراهیت مزین کرده ای و از روی بداندیشی ، به سوی من فرستاده ای نوشته کسی است که نه خود بصیرتی دارد تا هدایتش کند، و نه رهبری که ارشادش نماید. هوا و هوس او را خوانده ، و او نیز اجابت کرده ، و گمراهی او را کشانده و او نیز به دنبالش رفته ، پس هذیان ، درهم آمیخت و بانگ بیهوده ، برآورد، و گمراه گشت و خطا رفت .

از این نامه است : زیرا خلافت یک بیعت است و تجدید نظر در آن راه ندارد، و گزینش از سر گرفته نشود، هر کس از آن سر باز زند حق را انکار کرده ، و هر کس در پذیرفتنش درنگ کند منافق است .

8 - و من کتاب له عَلَيْهِ السَّلَامُ الی جریر بن عبدالله البجلی لما ارسله الی

معاویه اما بعد فاذا اتاک کتابی فاحمل معاویة علی الفصل ، و خذہ ، بالامر الجزم (الحزم) ثم خیره بین حرب مجلیة او سلم مخزیة ، فان اختار الحرب فانبذ الیه ، و ان اختار السلم فخذ بیعتہ و السلام.

8 - نامه ای از اوست ، به جریر پسر عبدالله بجلی (درسال 38

هجری) آنگاه که او را نزد معاویه فرستاد

و ادار ساختن معاویه به بیعت

اما بعد وقتی نامه من به تو رسید معاویه را و ادار تا کار را یکسره کند و تردید را کنار گذارد. آنگاه او را میان جنگی آواره ساز، و صلحی ، ذلت بار مخیر گذار اگر جنگ را برگزید، به او اعلام جنگ کن ، و اگر تسلیم شدن را برگزید، از او بیعت بگیر و السلام .

9 - و من کتاب عَلَيْهِ السَّلَامُ الى معاوية

فاراد قومنا قتل نبينا، و اجتياح اصلنا، و هموا بنا الهموم و فعلوا بنا الالفاعيل ، و منعونا العذب ، و احلسونا الخوف ، و اضطرونا الى جبل وعر، و اوقدوا لنا نار الحرب ، فعزم الله لنا على الذب عن حوزته و الرمي من وراء حرمة ، مؤ مننا، يبغي ، بذلك الاجر، و كافرنا يحامى ، عن الاصل و من اسلم من قریش خلو مما نحن فيه بحلف ، يمنعه او عشيرة تقوم دونه ، فهو من القتل بمكان امن .

و كان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اذا احمر الباءس ، و احجم الناس ، قدم اهل بيته فوقى بهم اصحابه حر السيوف ، و الا سنة ، فقتل عبيدة بن الحارث يوم بدر، و قتل حمزة يوم احد، و قتل جعفر يوم مؤ منة و اراد من لوشئت ذكرت اسمه مثل الذى ارادوا من الشهادة و لكن آجالهم عجلت ، و منيته اجلت فا عجبا للدهر! اذصرت يقرن بى من لم يسع بقدمى ، و لم تكن له كسابقتى التى لايدلى احد بمثلها الا ان يدعى مدع ما لا اعرفه ، و لاظن الله يعرفه و الحمد لله على كل حال .

و اما ما ساءلت من دفع قتلة عثمان اليك فاني نظرت في هذا الامر، فلم اره
يسعني دفعهم اليك و لالي غيرك ، و لعمرى لئن لم تنزع عن غيرك و شقاقك
لتعرفنهم عن قليل يطلبونك ، لا يكلفونك طلبهم في بر و لبحر، و لا جبل سهل ،
الا انه طلب يسوءك وجدانه ، و زور لايسرك لقيانه ، والسلام لاهله.

9 - نامه ای از اوست به معاویه (در سال 36 هجری)

بیان دشمنی های قریش و استقامت پیامبر

قوم ما (قریش) خواستند پیامبر ما را بکشند، و ریشه ما را برکنند، علیه ما نقشه هاکشیدند، و چه کارها کردند، و ما را از زندگی شیرین بازداشتند و با وحشت دست به گریبان ساختند، و به اقامت در کوههای صعب العبور واداشتند و آتش جنگ را علیه ما برافروختند. اما خداوند خواست که ما پاسدار پیامبر (یا: آئین) او و حافظ حریمش باشیم، مؤمن ما در اینکار، پاداش الهی را می جست ، و کافر ما، از خاندان و تبار خود حمایت می کرد. از قریش هر کس مسلمان می شد از آن آزار که ما گرفتارش بودیم ، ایمن بود، چه یاهم سوگند، (کافران) بود و از او دفاع می کردند، و یا خویشانش به یاریش برمی خاستند، و در نتیجه از کشته شدن در امان بود.

هرگاه تنور جنگ گرم می شد (کارزار سخت می شد) و مردم پای او پس

می

گذاشتند، رسول خدا ﷺ اهل بیت خود را پیش می فرستاد و بدین روش اصحاب خود را از ضربه های سخت شمشیر و نیزه مصون می ساخت ، پس عیبده شدند، یکی در جنگ بدر، حمزه در جنگ احد، و جعفر در جنگ موته کشته شدند. یکی دیگر بود که اگر می خواستم نامش را می آوردم (7) او نیز همچون آنان خواهان شهادت بود، اما مدت آنان زودتر به سر رسید، و مرگ او به تاءخیر برنداشتته ، و در اسلام ، سابقه ای چون سابقه من نداشته است سابقه ای که کسی را به مثل آن دست رسی نیست مگر آن که مدعی چنین ادعایی کند که من خبر ندارم ، و گمان نمی برم که خداوند نیز آن را بداند، و در همه حال خدای را سپاس .

نیرنگ معاویه در خونخواهی عثمان

اما این که خواسته بودی قاتلان عثمان را نزد تو فرستم ، من در این کار اندیشیدم ، دیدم برایم میسر نیست که آنان را به سوی تو و یا شخص دیگری روانه سازم . به جان خودم سوگند، اگر از این گمراهی و اختلاف باز نایستی ، به زودی آنان را خواهی شناخت ، که تو را می جویند، و تو را به زحمت نیندازند که در بیابان ، و دریا و کوه و دشت در پی ایشان روی . لکن این جستجو برای تو ناخوش آیند، است و زیارتی است که دیدارش تو را خرسند نسازد. سلام بر آن که شایسته سلام است .

10 - و من کتاب له ﷺ ایضا

و کیف انت صانع اذا تکشف عنک جلابیب ما انت فیه من دنیا قد تبهجت بزینتها، و خدعت بلذتها، دعک فاجبتها، و قادتک فاتبعتها، و امرتک فاءطعتها و انه یوشک ان یقفک واقف علی ما لا ینجیک منه مجن (منج) فاقعس عن هذا الامر و خذ اهبه الحساب ، و شمر لما قد نزل بک ، و لاتمکن الغواة من سمعک ، و الا تفعل اعلکم ما اغفلک من نفسک ، فانک مترف قداخذ الشیطان ، منک ماءخذه و بلغ فیک امله ، و جری منک مجری الروح و الدم .

و متی کنتم یا معاویة ساسة الرعية ، و ولایة امر الامة ؟ بغیر قدم سابق ، ولاشرف باسق ، و نعوذ بالله من لزوم سوابق الشقاء، و احذرک ان تكون ممتادیا فی غرة الامنية مختلف العلانية و السريرة .

و قد دعوت الی الحرب فدع الناس جانبا و اخرج الی و اعف الفریقین من القتال ، لیعلم اینا المرین علی قلبه ، و المغطی علی بصره ! فانا ابوحسن قاتل

جدک و اخیک و خالک شدخا یوم بدر، و ذلک السیف ، معی ، و بذلک القلب
القی ، عدوی ، ما استبدلت دینا، و لاستخذت و انی لعلی المنهاج الذی ترکموه
طائین و دخلتم فیہ مکرهین .

و زعمت انک جئت ثائرا بدم عثمان و لقد علمت حیث وقع دم عثمان فاطلبه
من هناک ان کنت طالبا، فکاءنی قد راءیتک تضج من الحرب اذا عضتک ضجیح
الجمال بالاتقال ، و کاءنی بجماعتک تدعونی - جزعا من الضرب المتتابع ،
والتضاء، الواقع ، و مصارع بعد مصارع - الی کتاب الله ، وهی کافرة جاحدة ، او
مبايعة حائدة لله.

10 - نامه ای از اوست به معاویه

(در صفین سال 36 هجری پیش از آغاز)

افشای چهره معاویه

چه خواهی کرد اگر از دنیایی که در آن هستی پرده ها کنار رود؟ دنیایی که
با زینت هایش خود را آراسته ، و با لذت هایش فریب داده ، تو را خواند، و تو
اجابت کردی ، به سوی خود کشاند، و تو در پیش شدی ، فرمانت داد و
اطاعتش کردی . دیری نخواهد گذشت که کسی تو را بر موقفی نگاه دارد که
نجات دهنده ای از آن نجات ندهد. پس از اینکار دست بردار. برای حساب
مهیا شو و خود را برای بلاهایی که بر سرت فرود می آید، آماده ساز. به سخن
گمراهان گوش فرامده و اگر چنین نکنی تو را از آنچه در غفلتی آگاه سازم
همانا تو ناز پرورده ای هستی که شیطان در بندت کشیده و به آرزوی خویش
درباره تو رسیده و چون جان و خون در وجودت روان گشته .

ای معاویه! از چه زمان شما زمامدار رعیت ، و والی امر امت بوده اند؟ نه پیشینه ای در دین و نه شرفی بلند پایه داشته اید؟ به خدا پناه می بریم از آن که به شقاوت دیرینه دچار شویم . تو را بر حذر می دارم از این که همچنان فریب آرزوها را خوری ، و ظاهرت برخلاف باطنت باشد. مرا به جنگ فرا خواندی پس مردم را واگذار، و خود به تنهایی به جانب من بیا، و هر دو سپاه را از پیکار معاف دار، تا دانسته شود که قلب کدام یک از ما را زنگار گناه ، سیاه کرده ، و بر دیده کدام یک از ما پرده افتاده ؟ منم ابوالحسن ، کشنده جد و دایی و برادرت که ، آنان را در جنگ بدر درهم کوفتم . اینک همان شمشیر با من است ، و با همان قلب دشمنم را ملاقات می کنم ، نه دینم را تغییر داده ام ، و نه پیامبری تازه برگزیده ام . بر همان راه حقی گام می نهم که شما آن را به اختیار خود رها کردید، و به اجبار در آن وارد شدید.

می پنداری که به خون خواهی عثمان آمده ای ! حال آن که می دانی خون عثمان را چه کسانی ریختند، اگر طالب خون اوئی از آنان بخواه . گویی تو را می بینم چون شترانی که زیر بار سنگین ، فریاد می کشند از فرو رفتن دندان های جنگ بر پیکر خویش فریاد برآورده ای و گویی سپاهیان را می بینم که از ضربه های پیاپی ، و سرنوشتی که بر سرشان فرود آمده ، و از سرنگون شدن های پی در پی ، با ناله و زاری مرا به کتاب خدا می خوانند، همان کسانی که یا کافر و منکر حقند، و یا بیعت کرده و پیمان شکسته اند.

11 - و من وصیته له ﷺ وصی بها جیشا بعثه الی العدو

فاذا نزلتم بعدو او نزل بکم ، فلیکن معسرکم فی قبل الاشراف ، او سفاح الجبال او اثناء الانهار، کیما یكون لکم رداء و دونکم مردا ولتکن مقاتلتکم من

وجه واحد او اثنين واجعلا لم رقباء في صياصي الجبال ومناكب الهضاب ، لئلا ياء تيكم العدو من مكان مخافة او امن و اعلموا ان مقدمة القوم عيونهم ، و عيون المقدمة طلاعهم و اياكم و التفرق فاذا نزلتم فانزلوا جميعا، و اذا ارتحلتم فارتحلوا جميعا، و اذا غشيكم الليل فاجعلونا الرماح كفة و لاتذوقوا النوم الا غرارا او مضمضة

11 - از سفارش اوست به سپاهی که به سوی دشمن فرستاد

(۸)

آموزش نظامی

چون بر دشمن فرود آمدید، یا دشمن بر شما فرود آمد، لشکرگاه ، خود را در مکانی بلند، یا دامنه کوه ها، یا میان رودها قرار دهید، تا پناهگاهی برای شما و مانعی بر سر راه دشمن باشد، جنگ شما باید از یک جانب یا از دو جانب باشد. بر قله کوهها و بر فراز تپه ها دیده بان هایی بگمارید، تا دشمن از جایی که می ترسید و یا خود را در امان می دانید، بر شما نتازد بدانید مقدمه سپاه ، دیده بان ، آن است ، و دیده بان ها جاسوسان لشکراند از تفرقه دوری کنید هرگاه فرود می آید همگان فرود آید، و هرگاه کوچ می کنید همگان کوچ کنید. وقتی شب فرا می رسد نیزه ها را گرداگرد خود قرار دهید، نخواهید مگر اندک یا همچون مضمضه آب در دهان (اندکی بخوابید و بیدار شوید، بازخواهید و به همین ترتیب تا به صبح).

12 - و من وصیة له ﷺ وصی

بها معقل بن قيس الرياحي حين انفضه الى الشام في ثلاثة الاف مقدمة له :اتق
الله الذي لا بد لك من لقائه ، و لا منتهى لك دونه ، و لا تقاتلن الا من قاتلك و سر
البردين ، و غور بالناس و رفه في السير و لا تسر اول الليل فان الله جعله سكنا
وقدره مقاما لا ضعنا فارح فيه بدنك و روح ظهرك فاذا وقفت حين ينبطح
السحر، او حين ينفجر الفجر، فسر على بركة الله ، فاذا لقيت العدو فقف من
اصحابك وسطا، و لا تدن من القوم ، دنو من يريد ان ينشب الحرب و لا تباعد عنه
م تباعد من يهاب الباءس حتى ياءتيك امرى ، و لا يحملنكم شانهم على قتالهم
قبل دعائهم و الاعذار اليهم.

12 - سفارشی از اوست به معقل پسر قیس ریاحی هنگامی که او

را با سه هزار

نفره عنوان مقدمه سپاه خود به شام فرستاد.

احتیاطهای نظامی نسبت به طلایه سپاه

از خداوندی که ناگزیر از دیدار او هستی ، و جز آستان او تو را پایانی نیست ، بترس . جز با کسی که با تو پیکار می کند نه جنگ . سپاه خود را در صبح و عصر که برو ، و در آغاز شب حرکت مکن ، زیرا خداوند سر شب را برای آرامش قرار داده و آن را برای درنگ نهاده و نه برای سیر و سفر در این هنگام خستگی را از خود و مرکب بدر آر . چون شب را استراحت کردی تا هنگام سحر یا زمان دمیدن سپیده ، به برکت خداوندی حرکت کن . هرگاه با دشمن رویاروی شدی وسط سپاه بایست . نه مانند کسی که خواهان جنگ است به دشمن نزدیک شو و نه چون کسی که از جنگ می ترسد ، از او فاصله بگیرد (در این حال باش) تا فرمان من به تو برسد . کینه آنان سبب نشود تا پیش از آن که آنان را به اطاعت فراخوانی و حجت را بر ایشان تمام کنی ، جنگ را آغاز نمایی .

13 - و من کتاب له عَلَّامًا الی امیرین من امراء حبشه

و قد امرت علیکما و علی من فی حیزکما مالک بن الحارث الاشر، فاسمعا له و اطیعا، و اجعلاه درعا و مجنا، فانه ممن لا یخاف و هنه ولاسقطته و لابطوه عما الاسراع الیه احزم و لا اسراعه الی ما البطء عنه امثل .

13 - نامه ای از اوست به دو نفر از فرماندهان سپاهش

رعایت سلسله مراتب فرماندهی

مالک بن حارث اشتر را فرمانده شما و همه کسانی که در فرمان شما هستند، قرار دادم فرمانش را بشنوید، و اطاعت کنید، و او را از زره و سپر خویش قرار دهید، که او کسی نیست که بیم سستی و یا خطا و لغزش بر او رود و در جایی که شتاب باید کرد، کندی کند، و یا در جایی که درنگ باید کرد شتاب نماید.

14 - و من وصیة له ﷺ لعسكرة قبل لقاء العدو بصفین

لا تقاتلوهم حتی یبدؤ وکم ، فانکم ، بحمد الله علی حجة ، و ترککم ایاهم حتی یبدؤ وکم حجة اخرى ، لکم علیهم فاذا كانت الهزيمة باذن الله لا تقتلوا مدبرا، و لاتصبوا، معورا، ولا تجهزوا علی جریح ، و لاتيهجوا النساء باذی و ان شتمن اعراضکم و سببن امراءکم فانهن ضعيفات القوى و الانفس و العقول ؛ ان کنا لتؤ منر بالكف عنه ن و انهن لمشركات و ان کان الرجل لیتناول المرءة فی الجاهلية بالفهر او الهراوة فیعیربها و عقبه من بعده.

14 - سفارشی از اوست به سپاهش ، پیش از رویارویی با دشمن

در صفین

رعایت اصول انسانی در جنگ

با آنان نجنگید، مگر آن که آنان آغاز کنند، زیرا سپاس خدا را که حجت با شماست ، و این نیز حجت دیگری از شما بر آنها خواهد بود که آنان آغازگر جنگ باشد. هرگاه دشمن به اذن خدا گریخت فراری را نکشید، و ناتوان را آسیب نرسانید، و زخمی را از پای درنیاورید، و زنان را با آزار دادن ، تهییج ، نکنید، هرچند آبروی شما را بریزند، یا امیرانتان را دشنام گویند، چون توان و جان و عقلشان ضعیف است حتی زمانی که مشرک بودند، دستور داشتیم که از آنان دست باز داریم . و اگر در جاهلیت مردی به زنی با سنگ یا چماق تعرض می کرد، او و فرزندش را سرزنش می کردند.

15 - و من دعاء له عَلَيْهِ و كان عليه

السلاميقول اذا لقي العدو محاربا: اللهم اليك افضت القلوب و مدت الاعناق ، و شخصت الابصار و نقلت الاقدام و انضيت الابدان ، اللهم قد صرح مكنون الشنان و جاشت مراجل الاضغان اللهم انا نشكوا اليك غيبة نبينا و كثرة عدونا و تشتت اهوائنا (ربنا افتح بيننا و بين قومنا بالحق انت خير الفاتحين).

15 - هنگام رویارویی با دشمن در جنگ می گفت :

نیایش امام در میدان جنگ

بار الها، دلها به سوی تو روانه گشته ، گردنها به سمت تو کشیده ، چشمها به تو دوخته ، قدم ها به جانب تو رهسپار گشته و بدن ها در راه تو به لاغری رسیده است ، بار الها، کینه پنهان آشکار شده ، و دیگهای دشمنی به جوش آمده است بار الها، به تو شکوه می کنم از نبودن پیامبران و فراوانی دشمنانمان و پراکندگی خواسته هایمان . پروردگارا، میان ما و دشمنانمان به حق حکم فرما، که تو بهترین داورانی (اعراف / 89).

16 - و من وصیة له عليه السلام لاصحابه عند الحرب

لا تشتدن علیکم فرة بعدها کرة ، ولا جولة بعدها حملة و اعطوا السیوف ، حقوقها، و وطنوا (وطنوا) للجنوب مصارعها و اذمرا انفسکم علی الطعن الدعسی ، و الضرب الطلحفی و امیتوا الاصوات فانه اطرده للفشل فوالذین فلق الحبة و براء النسمة ما اسلموا ولكن استسلموا و اسروا الکفر، فلما وجدوا اعوانا علیه اظهروه

16 - هنگام آغاز نبرد به یارانش می فرمود:

آموزش تاکتیکهای نظامی

دشوار نباشد گریختنی که پس از آن بازگشتی باشد، و یا عقب نشینی ای که از پی آن حمله ای باشد، حق شمشیرها را ادا کنید، پهلوی دشمن را به خاک رسانید، خود را برای وارد کردن نیزه کاری، و ضربت کارگر شمشیر تهییج کنید. صداها را در سینه حبس کنید که بیشتر از هر چیزی سستی را از شما دور می سازد، سوگند به خدایی که دانه را شکافته، و جانداران را آفریده که اینان اسلام نیاوردند، بلکه تسلیم شدند و کفر را در درون خود پنهان داشتند و چون یاورانی بر کفر خویش یافتند، آن را آشکار نمودند.

17 - و من کتاب له عَلَيْهِ السَّلَامُ الى معاوية جوابا عن كتاب منه اليه

و اما طلبک الی الشام فانی لم اکن لاعطیک الیوم ما منعتک امس و اما قولک : ان الحرب قد اكلت العرب الا حشاشات انفس بقیت الا و من اكله الحق فالی الجنة ، و من اكله الباطل فالی النار (فالنار اولی به) و اما استواؤنا فی الحرب و الرجال فلست بامضی علی الشک منی علی الیقن ، و لیس اهل الشام ، باحرص علی الدنيا من اهل العراق علی الاخرة .

و اما قولک : انا بنو عبد مناف ، فکذلک نحن ، و لکن لیس امیة کهاشم ولا حرب کعبد المطلب ولا ابوسفیان کابی طالب ، ولا المهاجر کالطریق ، ولا الصریح کالصیق ، ولا المحق کالمبطل و لا المؤمن کالمدغل ، و لبئس الخلف خلف یتبع سلفا هوی فی نار جهنم ، و فی ایدینا بعد فضل النبوة التی اذللنا بها العزیز ، و نعشنا بها الذلیل ، و لما ادخل الله العرب فی دینه افواجا و اسلمت له هذه الامة طوعا و کرها، کنتم ممن دخل فی الدین : اما رغبة و اما رهبة علی

حين فار (فات اهل السبق ، بسبقهم و ذهب المهاجرون الاولون بفضلهم . فلا تجعلن للشيطان فيك نصيبا و لا على نفسك سبيلا و السلام).

17 - نامه ای از اوست در پاسخ نامه معاویه (در صحرای صفین

ماه ، صفر 37 هجری)

افشای چهره معاویه

اما (حکومت) شام که از من خواسته ای من کسی نیستم که آن چه را دیروز به تو ندادم ، امروز در اختیارت گذارم (9) . اما این که گفתי جنگ عرب را به کام خود فرو برده ، و از او جز نیمه جانی باقی نمانده‌اند کسی که در راه حق جان دهد، به سوی بهشت ، می رود، و کسی که در راه باطل کشته شود، به سمت آتش می رود. اما این که گفתי ما در جنگ و نفرات جنگی برابریم چنین نیست ، که تو در شک و من بر یقین گام می زنی ، و اهل شام بر دنیا آن اندازه حریص نیستند که اهل عراق به آخرت .

اما این که گفתי ما فرزندان عبد منافیم ما نیز چنین هستیم ، لکن نه امیه چون هاشم است و نه حرب مانند عبدالمطلب ابوسفیان کجا و ابوطالب کجا؟ مهاجر در راه خدا کجا و اسیر آزاده شده (10) کجا؟ نه اهل حق مانند اهل باطل است و نه مؤمن مانند مفسد. چه بد فرزندی است آن که پیرو پدری است که در آتش دوزخ سرنگون گشته است .

از این گذشته ، ما را فضیلت نبوت است که با آن عزیز را ذلیل و ذلیل را بلند مرتبه ساختیم . آنگاه که خداوند عرب را گروه گروه به دین خود وارد کرد، و این امت از روی رضا، به اجبار اسلام آورد، شما از آن کسان بودید که با به

خاطر رغبت به دنیا و یا از بیم جان اسلام آوردید، و آن هنگامی بود که پیشی گرفتگان به اسلام به سبب پیشی گرفتنشان رستگار شده بودند، و مهاجران نخستین بهره خود را از فضیلت برده بودند. پس برای شیطان در وجود خویش نصیبی قرار مده، و او را بر خود مسلط نساز و السلام .

18 - و من کتاب له عَلِيٍّ الى عبدالله بن عباس و هو عامله على البصرة
و اعلم ان البصرة مهبط ابليس و مغرس الفتن ، فحادث اهلها بالاحسان اليهم ،
و احلل عقدة الخوف عن قلوبهم .
و قد بلغنى تنمرک لبني تميم ، و غلظتک عليهم ، و ان بني تميم ، لم يغيب لهم
نجم الا طلع لهم آخر و انهم لم يسبقوا بوغم في جاهلية و لا اسلام و ان لهم بنا
رحما ماسة ، و قرابة خاصة ، نحن ماء جورون على صلتها، و ماء زورون على
قطعتها، فاربع ابا العباس ، رحمک الله فيما جرى على لسانک ويدک من حيو و
شر! فانا شريکان في ذلك و کن عند صالح ظنی بک ولا يفيلن راءیی فيک و
السلام.

18 - نامه ای از اوست به عبدالله پسر عباس ، کارگزار امام در
بصره (درسال 36 هجری پس از جنگ جمل)

روش برخورد با مردم

بدان که بصره جایگاه فرود شیطان و کشتگاه فتنه هاست پس مردمش را به احسان دل خوش ساز، و گره ترس را از دل هایشان بگشابه من خبر رسیده که با بنی تمیم درستی کرده ای و بر آنان سخت گرفته ای . حال آن که از بنی تمیم ستاره ای غروب نکرد، جز آن که ستاره ای دیگر در میانشان طلوع کرد. در جاهلیت و اسلام کسی در کینه جویی بر آنان پیشی نگرفته اینان را با ما پیوند خویشاوندی شدید و قرابتی خاص است که اگر آن را پاس داریم ، پاداش گیریم ، و اگر پاس نداریم ، موآخذه شویم ای ابالعباس ، خدایت رحمت کند؛ در آن چه از نیکی و بدی بر دست و زبانت جاری می شود، مدارا نما، که ما هر دو در آن شریکیم ، چنان کن که گمان نیک من به تو همچنان باقی باشد، و کاری مکن که نظرم درباره تو بگردد. والسلام .

19 - و من کتاب له عَلَيْهِ الی بعض عماله

اما بعد فان دهاقین اهل بلدک شکوا منک غلظة و قسوة و احتقارا و جفوة و نظرت فلم ارهم اهلا لان یدنوا لشركهم ، و لا ان یقصوا ویجفوا لعهدهم فالبس لهم جلبابا من اللین تشوبه ، بطرف من الشدة و داوول لهم بین القسوة و الرأفة ، و امزج لهم بین التقریب و الادناء و الابعاد و الاقصاء ان شاء الله .

19 - نامه ای از اوست به یکی از کارگزارانش (به نام عمر بن ابی که فرماندار فارس ایران بود)

پرهیز از بدرفتاری با مردم

اما بعد. دهقانان شهر تو، از رفتار خشن و سخت دلی تو شکایت کرده اند که آنان را خوار شمرده و بر آنان ستم کرده ای نگریستم و دیدم که چون مشرک اند سزاوار آن نیستند که به خود نزدیکشان سازی، و چون با ما پیمان بسته اند نشاید که آنان را دور سازی یا برایشان جفا نمایی. پس برای آنان جامه ای از مدارا، توأم با اندکی درشتی بر تن کن و با آنان رفتاری آمیخته از نرمی و شدت داشته باش، گاهی آنان را به خود نزدیک ساز و گاهی از خود دور دار، اگر خدا خواهد.

20 - و من کتاب له عنه ای زیاده بن ابیه و هو خلیفة عامله عبدالله بن عباسعلی البصرة و عبدالله عامل امیرالمؤمنین یومئذ علیها وعلی کور الاهواز و فارس و کرمان و غیرها: و انی اقسام بالله قسما صادقا، لئن بلغنی انک خنت من فیء المسلمین شیئا صغیرا او کبیرا لاشدن علیک شدة تدعک قلیل الوفیر، ثقیل الظهر ضئیل الامر، و السلام.

20 - نامه ای از اوست به زیاد ابن ابیه هنگامی که جانشین عبدالله

بن عباس در بصره بود

و عبدالله در آن زمان فرماندار امیر مؤمنان در بصره ، نواحی اهواز، فارس و کرمانو... بود.

پرهیز از خیانت در بیت المال

به خدا سوگند می خورم ، سوگندی راست که اگر به من خبر رسید که در غنائم مسلمانان به اندک و یا بسیار، خیانت کرده ای چنان بر تو سخت گیرم که تهیدست شوی و هزینه زندگی بر دوشت سنگینی کند و حقیر و خوار گردی ! و السلام .

21 - و من کتاب له علیه السلام الی زیاد ایضا

فادع الاسراف مقتصدا و اذکر فی الیوم غذا و امسک من المال بقدر ضرورتک و قدم الفضل لیوم حاجتک .

اترجو ان یعطیک (یُو تیک) الله اجر المتواضعین و انت عنده من المتکبرین ! و تطمع - و انت ممترع فی النعیم ، تمنعه الضعیف و الارملة - ان یوجب لک ثواب المتصدقین ؟ و انما المرء مجزی بما اسلف ، و قادم علی ما قدم ، و السلام.

21 - نامه ای از اوست به زیاد بن ابیه (درسال 36 هجری)

سفارش به اعتدال و میانه روی

اسراف را رها کن و میانه رو باش ، امروز در اندیشه فردایت باش از مال به مقدار نیازت نگهدار، و زیادی آن را برای روز نیازمندی خود روانه ساز.
آیا امید آن داری که خداوند ثواب فروتنان را به تو بخشد در حالی که تو نزد او از متکبران هستی؟! آیا در حالی که غرق در ناز و نعمتی و از کمک به افتادگان و بیوه زنان دریغ میداری ، طمع در آن بسته ای که ثواب صدقه دهندگان را به تو دهند. آدمی را به آنچه پیشاپیش فرستاده اجر دهند، و به آنچه از پیش فرستاده درآید. والسلام .

22 - و من کتاب له عَلِيٍّ ابی عبدالله بن العباس رحمة الله تعالى

و كان عبدالله يقول : ما انتفعت بكلام بعد كلام رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، كانتفاعي بهذا الكلام !.

اما بعد فان المرء قد يسره درك ما لم يكن ليفوته ، و يسوءه فوت ما لم يكن ليدرکه فليكن سرورك بما نلت من آخرتك وليكن اسفك على ما فاتك منها و مانلت من دنياك فلا تكثر به فرحا و ما فاتك منها فلا تأس عليه جزعا وليكن همك فيما بعد الموت.

22 - نامه ای از اوست به عبدالله بن عباس

(فرماندار بصره در سال 36 هجری) ابن عباس می گفت : پس از کلام رسول خدا ﷺ از هیچ سخنی به اندازه این سخن سود نبردم .

سفارش به آخرت گرایی

اما بعد انسان را گمراهی دست یافتن به چیزی که برایش مقدر بوده شادمان می کند، و گاه از دست دادن چیزی که رسیدن به آن برایش مقدر نبوده اندوهگین می سازد پس باید به خاطر آن آنچه از آخرت به آن رسیده ای شادمانی کنی ، و به خاطر آنچه از آخرت از دست داده ای اندوهگین شوی ، به آنچه از دنیا به آن می رسی چندان شادی مکن ، و به آنچه از دنیا از دست می دهی ، چندان غمگین مشو و باید تلاشت برای پس از مرگ باشد.

23 - و من کلام له ﷺ قبیل موته

علی سبیل الوصیة لما ضربه ابن ملجم لعنة الله وصیتی لکم : ان لاتشركوا بالله شیئا؛ و محمد ﷺ فصلا تضيعوا سنته اقيموا هذین العمودین ، و اوقدوا هذین المصباحین و خلاکم ذم !

انا بالاءمس صاحبکم ، والیوم عبرة لکم و غذا مفارقکم ان ابق فانا ولی دمی و ان افن فالفناء میعادی ، و ان اعف فالعفولی قربة و هو لکم حسنة ، فاعفوا:الا تحبون ان یغفر الله لکم.

و الله ما فجاءنی من الموت وارد کرهته ، و لاطالع انکرته ؛ و ما کنت الا کقارب ورد، و طالب وجد؛ و ما عند الله خیر للابرار.

أقول : و قد مضى بعض هذا الكلام فيما تقدم من الخطب الا ان فيه هاهنا
زيادة اوجبت تكريره.

23 - سخنی از اوست آن را اندکی پیش از مرگش به عنوان

وصیت فرمود،

پس از آنکه ابن ملجم - لعنت خدا بر او باد - وی را ضربت زد.

پندهای جاویدان

شما را سفارش می‌کنم که چیزی را شریک خدا نسازید، و سنت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را ضایع نکنید. این دو ستون را بر پا دارید، و این دو چراغ را همواره روشن نگاه دارید که در این صورت هرگز سرزنش بر شما نباشد.

من دیروز همنشین شما بودم، و امروز برای شما مایه عبرتم، و فردا از شما جدا می‌شوم. اگر زنده بمانم خود اختیاردار خونم هستم، و اگر بمیرم مرگ وعده گاه من است. اگر (قاتل خود را) ببخشم بخشیدن برای من مایه تقرب، و برای شما نیکی است. پس عفو کنید آیا دوست ندارید که خداوند شما را بیامرزد؟ (نور / 22).

به خدا سوگند با مردن چیزی که آن را ناخوش دارم به سراغم نخواهد آمد و چیزی را که نشناسم، بر من پدیدار نخواهد شد. بلکه همچون جوینده آب باشم، که ناگهان به آب رسیده، و طالب متاعی که به آن دست یافته (و آنچه نزد خداست برای نیکان بهتر است) (آل عمران / 198).

مؤلف: بخشی از این کلام پیش از این (در سخن 149) گذشت، اما در

اینجا اضافه ای بود که تکرارش را لازم می‌نمود.

24 - و من وصیة له عَلَيْهِ بما

يعمل فى امواله كتبها بعد منصرفه من صفين هذا ما امر به عند الله على بن ابيطالب اميرالمؤمنين فى ماله ابتغاء وجه الله ليولجه به الجنة و يعطيه ، به الامنة (الامنية).

منها: فانه يقوم بذلك الحسن بن على ياكل منه بالمعروف و ينفق منه بالمعروف فان حدث بحسن حدث و حسين حى ، قام بالامر بعده ، و اصدره مصدره .

و ان لابنى فاطمة من صدقة على مثل الذى لبنى على و انى انما جعلت القيام بذلك الى ابنى فاطمة ابتغاء وجه الله و قرية الى رسول الله ﷺ و تكريما لحرمة ، و تشريفا لوصلته .

و يشترط على الذى يجعله اليه ان يترك المال على اصوله و ينفق من ثمره حيث امر به و هدى له و الا يبيع من اولاد نخل هذه القرى ودية حتى تشكل ارضها غراسا.

و من كان من امائى - الاتى اطوف عليهن - لها ولد، او هى حامل فتمسك على ولدها و هى من حطه فان مات ولدها و هى حية فهى عتيقة قد افرج عنا الرق ، و حررها العتق .

قوله ﷺ فى الوصية :و الا يبيع من نخلها وديةالودية ، الفسيلة و جمعها ودى و قوله ﷺ :حتى تشكل ارضها غراساهو من افصح الكلام و المراد به ان الارض يكثر فيها غراس النخل حتى يراها الناظر على غير تلك الصفة التى عرفها بها فيشكل عليه امرها و يحسبها غيرها.

24 - وصیتی از اوست که اموالش را چگونه مصرف کنند، آن را

پس از بازگشت از صفین

(در 20 جمادی الاولی سال 37) نوشت .

وصیت درباره اموال خود

این وصیتی است که بنده خدا، علی بن ابیطالب ، امیر مؤمنان اموال خود برای جلب خشنودی خداوند بدان فرمان داده است تا او را به بهشت برد و آسایش و امنیت عطا نماید.

بخشی از آن وصیت : حسن بن علی بن انجام این وصیت اقدام می کند، از دارایی من برای خود به گونه ای که پسندیده است هزینه می کند، و به گونه ای که پسندیده است از آن انفاق می کند. اگر حادثه ای برای حسن پیش آید، و حسین زنده باشد، پس از او این کار را بر عهده می گیرد، و به وصیتم همچون حسن عمل می کند.

نصیب دو پسر فاطمه از به جا مانده دارایی علی به اندازه دیگر پسران علی است . و اگر پسران فاطمه را برای اجرای وصیت تعیین کردم ، به خاطر جلب خشنودی خدا، و تقرب به رسول خدا ﷺ و بزرگداشت حرمت و شرافت خویشاوندی با پیامبر است .

لزوم حفظ اموال

با کسی که این کار را بر عهده دارد شرط می کنم که اصل مال را باقی گذارد و همان گونه که ماءمور و راهنمایی شده از درآمد، آن انفاق کند، و نهال های

تازه روئیده آن قریه ها را نفروشد تا به اندازه ای فراوان شوند که شناختن نخلستان ها برای کسی که آنها را پیش از این دیده است ، سخت باشد .

هر یک از کنیزانم که با او هم بستر بوده ام و از من فرزندی دارد یا باردار است به فرزندش واگذار شود، و جزء سهم او به حساب آید و اگر در زمان حیات کنیز فرزندش بمیرد، وی آزاد می گردد و نام کنیز از او برداشته می شود و آزادی (فرزند) او را آزاد می کند.

در جمله‌ها لا یبیع من نخلها و ودیة به معنای نهال خرما است . و جمع آنودی است و به تعبیرحتی تشکل ارضها غراساز فصیح ترین و نیکوترین سخن هاست . مقصود آن است که در آن قریه ها آن قدر نخل ها زیاد شود که کسی آن را پیشتر دیده اینک آن را به گونه ای دیگر بیابد، و آن چنان امر بر وی مشتبه گردد که گمان کند زمین دیگری است .

25 - و من وصیة له ﷺ کان یکتبها لمن یستعمله علی الصدقات

و انما ذکرنا هنا جملا لیعلم بها انه ﷺ کان یقیم عماد الحق ، و یشرع امثله العدل فی صغیر الامور، و کبیرها و دقیقها، و جلیلها.

النطلق علی تقوی الله وحده لا شریک له و لاتزوعن مسلما، و لاتجتازن (تحتازن) علیه کارها، و لاتاءخذن منه اکثر من حق الله فی ماله ، فاذا قدمت علی الحل فانزل بمائهم من غران تخالط ایباتهم ثم امض الیهم بالسکینة و الوقار؛ حتی تقوم بینهم فتسلم علیهم ، و لاتختج بالتحیة لهم ، ثم تقول : عبادالله ، ارسلنی ، الیکم ولی الله و خلیفته لآخذ منکم حق الله فی اموالکم فهل الله فی اموالکم من حق فتؤ دوه الی ولیه ؟ فان قال قائل : لا، تراجعہ ، و ان انعم لک منعم فانطلق معه من غیر ان تخیفه او توعده او تعسفه او ترهقه فخذ ما اعطاک من ذهب او

فضصة فان كان له ماشية او ابل فلا تدخلها الا باذنه فان اكثرها له فاذا اتيتها فلا تدخل عليها دخول متسلط عليه و الا عنيف به و لا تنفرن بهمية و لا تنفر عنه ا، ولا تسوون صاحبها فيها، و اصدع المال صدعين ثم خيره فاذا اختار فلا تعرضن لما اختاره ، فلا تزال كذلك حتى يبقى ما فيه وفاء لحق الله فى ماله ؛ فاقبض حق الله منه فان استقالك فاءقله ثم اخلطهما ثم اصنع مثل الذى صنعت اولا حتى تاءخذ حق الله فى ماله و لاتاءخذن عودا و لاهرمة و لامكسورة و لامهلوسة ، و لا ذات عوار. و لا تاءمنن عليها الا من تتق بدينه ، راققا بمال المسلمين حتى يوصله الى وليهم فيقسمه بينهم .

ولا توكل بها الا ناصحا شفيقا و امينا حفيظا غير معنف و لامجحف و لاملغب و لامتعب ، ثم ادحر الينا ما اجتمع عندك نصيره حيث امر الله به ، فاذا اخذها امينك فاوعز اليه الا يحول بين ناقة و بين فصيلها و لا يمصر لنبها فيضر ذلك بولدها، و لا يجهدنها ركوبا، و ليعدل بين صواحبهاتها فى ذلك و بينها و ليرفه على اللاغب و ليستاءذن بالنقب و الظالع و ليوردها ما تمر به من الغدر، و لا يعدل بها عن نبت الارض الى جواد الطرق و ليروحها فى الساعات و ليمهلها عند النطاف و الاعشاب حتى تاءتينا باذن الله بدنا منقيات غير متعبات و لا مجهودات ، لنقسمها على كتاب الله و سنة نبيه ﷺ فان ذلك اعظم لاجرك و اقرب لرشدك انشاء الله .

25 - سفارشی از اوست آن را برای کسی که ماءمور جمع آوری

زکات می‌کرد می نوشت

ما در اینجا تنها جمله هایی از آن را آوردیم ، تا دانسته شود که آن حضرت همواره ستون حق را برپا می داشت ، و نشانه های عدالت را در امور خرد و کلان ، و کلی و جزئی نمایان می ساخت .

اخلاق اجتماعی کارگزاران اقتصادی

با پروای خداوندی که یکتا و بی شریک است ، حرکت کن مسلمانی را مترسان و از زمین کسی بدون رضای او عبور مکن ، و بیش از حقی که خداوند در مال وی نهاده از او مگیر. چون به طایفه ای رسیدی بی آن که به خانه هایشان روی بر آب آنان فرود آی . آگاه با آرامش و وقار به سوی آنان حرکت کن تا به میانشان برسی . پس سلامشان کن ، و در تحیت بر ایشان کوتاهی مکن .

سپس بگو: بندگان خدا! ولی و خلیفه خدا مرا به سوی شما فرستاده تا حق خدا را که در اموالتان هست از شما بگیرم . آیا برای خداوند در دارایی شما حقی هست که آن را به ولی او بپردازید؟ پس اگر کسی گفت : نه دیگر، به سراغش مرو. و اگر کسی گفت : آری ، بی آن که او را بترسانی ، یا تهدید کنی ، یا به سختی و دشواری اندازی ، همراه وی برو، و آنچه از طلا و نقره (به عنوان زکات) به تو می دهد بگیر و اگر گاو گوسفند و شتر دارد جز با اجازه صاحبش به میان رمه مرو، چه بیشتر آنها برای اوست . و هنگامی که به رمه چارپایان ، رسیدی ، مانند کسی که خود را بر صاحب آنها مسلط می داند، و یا می خواهد بر او سخت بگیرد، بر رمه وارد مشو. چارپایی را رم مده و مترسان ، و صاحبش

را در گرفتن آن به سختی مینداز. رمه را دو قسمت کن و مالک را مخیر ساز (که هر کدام را خواست برگزیند) و آنگاه که برگزید، دیگر متعرض آنچه برگزیده مشو سپس باقیمانده را دو قسمت کن و مالک را آزاد بگذار (که هر کدام را خواست برگزیند) و هر دسته را که برگزید متعرض آن مشو. این تقسیم کردن را همچنان ادامه بده تا به اندازه حقی که خداوند در دارایی او دارد، بماند. آنگاه حق خدا را از او بگیر. و اگر خواست این گونه قسمت کردن را بر هم زند، بپذیر و دو دسته را درهم بیامیز، و کار تقسیم را دوباره آغاز کن، تا حق خدا را از دارایی او دریافت کنی حیوان پیرو از پا افتاده و دست و پا شکسته و بیمار و مسلول و معیوب را به عنوان زکات بگیر کسی را بر آن اموال امین قرار ده که به دینداری او اعتماد داری، کسی که نسبت به اموال مسلمانان درستکار باشد، تا زمانی که آن را به ولی امر مسلمانان برساند، و او میان مردم تقسیم کند.

حمایت از حقوق حیوانات

جز خیرخواه مهربان، و امین حافظ دیگری را بر چارپایان مگمار، کسی که بر حیوانات سخت نگیرد، و آن ها را تند نراند، نرنجاند، و خسته نکند، سپس هر چه گردآوردی زود نزد ما فرست تا آن را در جایی که خدا فرمان داده، صرف کنیم.

وقتی رمه را امین تو گرفت به او سفارش کن که شتر را از بچه شیر خوارش جدا نکند، و آن قدر شیرش را ندوشد که به بچه او زیان رساند، شتران را به سوار شدن، بر آن ها خسته نکند. در دوشیدن شیر و سواری گرفتن میان آن شتر و دیگر شترها عدالت ورزد. باید شتر خسته را استراحت دهد، و شتری را که پایش آسیب دیده و از حرکت ناتوان شده آهسته براند، آنها را بر سر

آبگیرهای که شترها از آن می گذرند، وارد نماید، و از کنار راههای علف دار براند، نه آن جا که خشک و عاری از گیاه است . ساعاتی به آنها استراحت دهد، و در کنار آب های کم و گیاهان بیابان مهلتشان دهد (برای آن که آب خورند و علف بچرند) تا به اذن خدا فربه و پر توان ، نزد ما آیند، نه رنجیده ، و خسته و ما آنها را به فرمان کتاب خدا و بر روش پیامبرش ﷺ تقسیم کند، اگر چنین کنی اجر تو بیشتر، و به هدایتت نزدیکتر باشد، اگر خدا بخواهد.

26 - و من عهد له ﷺ الى بعض عماله و قد بعته على الصدقة

امره بتقوى الله فى سرائر امره و خفيات عمله ، حيث لا شهيد غيره ، ولا وكيل دونه ، و امره الا يعمل بشىء من طاعة الله فيما ظهره فيخالف الى غيره فيما اسر ، و من لم يختلف سره و علانيته و فعله و مقالته فقد ادى الامانة و اخلص العبادة . و امره الا يجيبهم و لا يعصهم و لا يرغب عنه م تفضلا بالامارة (الامانة) عليهم ، فانهم ، الاخوان ، فى الدين ، و الاعوان على استخراج الحقوق . و ان لك فى هذه الصدقة نصيبا مفروضا ، و حقا معلونا و شركاء اهل مسكنة و ضعفاء ذوى فاقة و انا موفوك حقك ، فوهم حقوقهم و الا تفعل فانك من اكثر الناس خصوصا يوم القيامة ، و بؤسى لمن - خصمه عندالهلل - الفقراء و المساكين و السائلون و المدفوعون ، و الغارمون و ابن السبيل ! و من استهان ، و بالامانة و رتع فى الخيانة و لم ينزه نفسه و دينه عنه ا فقد احل بنفسه الذل و الخزى فى الدنيا و هو الاخرة اذل و اخزى و ان اعظم الخيانة خيانة الامة ، و افطع الغش غش الائمة ، و السلام.

26 - عهدنامه ای از اوست به یکی از کارگزاران ، خود (مخنف

بن سلیم)

هنگامی که او را برای گردآوری زکات (به اصفهان) فرستاد

اخلاق کارگزاران مالیاتی

او را به پروای از خدا در امور نهانی و کارهای پوشیده از نظرها فرمان می دهیم ، آن جا که جز خدا کسی شاهد و غیر او کسی وکیل نیست ، او را فرمان می دهیم که آشکارا طاعت حق نکند و در نهان غیر آن را به جا آورد آن که نهان و آشکارش و کردار و گفتارش یکی باشد، امانت را ادا کرده ، و عبادت خالصانه به جا آورده .

او را فرمان می دهیم که مردم را نرنجاند، آنان را دروغگو نداند، و به خاطر اینکه امیر آنان است روی از ایشان ، نگرداند، زیرا آنان برادران دینی ، و یاران او در گرفتن حقوق خداوند هستند.

تو را در این زکات نصیبی ثابت و حقی معلوم است و مسکینان و ناتوانان و بینوایان با تو شریک اند، ما حق تو را به تمامی می پردازیم ، پس تو نیز حقوق آنان را به طور کامل بپرداز، که اگر چنین نکنی روز قیامت از کسانی باشی که بیشترین دشمن و مدعی را خواهی داشت . و بدان به حال کسی که فقیران ، مسکینان گدایان ، ورشکستگان و از راه ماندگان مدعی و دشمن او در درگاه خداوند باشند! آن که امانت را مهم نشمارد، و در آن خیانت کند و جان و دین خود را از لوٹ آن پاک نسازد، خود را در دنیا در ذلت و خواری افکنده ، و در

آخرت ذليل تر و خوارتر خواهد بود همانا بزرگ ترين خيانت ، خيانت به مردم و رسواترين دغل كارى ، دغل كارى ، با پيشوايان است . والسلام .

27 - و من عهد له عليه السلام الى محمد بن ابى بكر - رضي الله عنه - حين

قلدهمصرفاخفض لهم جناحك ، و الن لهم جانبك ، و ابسط لهم وجهك ، و آس بينهم فى اللحظة و النظرة حتى لايطمع العظماء فى حيفك لهم ، و لا يبيأس الضعفاء ، من عدلك بهم ، فان الله تعالى يسألكم معشر عباده عن الصغيرة من اعمالكم و الكبيرة و الظاهرة و المستورة فان ، يعذب فائتم ، اظلم و اين يعف فهو اكرم .

و اعلموا عباد الله ان المتقين ذهبوا بعاجل ذهبوا بعاجل الدنيا و آجل الاخرة فشاركوا اهل الدنيا فى دنياهم و لم يشاركهم (يشاركوا) اهل الدنيا فى آخرتهم سكنوا الدنيا بافضل ما سكنت و اكلوها بافضل ما اكلت ، فحفظوا من الدنيا بما حظى به المترفون ، و اخذوا منها ما اخذه الجبابرة المتكبرون ، ثم انقلبوا عنه ا بالزاد المبلغ ؛ و المتجر الراح (المريح) اصابوا لذة زهد الدنيا فى دنياهم ، و تيقنوا انهم جيران الله غدا فى آخرتهم لا ترد لم دعوة ولا ينقص لهم نصيب من لذة . فاحذروا عبادالله الموت و قربه ، و اعدوا له عدته ، فانه ياءتى بامر عظيم ، و خطب جليل ، بخير لا يكون معه شرا ابدا، او شر لا يكون معه خير ابدا، فمن اقرب الى الجنة من عاملها! و من اقرب الى النار من عاملها؟ و انتم طرداء الموت ، ان اقمتم له اخذكم و ان فررتم منه ادرككم و هو الزم لكم من ظلمكم الموت معقود، بنواصيكم و الدنيا تطوى من خلفكم ، فاحذروا نارا قعرها بعيد، و حرها شديد، و عذابها، جديد و ان استطعتم ان يشند خوفكم من الله و ان يحسن ظنكم

به فاجمعوا بينهما، فان العبد انما، يكون حسن ظنه بربه على قدر خوفه من ربه ،
و ان احسن الناس ظنا بالله اشدهم خوفا لله .

و اعلم - يا محمد بن ابي بكر - اني قد وليتك اعظم اجنادى فى نفسى اهل
مصر فانت محقوق ان تخالفت على نفسك ، و ان تنافح عن دينك و لولم يكن
لك الا ساعة من الدهر، ولا تسحط الله برضا احد، من خلقه ، فان فى الله خلفا من
غيره ، و ليس من الله خلف فى غيره .

صل الصلاة لوقتها الموقت لها، ولا تعجل وقتها لفراغ ، ولا تؤخرها عن وقتها
الاشتغال و اعلم ان كل شى من عملك تبع لصلاتك .

و منه : فانه لاسواء امام الهدى ، و اما الردى ، و ولى النبى ، و عدو النبى ، و
لقد قال لى رسول الله ﷺ انى لا اخاف على امتى مؤمنا ولا مشركا اما المؤمن
فيمنعه الله بايمانه ، و اما المشرك فيقعمه الله بشركه ، ولكنى ولكنى اخاف عليكم
كل منافق الجنان عالم اللسان يقول ، ما تعرفون ، و يفعل ما تنكرون.

27 - عهدنامه ای از اوست به محمد بن ابی بکر رضی الله عنه وقتی او را

(درسال 37 هجری) حکومت مصر داد

(۱۱)

اخلاق اجتماعی

با مردم فروتن ، نرمخوی و گشاده روی باش . همه را به یک چشم و یکسان بنگر، تا بزرگان بر تو طمع ستم بر ناتوانان نبندد، و ناتوانان از عدالتت نومید نگردند. زیرا ای بندگان خدا، متعال از کوچک و بزرگ کارهایتان ، و آشکار و نهانتان بازپرسی خواهد کرد، پس اگر عذاب کند، شما ستمکارید، و اگر ببخشاید، او بزرگوarter است .

اعتدالگرایی زاهدان

بندگان خدا! بدانید که پرهیزگاران هم در این دنیا زودگذر و هم در جهان آینده آخرت سود برند. با اهل دنیا در دنیایشان ، شریک شدند، در حالی که اهل دنیا در آخرت آنان شریک نشدند. در دنیا در بهترین مسکن ها، سکنی گزیدند، و از بهترین خوراکی ها تناول کردند، از دنیا بهره بردند، انسان که اهل نار و نعمت بهره مند شدند، و از آن کامیاب گشتند، آن چنان که جباران خود کامه کامیاب شدند، آنگاه باره توشه ای که آنان را به مقصد رساند، و با تجارتي سود بخش از این دنیا گذشتند. لذت زهد را در دنیایشان چشیدند، و یقین کردند، که فردا در آخرت همسایگان خداوندند. دعایشان به اجابت رسد، و نصیبشان از ذلت دنیا کاسته نشود.

ضرورت یاد مرگ

ای بندگان خدا، از مرگ و نزدیکی آن بترسید، و برای آن ساز و برگ مهیا کنید، که مرگ امری بزرگ، و رویدادی عظیم را با خود می آورد، یا خیری را به همراه می آورد، که با آن هیچ شری نیست، و یا شری را می آورد، که با آن هیچ خیری نیست. پس چه کس به بهشت نزدیکتر از آن که برای بهشت کار کند؟ و چه کس به آتش دوزخ نزدیک تر از آن که برای دوزخ کار کند؟ و چه کس به آتش دوزخ نزدیک تر از آن که برای دوزخ کار کند؟ (همچون شکارهایی هستید که) مرگ شما را (از جایتان) رانده، اگر بایستید، شما را می گیرید، و اگر بگریزید، شکار خواهد یافت. مرگ از سایه هایتان با شما همراه تر است، مرگ به پیشانی شما بسته است، و دنیا پشت سرتان چون بساطی پیچیده، می شود. بترسید از آتشی که زرفای آن بسیار گرمایش سخت و عذابش تازه است، خانه ای که نشانی از رحمت در آن نیست، ندایی را نشنوند، و اندوهی را برطرف نسازند. اگر بتوانید که بیمتان از خدا فراوان و گمانتان به او نیکو باشد این دو را با هم جمع کنید، زیرا گمان نیکوی بنده، به پروردگارش به اندازه ترسش از او است، و خوش گمان ترین به خداوند بیمناک ترین ایشان از خداوند است.

اخلاق مدیران اجرایی

محمد بن ابی بکر! بدان که تو را فرمانده، بزرگ ترین، سپاهیانم، یعنی مردم مصر کردم. پس شایسته توست که با هوای نفس خویش مخالفت ورزی و از دینت حمایت کنی، هرچند ساعتی بیش از زندگانی تو باقی نمانده باشد، خدا را برای خشنودی احدی از آفریدگان او به خشم میاور. زیرا که خشنودی

خدا جانشین هر چیز شود، و هیچ چیز جایگزین ، خشنودی خدا نشود، نماز را در وقت معین آن بخوان ، به سبب بیکاری نماز از پیش مینداز و به جهت کار داشتن آن را از وقتش تاءخیر مینداز، و بدان که هر کاری که می کنی تابع نماز توست .

از این عهدنامه است : امام هدایت و امام گمراهی ، و دوست پیامبر و دشمن پیامبر یکسان نیستند. رسول خدا ﷺ به من فرمود:بر امتم از مؤمن و می دارد، و مشرک را به سبب شرکش سرکوب می کند، اما بر شما از کسی می ترسم که در دل منافق و بر زبان داناست ، که می گوید، آنچه را نیکو می شمارید، و انجام می دهد آنچه را ناپسند می دارید.

28 - و من کتاب له عائلا الى معاوية جوابا، و هو محاسن الكتب

اما بعد فقد اتاني كتابك تذكر فيه اصطفاء الله محمد ﷺ لدينه ، و تاءبيده اياه بمن ايده من اصحابه ، فلقد، خباء لنا الدهر منك عجبنا، اذا طفقت تخبرنا ببلاء الله تعالى عندنا و نعمته علينا في نبينا فكنت في ذلك كناقل التمر الى هجر، او داعي مسدده ، الى النضال ، و زعمت ان افضل الناس في الاسلام فلان و فلان ؛ فذكرت امرا ان تم اعتزلك كله ، و ان تقص لم يلحقك ثلمه ، و ما انت و الفاضل و المفضول والسائس و المسوس ! و ما للطلاق و ابناء الطلقاء، و التمييز بين المهاجرين ، الاولين ، و ترتيب درجاتهم ، و تعريف طبقاتهم ! هيهات لقد حن قدح ليس منها، و طفق يحكم فيها من عليه الحكم لها! الا تربع ايها الانسان على ظلعك و تعرف قصور ذرعك ، و تتاءخر حيث اخرك القدر! فما عليك غلبة المغلوب ، و لاظفر الظافر! وانك لذهاب في التيه ، رواغ عن القصد.

الا ترى -غير مخبر لك ، ولكن بنعمة الله احدث - ان قوما استشهدوا فى سبيل الله تعالى من المهاجرين ، و الانصار و لكل فضل ، حتى اذا استشهد شهيدنا قيل : سيد الشهداء، و خصه رسول الله ﷺ بسبعين ، تكبيرة عند صلاته ، عليه ! اولاترى ان قوما قطعت ايديهم ، فى سبيل الله - و لكل فضل - حتى اذا فعل بواحدنا ما فعل بواحدهم ، قيل :الطيار فى الجنة ذوالجناحين !.

و لو لا ما نهى الله عنه من تزكية المرء نفسه لذكر ذاك فضايل جمّة تعرفها قلوب المؤمنين و لاتمجها آذان السامعين ، فدع عنك من مالت به الرمية ، فانا صنائع ربنا، و الناس بعد صنائع لنا لم يمنعا قديم عزنا ولاعادى طولنا على قومك ان خلطناكم بانفسكم ؛ فنكحنا و انكحنا فعل الاكفاء، و لستم ، هناك !و انى يكون ذلك و منا النبي و منكم المكذب ، و منا اسد الله و منكم اسد الاحلاف و منا سيد اشباب اهل الجنة و منكم صبيبة النار و منا خيرنساء، العالمين ، و منكم حمالة الحطب فى كثير مما لنا و عليكم !

فاسلامنا قد سمع ، و جاهلتينا لاتدفع ، و كتاب الله يجمع ، لنا ما شذعنا، و هو قوله ، سبحانه ، و تعالى (و اولو الارحام ، بعضهم ، اولى ببعض ، فى كتاب الله) و قوله تعالى : (ان اولى الناس بابراهيم ، للذين ، اتبعوه و هذا النبي و الذين آمنوا و الله ولى المؤمنين) فنحن مرة اولى بالقرابة و تارة اولى بالطاعة ، و لما احتج المهاجرون على الانصار يوم السقيفة برسول الله ﷺ فلجوا عليهم ، فان يكن الفلج ، به فالحق لنا دونكم ، و ان يكن بغيره فالانصار على دعواهم .

و زعمت انى لكل الخلفاء حسدت ، و على كلهم ، بغيت فان يكن ذلك كذلك فليست الجناية ، عليك ، فيكون ، العذر اليك .

* و تلك شكاة ظاهر عنك عارها *

و قلت : انى كنت اقادكما يقاد الجمل المخشوش حتى اباع ؛ و لعمر الله لقد اردت ان تدم فمدحت ، و ان تفضح فافتضحت ! و ما على المسلم من غضاضة فى ان يكون مظلوما ما لم يكن شاكا فى دينه ، و لا مرتابا بيقينه ! و هذه حجتى الى غيرك قصدها، ولكنى الطلقت لك منها بقدر ما سنح من ذكرها.

ثم ذكرت ما كان من امرى ، و امر عثمان ، فلک ان تجاب عن هذه لرحمک منه ، فاينا كان اعدى له ، و اهدى الى مقاتله ! امن بذل له نصرته ، فاستقعه ، و استكفه ، ام من استنصره ، فتراخى عنه و بث المنون ، اليه ، حتى قدره ، عليه ، كلا والله (لقد يعلم الله المعوقين منكم و القائلين لاخوانهم هلم الينا و لا ياءتون الباءس الا قليلا). و ما كنت لاعتذر من انى كنت انقم ، عليه احداثا؛ فان كان الذنب اليه ارشادى و هدايتى له ، فرب ملوم لا ذنب له * و قد يستفيد الظنة المتنصح * و ما اردت (الا الاصلاح ما استطعت ، و ما توفيقى الا بالله عليه توكلت و اليه انيب) و ذكرت انه ليس لى و لاصحابى عندک الا السيف فلقد اضحكت بعد استبعاد! متى الفيت بنى عبد المطلب عن الاعداء ناكلين ، و بالسيف مخوفين؟! * لبث قليلا يلحق الهيجا حمل فسيطلبک من تطلب ، و يقرب منک ما تستبعد و انا مرقل نحوک فى جحفل من المهاجرين و الانصار، و التابعين ، لهم باحسان ، شديد زحامهم ، ساطع قتامهم ، متسربلين ، سراييل الموت ؛ احب اللقاء، اليهم لقاء ربهم ، و قد صبحتهم ذرية بدرية و سيوف هاشمية قد عرفت مواقع نصالها، فى اخيک و خالک و جدک و اهلک (و ما هى من الظالمين ببعيد).

28 - نامه ای از اوست در پاسخ معاویه که از بهترین نامه هاست

افشای ادعاهای دروغین معاویه

اما بعد. نامه ات به من رسید. در آن یاد آور شده بودی که خداوند محمد ﷺ را برای دین خود برگزید، و او را با اصحابش که خود تاءبیدشان کرده بود، یاری داد! روزگار چیزی شگفت از تو بر ما پنهان داشت، چون می خواهی ما را از احسان خداوند در حق ما، و از نعمت پیامبرش در میان ما با خیرسازی!

تو در این کار مانند کسی هستی که خرما به هجر (12) می برد، یا کسی را که به او تیراندازی آموخته به مبارزه دعوت می کند، پنداشتی که برترین مردم در اسلام، فلان و فلان، هستند. چیزی را یاد کردی که اگر درست باشد تو را از آن بهره ای نیست و اگر نادرست باشد زیانی به تو نرساند. تو را چه کار که چه کسی برتر است و چه کسی پایین تر، و یا چه کسی رئیس است و چه کسی زیر است؟ آزاد شدگان (از بند بردگی) و فرزندان آزاد شدگان، را چه رسد که میان مهاجران نخستین فوق نهند، و درجات و مراتب ایشان را شناسند؟ هرگز! تیری که از جنس تیرهای مسابقه نبود صدا داد (13) (و خود را شناساند) کسی در این مسأله زبان به داوری گشود، که خود محکوم بود! ای انسان! چرا در جای خود نمی نشینی، و کاستی ها و ناتوانی های خود را نمی شناسی؟ چرا به آن درجه پایین که تقدیر الهی برایت رقم زده، باز نمی گردی؟ نه از مغلوب شدن کسی زیانی به تو رسد و نه از پیروز شدن کسی سودی نصیب تو گردد تو در بیابان، گمراهی گام برمی داری، و از راه مستقیم منحرف گشته ای.

فضیلت های بنی هاشم

آیا نمی بینی هر چند قصدم خبر دادن به تو نیست ، بلکه از نعمت خدا سخن می گویم

که - گروهی از مهاجران و انصار در راه خدا شهید شدند - و هر یک را فضیلتی بود - تا آنگاه که شهید ما حمزه به شهادت رسید؛ و او را سیدالشهداء خواندند، و رسول خدا ﷺ در نماز بر پیکر او هفتاد تکبیر را به او اختصاص داد؟ آیا ندیدی که گروهی در راه خدا دستشان بریده شد - و هر یک را فضیلتی بود - تا آنگاه که آنچه به سر دیگران ، آمده بود، بر سر یکی از ما آمد (دست یکی از ما در جنگاز بدن جدا شد) او را طیاردر بهشت وذوالجناحینخواندند؟

اگر خداوند از خودستایی نهی نکرده بود، این

گویندهفضایل فراوانی را یاد می کرد که دلهای مؤمنان با آن ها آشناست ، و گوشهای شنوندگان آنها را پذیراست . تو سخن غرض ورزان ، و منحرفان را فروگذار، که مادست پرورده ، پروردگارمان هستیم ، و مردم پرورش یافتگان ما هستند. عزت دیرین و شرافت پیشین ما بر شما سبب نشد که از آمیزش با شما دریغ ورزیم ، پس همچون مردمی همسان ، از شما زن گرفتیم ، و به شما زن دادیم ، در حالی که شما را از این منزلتنبود. به راستی شما را با ما چه نسبت ؟ پیامبر از ماست و آن دروغزن (ابوجهل) از شماستاسدالله(حمزه) از ما و اسدالاحلاف(=شیر سوگندهای جاهلی ، ابوسفیان) از شماست . دو سید جواناناهل بهشت (= حسن و حسین علیهما السلام) از ماست و کودکان آتش (14) از شماست . بهترینزنان (= فاطمه علیها السلام و خدیجه علیها السلام) از ماست و حمالة الحطب(هیزم کش آتش جهنم ، زن ابولهب) از شماست . و بسا چیزهای دیگر که فضیلتها ما و عیب شما در آن است .

اسلام ما را همگان شنیده اند، و شرافت ما در جاهلیت بر کسی پوشیده نیست و آنچه از (حق و فضیلت) پراکنده بود، در کتاب خدا گرد آمده، که خدای سبحان، فرماید: به حکم کتاب خدا بعضی از خویشان به بعضی دیگر سزاوارترند (انفال / 75) و نیز فرماید: سزاوارترین مردم به ابراهیم پیروان او و این پیامبر و مؤمنان هستند و خداوند سرپرست مؤمنان است (آل عمران / 68) پس ما یک بار به سبب خویشاوندی با پیامبر و بار دیگر به واسطه طاعت به خلافت سزاوارتریم. وقتی مهاجران، در سقیفه علیه انصار استدلال کردند که ما از خویشاوندی رسول خدا ﷺ هستیم، بر آنان پیروز شدند، حال اگر این خویشاوندی، سبب پیروزی در حجت است، حق با ماست نه با شما، و اگر سببی دیگر دارد، انصار بر دعوی خویش باقی هستند.

تو پنداشته ای که من به همه خلفا رشک برده ام، و بر همه آنان شوریده ام. اگر چنین باشد جنایتی بر تو وارد نیامده، تا از تو عذر خواهند این گناهی است که ننگ آن دامن تو را نگیرد.

مظلومیت امام علیؑ

گفتی: آن گونه که شتر مهار در بینی را می کشند، مرا می کشیدند، تا بیعت کنم! به خدا سوگند، خواستی مرا نکوهش کنی، ستایش کردی، خواستی مرا رسوا سازی خود رسوا گشتی، مظلوم بودن، برای مسلمان عیب و نقص نباشد مادامی که در دین خود شک نورزد، و در یقین، خود تردید نکند. این سخنان احتجاج بر غیر توست، اما من شمه ای از آن احتجاج را که در ضمن سخن پیش آمد، برای باز گفتنم.

سپس آن چه را میان من و عثمان رخ داد، یاد آور شدی چون خویشاوند او هستی حق داری پاسخ آن را بدانی . کدامین ما با او بیشتر دشمنی کرد، و مردم را بر کشتن او راهبر شد؟ آیا کسی که یاری خود را به عثمان پیشنهاد کرد؛ اما او (نپذیرفت و) از وی خواست که بر جای خود نشیند، و از یاری او دست بدارد، یا کسی که عثمان از او یاری خواست ولی او یاری دادنش را به تاءخیر انداخت ، و مرگ را به سوی او روانه ساخت ، تا تقدیر الهی بر او جاری گشت ؟ سوگند به خداوندی که هرگز چنین نیست خداوند می داند چه کسانی از شما مردم را از جنگ باز می دارند، و نیز می شناسد کسانی را که به برادران خود می گویند: به نزد ما بیایید، ولی جز اندکی به جنگ نمی آیند(احزاب / 18) از این که بر عثمان به خاطر برخی بدعتهایش خرده می گرفتم ، پوزش نمی خواهم ، اگر ارشاد و هدایت من در حق او گناه باشد، بسا ملامت شده ای که گناهی ندارد،گاهی شود که خیرخواه خود مورد تهمت قرار گیرد.

من جز آن نخواستم که تا می توانم (امور را) اصلاح کنم .توفیق من تنها با خداست ، بر او توکل کرده و به درگاه او روی می آورم.

پاسخ تهدید نظامی

نوشتی که من و یارانم را نزد تو جز شمشیر پاسخی نیست !به راستی که پس از گریاندن ، خنداندی ! چه وقت دیده ای که پسران عبدالمطلب به دشمنان پشت کنند، و از شمشیرها بترسند.اندکی درنگ کن تا حمل به آورده گاه برسد .

دیری نباید که کسی در پی او هستی تو را بجوید، و آنچه که دور می انگاری به تو نزدیک گردد. من با سپاهی از مهاجران و انصار و تابعان آنان که راهشان را به نیکویی ادامه داده اند، به سرعت به سوی تو می آییم . سپاهی انبوه که

غبارشان فضا را پر کرده ، جامه مرگ پوشیده اند، و خوش ترین دیدار برای آنان دیدار با پروردگارشان ، است . آنان را فرزندان بدر و شمشیرهای بنی هاشم ، همراهی می کند، و تو خوب جای زخم آن شمشیرها را بر تن برادر و دایی و جد و خاندانت می شناسی و اینها از ستمکاران دور نیست (هود / 83).

29 - و من كتاب له عَلَيْهِ الى اهل البصرة

و قد كان من انتشار حبلکم (خیلکم) و شقاقکم مالم تغبوا عنه ، فغفوت عن مجرمکم و رفعت السيف عن مدبرکم ، و قبلت من مقبلکم فان خطت بکم الامور المردية ، و سفه الاراء، الجائرة الى منابذتي و خلافي فها انا قد قربت جیادی و رحلت رکابی ، و لئن الجؤ تمونی الى المسير اليکم لاوقن بکم وقعة لا يكون يوم الجمل اليها الا كلعة لاقع ؛ مع اني عارف لذي ، الطاعة منكم فضله و لذي النصيحة حقه ، غير متجاوز متهما الى بری ، ولا ناکثا الى وفي .

29 - نامه ای از اوست به مردم بصره (درسال 38 هجری هنگامی که معاویه قصد توطئه در بصره را داشت)

هشدار به مردم بصره

خود می دانید چگونه رشته طاعت را گسستید، و در راه دشمنی و جدایی گام نهادید. من از گناهکاران در گذشتیم ، و از گریختگانتان شمشیر را برداشتیم ، و آنان را که به ما روی آوردند، پذیرفتم . از این پس اگر کارهای مرگ آور، و اندیشه های ابلهانه ، و دور از صوابتان شما را به دشمنی و مخالفت با من وادارد، بدانید که من اسبان سواری را مهیا ساخته ، شتران را مجهز کرده ،

و برای پیکار آماده ام . اگر مجبورم کنید که بسوی شما لشگر کشم ، چنان نبردی در آغازکنم که جنگ جمل در برابر آن چون بازی کودکان باشد. با این همه ، فضیلت ، فرمانبرداران شما، و حق خیر خواهانتان را می شناسم . بی گناه را به جای متهم و وفادار را به جای پیمان شکن نخواهم گرفت .

30 - و من کتاب له عَلَيْهِ الی معاویة

فاتق الله فيما لديك ، وانظر في حقه عليك ، و ارجع الى معرفة ما لاتعذبر بجهالته ، فان للطاعة اعلاما، واضحة ، و سبلا نيرة و محجة نهجة ، و غاية مطلبة (مطلوبه) یردها، الاکیاس ، و یخالفها الانکاس ؛ من نکب عنه ا جار عن الحق و خبط فی التیه و غیر الله عمته ، و احل به نقمته . فنفک نفسک !فقد بین الله لك سبیلک ، و حیث تناهت بک امورک ، فقد اجریت الی غایة خسر و محلة کفر فان نفسک قد اولجتک شرا و اقحمتک غیا، و اوردتک المهالك و اوعدت علیک المسالک.

30 - نامه ای از اوست به معاویه

اندرز و هشدار به معاویه

در آنچه نزد توست از خدا پروا کن ، و در حق او بر خودت نیک بنگر، و آنچه را که در ندانستنتش ، عذری نداری ، بازشناست ، زیرا که طاعت را نشانه های آشکار و راههای روشن ، و جاده های هویدا، و هدفی خواستنی است که زیرکان در آن گام نهند و فرومایگان ، با آن مخالفت ورزند، هر کس از آن راه ها و نشانه ها روی برتابد، از حق منصرف شده ، و گام در وادی گمراهی نهاده ، و خداوند نعمتش را بر او دگرگون سازد، و عذاب خود را بر او فرود آورد. پس

خود را به پای ، خود را به پای ! که خداوند راه سعادت را برایت هویدا ساخت . همان جا که هستی باش ، که کار را به نهایت خسران ، و منزل کفر رانده ای . نفست تو را به بدی گرفتار ساخته ، و در پرتگاه گمراهی در انداخته ، و به مهلکه ها کشانده و راهها را بر تو دشوار ساخته است .

31 - و من وصية له عليه السلام للحسن بن علي عليهما السلام كتبها اليه

بحاضرين عند انصرافه من صفين من الولد الفان ، المقر للزمان ، المدبر العمر ، المستسلم للدهر ، الذام للدنيا ، الساكن مساكن الموتى و الظاعن عنه اغدا ؛ الى المولود المؤمل ما لا يدرك السالك سبيل من قد هلك ، غرض الاسقام ، و رهينة الايام ، و رمية المصائب و عبد الدنيا و تاجر الغرور ، و غريم المنايا ، و اسير الموت ، و حليف الهموم و قرين الاحزان ، و نصب الفات ، و صريع الشهوات ، و خليفة الاموات .

اما بعد ، فان فيما تبينت من ادبار الدنيا عنى ، و جموح الدهر ، على ، و اقبال الاخرة الى ما يزعمنى عن ذكر من سواى ، و الاهتمام بماورائى غير انى ، حيث تفرد بى دون هموم الناس هم نفسى فصدفتنى راءى و صرفنى عن هواى ، و صرح لى محض امرى ، فافضى بى الى جد لا يكون فيه لعب و صدق ، لا يشوبه ، كذب و وجدتك بعضى بل وجدتك حتى كاءن شيئا لو اصابك اصابنى و كان الموت لو اتاك اتانى فعنانى من امرك ما يعينى من امر نفسى ، فكتبت اليك كتابى مستظها به ان انا بقيت لك او فنيت .

فانى اوصيك بتقوى الله - اى بنى - و لزوم امره و عمارة قلبك بذكره و الاعتصام بحبله ، و اى سبب اوثق من سبب بينك و بين الله ان انت اخذت به !

احى قلبك بالموعظة ، و امته بالزهادة و قوه باليقن ، و نوره ، بالحكمة و ذلله
بذكر الموت ، و قرره ، بالفناء، و بصره ، فجائع الدنيا، و حذرله ، صولة الدهر، و
فحش تقلب الليالى ، و الايام ، و اعرض عليه اخبار الماضين ، و ذكره ، بما
اصاب من كان قبلك من الاولين و سرفى ديارهم و آثارهم ، فاظر فيما فعلوا و
عما انتقلوا و اين حلوا و نزلوا! فانك تجدهم ، قد انتقلو عن الاحبة و حلوا
ديارالغربة و كاءنك عن قليل قد صرت كاحدهم فاصلح ، مئوالك و لاتبع
آخرتك بدنيايك ؛ ودع القول فيما لاتعرف و الخطاب فيما لم تكلف و امسك
عن طريق اذ خفت ضلالته ، فان الكف عند حيرة الضلال خيرمن ركوب الاهوال

وامر بالمعروف تكن من اهله ، وانكر المنكر بيدك و لسانك ، و باين من
فعله بجهدك ، و جاهد فى الله حق جهاده ، و لاتاءخذك فى الله لومة لائم ، و
خض الغمرات للحق حيث كان ، و تفقه فى الدين و عود نفسك التصبر على
المكروه ، و نعم الخلق التصبر فى الحق ! و الجى ء نفسك فى امورك كلها الى
الهلك فانك تلجئها الى كهف حريز و ما نع عزيز و اخلص فى المساءلة لربك
فان بيده العطاء والحرمان ، و اكثر الاستخارة ، و تفهم ، وصيتى ، ولاتذهبن عنه ا
صفحا، فان خير القول ، ما نفع . و اعلم انه لاخير فى علم لاينفع و لا ينتفع بعلم ،
لايحق تعلمه .

اى بنى انى لما راءتبنى قد بلغت سنا، و راءيتنى ازداد وهنا بادرت بوصيتى
اليك ، و اوردت خصالا منها قبل ان يعجل بى اجلى دون ان افضى اليك بما فى
نفسى ، او ان انقص فى راءىي كما نقصت فى جسمى ، او يسبقنى اليك بعض
غلبات الهوى و فتن الدنيا، فتكون كالصعف النفور. و انما قلب الحدث كالارض
الخالية ما القى فيها من شى ء قبلته ، فبادرتك بالادب قبل ان يقسو قبلك و

يشغل لبك ، لتسقبل بجد راءيك من الامر ما قد كفاك اهل التجارب بغيته و تجربته ، فتكون قد كفيت مؤ ونة الطلب ، و عوفيت من علاج التجربة فاء تاك من ذلك ما قد كنا ناء تيه ، و استبان لك ما ربما اظلم علينا منه .

اي بنى انى و ان لم اكن عمرت عمر من كان قبلى ، فقد نظرت فى اعمالهم و فكرت فى اخبارهم ، و سرت فى آثارهم حتى عدت كاحدهم ؛ بل كاءنى بما انتهى الى من امورهم قد عمرت مع اولهم الى آخرهم فعرفت صفو ذلك من كرده ، و نفعه من ضرره فاستخلصت لك من كل امر نخيله و توخيت لك جميله و صرفت عنك مجهوله و راءيت حيث عنانى من امرك ما يعنى الوالد الشفيق و اجمعت عليه من ادبك ان يكون ذلك و انت مقبل العمر و مقتبل الدهر، ذونية سليمة و نفس صافية .

و ان ابتدئك بتعليم كتاب الله عزوجل و تاءويله و شرائع الاسلام و احكامه و حاله و حرامه ، لاجاوز ذلك بك الى غيره ، ثم اشفقت ان يلتبس عليك ما اختلف الناس فيه من اهوائهم و آرائهم مثل الذى التبس عليهم ، فكان احكام ذلك على ما كرهت من تنبيهك له احب الى من اسلامك الى امر لا آمن عليك به الهلكة و رجوت ان يوفقك الله فيه لرشدك و ان يهديك لقصدك فعهدت اليك وصيتى هذه .

و اعلم يا بنى ان احب انت آخذ به الى من وصيتى تقويا لله و الاقتصار على ما فرضه الله عليك ، و الاخذ بما مضى عليه الاولون من آباءك و الصالحون من اهل بيتك ، فانهم لم يدعوا ان نظروا لانفسهم ، كما انت ناظر، و فكروا كما انت مفكر ثم ردهم آخر ذلك الى الاخذ بما عرفوا، و الامساک ، عما لم يكلفوا فان ابت نفسك ان تقبل ذلك دون ان تعلم كما عملوا فليكن طلبك ذلك بتفهم و تعلم ، لابتورط الشبهات و غلو الخصومات و ابداء قبل نظرك فى ذلك

بالاستعانة بالهك ، و الرغبة اليه في توفيقك و ترك كل شائبة اولجتك في شبهة او اسلمتك الى ضلالة فان ايقنت ان قد صفا قلبك فخشع و تم راءيك فاجتعم و كان همك في ذلك هما واحدا، فانظر فيما فسرت لك و ان لم يجتمع لك ما تحب من نفسك ، و فراغ ، نظرك و فكرك فاعلم انك انما تخبط العشواء و تتورط الظلماء و ليس طالب الدين ، من خطب او خلط، و الامسك عن ذلك امثل .

فتفهم يا بنى وصيتي ، و اعلم ان مالك الموت هو مالك الحياة ، و ان الخالق هو المميت و ان المبنى هو المعيد، و ان المبلى هو المعافى ، و ان الدنيا لم تكن لتستقر الا على ما جعلها الله عليه من النعماء و الابتلاء و الجزاء فى المعاد او ما شاء مما لا نعلم فان اشكل عليك شىء من ذلك فاحمله على جهالتك فانك اول ما خلقت به جاهلا ثم علمت و ما اكثر تجهل من الامر، و يتخير فيه راءيك و يضل فيه بصرك ثم تبصره بعد ذلك ! فاعتصم بالذى خلقك و رزقك و سواك ، وليكن له تعبدك و اليه رغبتك و منه شفقتك .

و اعلم يا بنى ان احدا لم ينبىء عن الله سبحانه كما ابنا عنه الرسول ﷺ فارض به رائدا و الى النجاة قائدا فانى لم الك نصيحة و انك لن تبلغ ، فى النظر لنسفك - و ان اجتهدت - مبلغ نظرى لك .

و اعلم يا بنى انه لو كان لربك شريك لاءتتك رسله و لراءيت آثار ملكه و سلطانه ، و لعرفت افعاله و صفاته ولكنه اله واحد كما وصف نفسه لا يضاذه فى ملكه احد و لا يزول ابدا و لم يزل اول قبل الاشياء بلا اولية و آخر بعد الاشياء بلا نهاية عظم عن ان تثبت ربوبيته باحاطة قبل او بصر. فاذا عرفت ذلك فافعل كما ينبغى لمثلك ان يفعله فى صغر خطره ، و قلة مقدرته و كثرة عجزه و عظيم

حاجته الى ربه ، فى طلب طاعته ، والخشية من عقوبته ، و الشفقة من سخطه :
فانه لم ياءمرك الا بحسن ، و لم ينهك الا عن قبيح .

يا بنى انى قد ابناءتک عن الدنيا و حالها، و زوالها، انتقالها، و انباءتک عن
الخرة و ما اعد لاهلها فيها، و ضربت لک فيهما الامثال لتعبربها، و تحذو عليها
انما مثل من خبر الدنيا كمثل قوم سفر نبايهم منزل جديب ، فاموا منزلا خصيبا و
جنابا مريعا، فاحتملوا و عثاء الطريق و فراق الصديق ، و خشونة السفر و جشوبة
المطعم ، لياءتوا سعة دارهم ، و منزل قرارهم ، فليس يجدون لشيء من ذلك الما
ولا يرون نفقة فيه مغرما ولا شىء احب اليهم ، مما قريبهم من منزلهم و ادانهم من
محلثهم و مثل من اغتربها كمثل قوم كانوا بمنزل خصيب فنبايهم الى منزل جديب
، فليس شىء اكرة اليهم و لا افطع ندهم من مفارقة ما كانوا فيه ، الى ما يهجمون
عليه ، و يصيرون اليه .

يابنى اجعل نفسک ميزانا فيما بينک و بين غيرک فاحب لغيرک ما تحب
لنفسک و اكره له ما تکره لها و لا تظلم كما لا تحب ان تظلم و احسن كما تحب
ان يحسن اليک و استقبیح من نفسک ما تستقبحه من غيرک و ارض من الناس
بما ترضاه لهم من نفسک و لا تقل ما لا تعلم و ان قل ما تعلم ، و لا تقل ما لا تحب
ان يقال لک .

و اعلم ان الاعجاب ضد الصواب ، و آفة الالباب . فاسع فى كدحك و لا تكن
خازنا لغيرک و اذا انت هديت لقصدک فكن اخشع ما تكون لربک .

و اعلم ان امامک طريقا ذا مسافة بعيدة و مشقة شديدة و انه لاغنى بک فه
عن حسن الارتیاد، و قدر بلاغک من الزاد مع خفة الظهر لا تحمل على ظهرک
فوق طاقتک فيكون ثقل ذلك وبالا عليك و اذا وجدت من اهل الفاقة من يحمل
لک زادک الى يوم القيامة فيوافیک به غدا حيث تحتاج اليه فاغتنمه و حملة اياه

و اكثر من تزويده ، و انت قادر عليه فلعلك تطلبه لاتجده ، و اغتنم من استقرضك فى حال غنك ليجعل قضائه لك فى يم عسرتك .

و اعلم ان امامك عقبة كؤ ودا المخف فيها احسن حالا من المثقل و المبطء عليها اقبح حالا من المسرع و ان مهبطك بها لامحالة اما على جنة او على نار، فارتد لنفسك قبل نزولك و وطىء المنزل قبل حلولك فليس بعد الموت مستعتب ، و لالى الدنيا منصرف .

و اعلم ان الذى بيده خزائن السموات و الارض قد اذن لك فى الدعاء، و تكفل لك بالاجابة و امرك ان تساءله ليعطيك ، و تسترحمه ليرحمك و لم يجعل بينك و بينه من يحجبك عنه ، و لم يلجئك الى من يشفع لك اليه ، و لم يمنعك ان اساءت من التوبة و لم يعاجلك بالنقمة و لم يعيرك بالانابة و لم يفضحك حيث الفضيحة بك اولى ، و لم يشدد عليك فى قبول الانابة و لم يناقشك باجريمة و لم يؤيسك من الرحمة بل جعل نزوعك عن الذنب حسنة و حسب سيئتك واحدة و حسب حسناتك عشرا و فتح لك باب المتاب ، و باب الاتسعتاب ؛ فاذا ناديته سمع نداك ، و اذا ناجيته ، علم نجواك ، فافضيت اليه بحاجتك و ابثته ذات نفسك و شكوت اليه همومك و استكشفته كروبك و استعنته على امورك ، و ساءلته من خزائن رحمته مالا يقدر على اعطائه ، غيره من زيادة الاعمار، و صحة الابدان ، و سعة الارزاق .

ثم جعل فى يديك مفاتيح خزائنه بما اذن لك فيه من مساءلته فمتى شئت استفتحت بالدعاء ابواب نعمته ، و استمطرت شآبيب رحمته فلا يقنطنك ابطاء اجابته فان العطية على قدر النية و ربما اخرت عنك الاجابة ليكون ذلك اعظم لاجر السائل ، و اجزل لعطاء الامل . و ربما ساءلت الشىء فلا تؤتاه و اوتيت خيرا منه عاجلا او آجلا او صرف عنك لما هو خير لك ، فلرب امر قد طلبته

فيه هلاك دينك لو اوتيته فلتكن مساءلتك فيما يبقى لك جماله و ينفي عنك و
باله : فالمال لا يبقى لك و لا تبقى له .

و اعلم يا بنى انك انما خلقت للاخرة لا للدنيا و للفناء لا للبقاء و للموت لا
للحياة ؛ و انك فى قلعة و دار بلغة و طريق الى الاخرة ، و انك طريد الموت
الذى لا ينجو منه هاربه ، ولا يفوته طالبه ، و لا بد انه مدركه ، فكن منه على حذر
ان يدركك و انت على حال سيئة قد كنت تحدث نفسك منها بالتوبة فيحول بينك
و بين ذلك فاذا انت قد اهلكت نفسك .

يا بنى اكثر من ذكر الموت ، و ذكر ما تهجم عليه ، و تفضى بعد المو اليه ،
حتى ياء تيک و قد اخذت منه حذرک و شددت له ازرك و لاياء تيک بغتة
فيبهرک و اياک ان تغتر بماترى من اخلاذ اهل الدنيا اليها، و تكالهم عليها، فقد
نباک الله عنه ا، و نعت هى لك عن نفسها و تكشفت لك عن مساويها فانما اهلا
كلاب عاوية و سباع ضارية ، يهر بعضها على بعض و ياء كل عزيزها ذليلها و يقهر
كبيرها صغيرها. نعم معقلة و اخرى مهملة قد اضلت عقولها و ركبت مجهولها
سروح عاهة بواد و عث ليس لها راع يقيمها و لامسيم يسيما، سلكت بهم الدنيا
طريق العمى ، و اخذت بابصارهم عن منار الهدى ، فتاهوا فى حيرتها، و غرقوا
فى نعمتها و اتخذوها ربا، فلعبت بهم و لعبوا بها و نسوا ما وراءها.

رويدا يسفر الظلام ، كان قد وردت الاظعان ؛ يوشك من اسرع ان يلقح ! و
اعلم يا بنى ان من كانت مطيته الليل و النهار فانه يسار به و ان كان واقفا و يقطع
المسافة و ان كان مقيما و ادعا.

و اعلم يقينا انك لن تبلغ املك و لن تعدوا اجلك و انك فى سبيل من كان
قبلک ، فخفض فى الطلب و اجمل فى المكتسب فانه رب طلب قد جر الى
حرب ؛ فليس كل طالب بمرزوق ، ولا كل مجمل بمحروم ، و اكرم نفسك عن كل

دنية و ان ساقنتك الى الرغائب ، فانك لن تعتاض بما تبذل من نفسك عوضا و
لا تكن عبد غيرك و قد جعلك الله حرا و ما خير خيرا لا ينال الا بشر، و يسر لا
ينال الا بعسر؟!!

و اياك ان توجف بك مطايا الطمع ، فتوردك مناهل الهكة و ان استطعت الا
يكون بينك و بين الله ذو نعمة فافعل ، فانك مدرك قسمك و آخذ سهمك و ان
اليسير من الله سبحانه ، اعظم و اكرم من الكثير من خلقه و ان كان كل منه .
و تلافيك ما فرط من صمتك ايسر من ادراكك ما فات من منطقك و حفظ
ما فى الوءاء بشد الوكاء و حفظ ما فى يديك احب الى من طلب ما فى يدي
غيرك و مرارة الياءس خير من الطلب الى الناس ، و الحرفة مع العفة خير من
الغنى مع الفجور، و المرء احفظ لسره و رب ساع يما يضره ! من اكثر اهجر و من
تفكر ابصر قارن اهل الخير تكن منهم ، و باين اهل الشر تبين عنه م . بس العظام
الحرام ! و ظلم الضعيف افحش الظلم ! اذا كان الرفق خرقا كان الخرق رفقا ربما
كان الدواء داء، و الداء دواء، و ربما نصح غير الناصح ، و غش المستنصح و
اياك و الاتكال على المنى ، فانها، بضائع الموتى ، و العقل حفظ التجارب و خير
ما جربت ما وعظك بادر الفرضة قبل ان تكون غصة ليس كل طالب يصيب و
لاكل غائب يؤوب و من الفساد اضاعه الزاد، و مفسدة المعاد و لكل امر عاقبة
سوف ياءتيك ما قدر لك التاجر مخاطر و رب يسر انمى من كثير! لاخير فى
معين مهين ، و لافى صديق ظنين . ساهل الدهر ماذل لك قعوده ، و لاتخاطر
بشىء رجاء اكثر منه و اياك ان تجمع بك مطية اللجاج .

احمل نفسك من اخيك عند صرمة على الصلة ، وعند صدوده على الطف و
المقاربة وعند جموده على البذل و عند تباعده على الدنو، و عند شدته على اللين
، و عند جرمه على العذر حتى كانك له عبد و كانه ذو نعمة عليك و اياك ان

تضع ذلك فى غير موضعه ، او ان تفعله بغير اهله ، لاتتخذن عدو صديقك صديقا فتعدى صديقك ، و امحض اخاك النصيحة حسنة كانت او قبيحة و تجرع الغيظ فانى لم ار جرعة احلى منها عاقبة ولا الذمغبة ، ولن لمن غالظلك ، فانه يوشك ان يلين لك ، و خذ على عدوك ، بالفضل ، فانه احلى ، الظفرين ، و ان اردت قطيعة اخيك فاستبق له من نفسك بقية يرجع اليها ان بداله يوما ما و من ظن بك خيرا فصدق ظنه ، و لاتضيعن حق اخيك اتكالا على ما بينك و بينه ، فانه ليس لك باخ من اذعت حقه و لا يكن اهلك اشقى الخلق بك ، و لاترغبين فيمن زهد عنك و لا يكون اخوك اقوى على قطيعتك منك على صلته ، و لا يكون على الاساءة اقوى منك على الاحسان و لا يكبرن عليك ظلم من ظلمك فانه يسعى من مضرته و نفعك و ليس جزاء من سرک ان تسوءه .

و اعلم يا بنى ان الرزق رزقان : رزق تطلبه ، و رزق يطلبك فان انت لم تاءته اتاك ما اقبح الخضوع عند الحاجة ، و الجفاء ، عند الغنى ! انما لك من دنياك ، ما اصلحت به مثواك و ان كنت جازعا ، على ما تفلت من يدك ، فاجزع ، على كل ما لم يصل اليك ، استدل على ما لم يكن بما قد كان فان الامور ، اشباه ؛ و لاتكون ممن لاتنفعه العظة الا اذا بالغت فى ايلامه ، فان العاقل ، يتعظ بالاداب و البهائم ، لاتتعظ الا بالضرب ، اطرح عنك واردات الهموم بعزائم الصبر و حسن اليقين .

من ترك الصد جار و الصاحب مناسب و الصديق من صدق غيبه و الهوى شريك العمى ، و رب بعيد اقرب من قريب و قريب ابعد من بعيد؛ و الغريب من لم يكن له ، حبيب ؛ من تعدى الحق ضاق مذهبه ، و من اقتصر على قدره كان ابقى له . و اوثق سبب اخذت به سبب بينك و بين الله سبحانه و من لم يبالك فهو عدوك قد يكون اليأس ادراكا اذا كان الطمع هلاكا ، ليس كل عورة تظهر و

لاكل فرصة تصاب و ربما اخطاء البصير قصده ، و اصاب الاعمى رشده ، اخر الشرفانك فاذا اذا شئت تعجلته و قطيعة الجاهل تعدل صلة العاثل من امن الزمان خانه و من اعظمه اهانه ليس كل من رمى اصاب ، اذا تغير السلطان تغير الزمان . سل عن الرفيق قبل الطريق ، وعن الجار قبل الدار. اياك ان تذكر من الكلام ما يكون مضحكا و ان حكيت ذلك عن غيرك .

و اياك و مشاورة النساء فان راءيهن الى افن و عزمهن الى وهن ، واكفف عليهن من ابصارهن بحجاب اياهن فان شدة الحجاب ابقى عليهن و ليس خروجهن باشد من اذخالك من بايوثق به عليهن و ان استطعت الا يعرفن ، غيرك فافعل ، و لا تمك المراءة من امرها ما جاوز نفسها فان المراءة ريحانة و ليست بقهرمانة ، و لا تعد بكرامتها نفسها، و لا تطمعا في ان تشفع لغيرها.

و اياك و التغاير في غير موضع غيرة ، فان ذلك يدعوا الصحيحة الى السقم ، و البريئة الى الريب و اجعل لكل انسان من خدمك عملا تاءخذه به فانه ان لا يتواكلوا في خدمتك و اكرم عشيرتك ، فانهم جناحك الذي به تطير، و اصلك الذي اليه تصير و يدك التي بها تصول .

استودع الله دينك و دنياك ، و اساءله خير القضاء، لك في العاجلة و الاجلة ، و الدنيا و الاخرة و السلام.

31 - وصیتی از اوست به حسن بن علی علیه السلام که هنگام بازگشت

از صفین در حاضرین نوشت.

انسان و حوادث روزگار

از پدر فانی ، پذیرای دشواری های زمانه ، که عمر را پشت سر گذاشته ، و تسلیم روزگار گشته ، نکوهنده دنیا، و ساکن سرای مردگان که فردا از آن سفر خواهد کرد، به فرزندی که آرزومند چیزی است که به دست نیاید، و رونده راهی است که رهروانش به هلاکت رسیدند، هدف تیرهای بیماری و گروگان گذشت ، روزهاست . پسری که آماج تیرهای مصیبت ، بنده دنیا، سوداگر فریب ، اسیر مرگ ، هم قسم اندوه ها، هدف آفت ها، زمین خورده شهوت ها، و جانشین مردگان است .

اما بعد من از پشت کردن دنیا به خود، و سرکشی روزگار بر خود، و روی آوردن آخرت به خود، دریافتم که باید دیگران را رها سازم ، و به خود پردازم ، و همه همت خویش را در کار آخرت به کار بندم (یا: از توجه به آنچه (از مال و فرزند) که پشت سر می گذارم بازمانم) و هرچند در اندیشه مردم هستم ، در فکر خویش نیز باشم ، و غم خود نیز بخورم ، این اندیشه مرا بازگرداند و از خویش نیز باشم ، و غم خود نیز بخورم . این اندیشه مرا بازگرداند و از (بیروی) خواهش های نفس بازداشت ، و حقیقت کارم را برایم آشکار ساخت و در نتیجه مرا به تلاشی جدی برانگیخت که در آن بازیچه ای نبود، و با حقیقتی آشنا ساخت ، که در آن دروغی راه نداشت من تو را پاره ای از وجود خود، بلکه تمام وجود، خودم یافتم ، چنان که اگر آسیبی به تو رسد گویا به من رسیده ، و اگر مرگت فرا رسد گویا مرگ من فرا رسیده . از این روی ، کار تو را چنان

خود دانستم ، و بدین سبب این نامه را نوشتم تا برای تو تکیه گاهی باشد، چه من بمانم و چه نمانم .

مراحل خودسازی

پسرم ، تو را به پروای از خداوند سفارش می کنم ، و به ملازمت امر او، و آباد کردن دل خود به یاد او، و چنگ زدن ، به ریسمانش ، و کدام ریسمان از ریسمانی که میان تو و خداست ، محکم تر است ، اگر به آن چنگ زنی ؟

دلت را با موعظه زنده کن ، و با بی میلی ، به دنیا بمیران . آن را با یقین قوی ساز، و با حکمت روشن کن ، و با یاد مرگ فروتن و خوار گردان . وادارش کن به فنای خویش (یا: فنای همه چیز) اقرار کند او را بر فجایع دنیا بینایش کن ، و از هجوم (سختی های) روزگار، و زشتی دگرگونی شب ها و روزها بر حذر دار. خبرهای گذشتگان را به او عرضه کن ، و آنچه را بر سر پیشینیان تو آمد به یادش آورد. در شهرها و خانه ها و آثارشان بگذر، پس نیک بنگر که چه کردند، و از کجا رفتند، و در کجا فرود آمدند، و منزل گزیدند! درمی یابی که از میان دوستان رفتند و به سرای غربت در آمدند، و گویی دیری نباید که تو نیز چونان یکی از آنان خواهی شد. پس منزلگاه (جاودانی) خویش را نیکو ساز، و آخرت تو را به دنیایت مفروش . از آنچه نمی دانی سخن مگو و از آن چه بر عهده ات نیست دم مزن . از حرکت در راهی که بیم گمراهی در آن هست باز ایست که خودداری از کاری که سبب سرگردانی و ضلالت است بهتر از افتادن در ورطه ای خطرناک است .

اخلاق اجتماعی

به کار نیک امر کن تا خود در زمره نیکوکاران باشی ، و با دست و زبان از بدی باز دار، و بکوش که خود را از بدکاران جدا سازی . در راه خدا آنسان که شایسته است جهاد کن ، و در راه خدا نکوهش ، نکوهش گران تو را باز ندارد. در هر جا که باشد، برای حق در گرداب سختی ها و مشکلات فرو شو. دین را عمیق بفهم خود را به صبر و پایداری در امور ناخوش آیند، عادت ده ، که صبر و پایداری در راه حق نیکو اخلاقی است خود را در همه کارها در پناه خدای خویش قرار ده ، که اگر چنین کنی ، به پناهگاهی استوار و در پناه نگاهبانی نیرومند درآمده ای . تنها از پروردگارات بخواه که بخشیدن و نبخشیدن دست اوست از خدایت فراوان طلب خیر کن ، و سفارشم را نیک دریاب ، و از آن روز متاب ، که بهترین گفته آن است که سودمند باشد. بدان دانشی که سودی نبخشید خیری در بر ندارد، و دانشی که فراگرفتیش سزاوار نباشد، سودی نمی بخشد.

ضرورت تربیت فرزند

پسرم! هنگامی که دیدم به پیری رسیده ام، و نیروهایم، رو به سستی دارد، به نوشتن این وصیت برای تو مبادرت کردم و در آن خصلت هایی را آوردم، پیش از آن که مرگ به سوی من بشتابد، و نتوانم آنچه در سینه دارم برای تو بازگویم، و یا همان گونه که در بدنم فتور راه یافته، در اندیشه ام، نقصانی پدید آید، و یا پیش از آنکه تو را اندرز دهم برخی هواهای نفسانی یا فتنه های دنیا بر تو چیره شود، و چون شتری رمنده شوی، و دیگر فرمان نبری. دل جوان چونان زمین کشت نشده است، که هر بذری در آن افکنند، می پذیرد، من نیز پیش از آن که دلت سخت شود، و خردت (به امور دنیا) مشغول شود، به ادب آموزیت، پرداختم، تا با اندیشه ای استوار در کارها به امری آوری که مردمان کار آزموده تو را از طلب و آزمودن آن بی نیاز ساخته اند، در نتیجه از رنج طلب آسوده گشته، دیگر محتاج آن نیستی که خود آزمودن از سرگیری. از این رهگذر به تو فایده ای رسد که ما به آن دست یافتیم، و برای تو چیزی آشکار شود که بسا بر ما پنهان بوده است.

پسرم! اگر چه من به اندازه همه کسانی که پیش از من بوده اند عمر نکرده ام، ولی در کارهایشان نگریستم، و در خبرهایشان، اندیشیدم، و در آثارشان گذر کردم، تا آن جا که گویی خود یکی از آنان شدم، بلکه به سبب آنچه از اخبار آنان به من رسیده، گویی از آغاز تا انجام با آنان زیسته ام، و کارهای زلال و شفاف را از تیره و کدر و اعمال سودمند را از زیانبار بازشناختم، پس برای تو از هر کار پاکیزه اش را برگزیدم، و از هر امر زیبایش را انتخاب کردم، و آنچه نامعلوم بود از تو دور داشتم و چون به کارت مانند پدری مهربان عنایت داشتم و بر تربیت تو همت گماشتم، بهتر آن دیدم که این عنایت و توجه

در این هنگام باشد، که تو در عنفوان جوانی هستی و روزهای آغازین زندگانی را می‌گذرانی، و نیتی سالم، و نفسی پاک داری.

روش تربیت فرزند

و مناسب دانستم که نخست کتاب خدا و تاءویل آن را به تو بیاموزم، و قوانین و احکام اسلام و حلال و حرام آن را برایت بگویم، و از این امور به چیز دیگری نپردازم. آنگاه ترسیدم، که مبادا آنچه از هواها و اندیشه‌ها مردم را به اختلاف افکند تا امر بر ایشان مشتبه شد، تو را نیز به اشتباه اندازد. پس هرچند آگاه ساختت از آن را خوش نداشتم، واضح ساختن آن را خوش تر داشتم از آن که تو را به جریانی واگذارم، که از هلاکت در آن ایمنی ندارم و بدان امید بستم که خداوند تو را در این کار به آنچه صلاح تو در آن است توفیق دهد، و به راه راست هدایتت نماید. پس عمل به این وصیت را به تو سفارش می‌کنم.

پسرم! بدان محبوبترین چیزی که از این وصیت فرا می‌گیری، پروای خداست، و بسنده کردن، به آن چه خداوند بر تو واجب کرده، و حرکت در مسیری که پیشینیان، یعنی پدران، و صالحان از خاندانت رفته‌اند. زیرا آنان همواره در (صلاح) کار خویش، می‌نگریستند، همانگونه که تو می‌نگری، و در آن می‌اندیشیدند، انسان که تو می‌اندیشیدی. تا سرانجام به جایی رسیدند که آنچه را (نیکو) شناختند عمل کردند، و از آن چه تکلیفشان نبود باز ایستادند، پس اگر نفس تو از پذیرش شیوه آنان سرباز می‌زند و می‌خواهد خود بداند همان گونه که آنان دانستند، باید جستجوی تو از روی دریافتن و دانستن باشد، نه افتادن در ورطه شبهه‌ها و بالا بردن بحث‌ها و جدلها. پیش از آن که در این

وادی گام نهی از خدای خود یاری بخواه ، و برای توفیق یافتن به او روی آور،
و هر چه تو را به شبهه افکند، یا به گمراهی کشاند، کنار گذار. و چون یقین
کردی که دلت صفا یافت و خاشع شد و اندیشه ات به تمامت رسید و از
پراکندگی رها شد، و همه همتت بر این کار مصروف گشت ، در این هنگام به آن
چه در آن وصیت برایت روشن می کنم نیک بنگر، و اگر آن چه دوست داری
برایت فراهم نشد و آسودگی نظر و اندیشه به دست نیاوردی ، بدان که همچون
شتری راه می روی که جلوی پایش را نمی بیند، و در تاریکی ها ره می سپارد،
و کسی که به خطا می رود و یا حق از باطل تمییز نمی دهد، طالب دین نیست ،
و در چنین شرایطی بهتر آن است که از رفتن باز ایستد.

ضرورت توجه به معنویات

پسرم! وصیتیم را نیک بفهم ، و بدان که مرگ از آن کسی است که حیات از
آن اوست ، و آفریننده همان است که می میراند و فنا کننده همان است که باز
می گرداند و گرفتار کننده همان است که عافیت می بخشد.

(بدان که) دنیا استقرار نمی یابد مگر بر آن حال که خداوند مقرر داشته از
نعمت ها و بلاها و پاداش در روز جزا، و دیگر اموری که او خواسته و ما نمی
دانیم . اگر (درباره جهان و نظام حاکم بر آن) درک بعضی امور بر تو دشوار آمد
آن را به حساب نادانی خود گذار، زیرا تو در آغاز آفرینشست نمی دانستی و
سپس چیزهایی را آموختی چه فراوان است چیزهایی که نمیدانی ، و اندیشه ات
در آن سرگردان است و دیده ات بدان راه نمی جوید، آنگاه پس از مدتی می
بینی (و می شناسی) پس به خدایی که تو را آفریده و روزیت داده و اندامی

نیکو بخشیده پناه آور، و باید بندگیت برای او، و توجهت به سوی او، و بیمت از او باشد.

پسرم! بدان که هیچ کس از خدا خبر نداده آن سان که رسول خدا ﷺ خبر داده، پس به او خشنود شو که پیشوایت و راه برت به سوی نجات باشد که من از نصیحت به تو کوتاهی نکردم، و تو در اندیشه ات برای خود - هرچند بکوشی - به مقداری که من در حق تو می اندیشم نخواهی رسید.

پسرم! بدان که اگر پروردگارت شریکی داشت، فرستادگانش به سویت می آمدند و آثار ملک و پادشاهی او را مشاهده می کردی، و افعال و صفاتش را می شناختی، اما او خدایی یگانه است، آن سان که خود وصف کرده، کسی در قلمرو حکمرانیش بر ضد او نباشد. همواره هست و همواره بوده. اول است پیش از هر چیز بی آنکه او را اولیتی باشد، و آخر است پس از هر چیز بی آن که او را نهایی باشد. بزرگتر از آن است که ربوبیتش را دلی یا دیده ای فرا گیرد. اکنون که این حقیقت را دانستی چنان عمل کن که مثل تویی که منزلت کوچک، و نیرویت اندک و ناتوانیت بسیار و نیازت به پروردگارت بزرگ است در طلب اطاعت او و ترس از عذاب و هراس از خشم او عمل می کند، زیرا خداوند تو را دستور نداده مگر به نیکی و تو را نهی نکرده مگر از زشتی.

ضرورت آخرت گرایی

پسرم! تو را از دنیا و چگونگی آن، و نابودی و دست به دست گشتن آن خبر دادم و نیز از آخرت و آن چه در آن برای اهلش مهیا شده آگاه ساختم، و برای تو درباره هر دوی اینها مثل ها آوردم، تا از آن ها اندرز گیری، و از آنها

پیروی نمایی . داستان کسانی که دنیا را آزموده اند، داستان مسافرانی است که در منزلگاهی خراب و قحطی زده منزل دارند، و آهنگ آن کردند، که به جایی پر نعمت و سرسبز و خرم و پر آب و گیاه روند. اینان رنج راه ، و دوری یار، و دشواری راه ، و ناگواری طعام را تحمل نمودند، تا به سرای فراخ ، که قرارگاه آنهاست ، درآیند. اینان از آن همه رنج ها که برده اند، دردی احساس نمی کنند و آنچه را در این سفر هزینه کرده اند، خسارت نمی شمارند و چیزی در نظرشان از آن چه آنان را به منزل جاودانشان نزدیک کند و به محل موعودشان درآورد، محبوبتر نیست . و داستان کسانی که فریب دنیا و از آن جا به سوی محلی خشک و ویران و بی آب و گیاه عزیمت کردند. پس چیزی برای آنان ناخوشایندتر و دشوارتر از جدایی از آنچه در آن بودند، و رسیدن به آنچه به سویت در حرکت شدند و به طرفش می روند نیست .

معیارهای روابط اجتماعی

پسرم! خود را میزان میان خود و دیگران قرار بده . آنچه را برای خود می پسندی برای دیگران نیز پسند و آنچه را برای خود نمی پسندی ، برای دیگران نیز نپسند. همان گونه که نمی خواهی بر تو ستم شود تو نیز به دیگران ستم مکن ، و همان گونه که می خواهی به تو نیکی شود تو نیز به دیگران نیکی نما. کاری که از دیگران زشت می شماری از خودت نیز زشت شمار از مردم برای خود به آن خشنود باش که از خود در حق آنان خشنود هستی . آنچه را نمی دانی مگر هر چند دانسته هایت اندک باشد، و آنچه نمی پسندی که درباره ات بگویند، تو نیز در حق دیگران مگو.

بدان که خودپسندی خلاف راه صواب ، و آفت خرد آدمی است . سخت بکوش ، اما خزانه دار دیگران (وارثان) مباش چون راه خویش را یافتی ، در برابر پروردگارت بیش از هر زمان خاشع باش .

لزوم تلاش برای آخرت

بدان که راه بس و پر از مشقت و سختی در پیش داری ، پیمودن این راه ، نیازمند جستجویی شایسته و توشه ای کافی ، و پشتی سبکبار است . پس پیش از توانت بار بر پشت خویش منه ، که سنگینی اش و بالت شود.

اگر از مستمندان کسی را یافتی که توشه ای از جانب تو به قیامت ، برد و در آن روز هنگام نیاز آن را به تو رساند، وجود او را غنیمت شمار و بار را به او بسپار و تا می توانی در افزایش زاد و توشه او بکوش ، شاید روزی او را بجویی و نیابی . هر کس از تو در حال توانگریست وامی بخواهد وجودش را مغتنم بشمار و نیازش را برآور تا در روز دشواریت آن را به تو پردازد.

بدان که در برابرت گردنه ای دشوار است که مردم سبکبار راحت تر از آن عبور می کنند تا سنگین باران ، و آن که آهسته و کند از آن می گذرد بد حال تر از تند روان است . از آن مسیر به ناچار یا بر بهشت و یا بر دوزخ فرود خواهی آمد. پس پیش از آن که به آن منزل درآیی توشه ای فراهم آور، و قبل از آن که در آن اقامت کنی ، جایگاهت را هموار ساز، که پس از مرگ ، نه جای پوزشی است و نه راه بازگشتی به دنیا.

نشانه های رحمت الهی

بدان خدایی که گنجی های آسمان ها و زمین به دست اوست به تو اجازه دعا داده ، و اجابت آن را بر عهده گرفته و تو را فرمان داده که از او بخواهی تا به تو ببخشد، و از او رحمت طلب کنی تا تو را رحمت آورد میان خودش و تو حاجب (و دربان) نهاد، و تو را به توسل جستن به میانجی و انداشت و اگر گناهی مرتکب شدی از توبه بازت نداشت ، و در کیفر تو شتاب نکرد، و بر بازگشتن به سویش نکوهشت نکرد و آنجا که سزاوار رسوایی بودی رسوایت نساخت ، و در پذیرش توبه ات سخت نگرفت ، و حساب گناهت را رسیدگی نکرد از رحمت نومیدت نساخت ، بلکه خودداریت از گناه را برایت حسنه قرار داد. کار بدت را یکی و کار نیکت را ده تا به شمار آورد. باب توبه و طلب خشنودیش به رویت گشوده ، هرگاه او را بخوانی آوازت را بشنود و هرگاه با او به نجوا برخیزی از راز و نیازت آگاه باشد، پس (حال که او را این گونه شناختی) نیازت را به سوی او میبری ، و سفره دلت را نزد او می گسترانی از غم هایت به سوی او شکوه می کنی ، و حل مشکلاتت را از او می خواهی ، و کارهایت از او یاری می جویی ، و از گنجینه های رحمتش چیزهایی را می

طلبی که دیگران قدرت بخشیدنش را ندارند، چیزهایی چون فزونی عمر، سلامت بدن، و گشایش روزی .

شرایط اجابت دعا

خداوند کلیدهای گنجینه های خویش را در دستان تو گذاشته است ، چرا که به تو اجازه داده که از او بخواهی . پس هر گاه بخواهی می توانی درهای نعمتش را با دعا بگشایی و ریزش باران رحمتش را طلب نمایی . پس تاءخیر در اجابت دعا تو را نومید نکند، زیرا عطای خداوند به اندازه نیت است چه بسا در اجابت دعایت تاءخیر اندازد، تا پاداش دعا کننده بیشتر، و عطای آرزومند، افزون تر گردد. چه بسا در اجابت دعایت تاءخیر اندازد تا پاداش دعا کننده بیشتر و عطای آرزومند افزون تر گردد. چه بسا چیزی را خواسته ای و به تو ندهند، ولی بهتر از آن را در دنیا یا آخرت به تو می دهند، و یا صلاحی در آن بوده که آن را از تو دریغ دارند چه بسا چیزی از خداوند خواهی که اگر عطایت کند موجب تباهی دینت شود پس همیشه از خداوند چیزی را طلب کن زیباییش برایت بماند و وبالش از تو دور باشد که نه ثروت برای تو می ماند، و نه تو برای ثروت می مانی .

ضرورت یاد مرگ

پسرم! بدان که تو برای آخرت آفریده شده ای نه برای دنیا، برای فنا آمده ای نه برای بقا، و برای مرگ خلق شده ای نه برای حیات. در سرایی ناپایدار هستی که باید از آن بار سفر بندی و به جایی دیگر روی.

تو در راه به سوی آخرتی، و شکار مرگ که گریزنده، از آن رهایی نیابد، و هر کس را که بجوید، دریابد، و ناچار گریبانش را بگیرد. پس بر حذر باش از این که مرگ تو را در حال گناه دریابد، گناهی که با خود می گفتی از آن توبه میکنم و آنگاه مرگ میان تو و توبه ات فاصله انداخت، و بدین صورت خود را هلاک سازی.

پسرم! مرگ را و موقعیتی را که ناگهان در آن قرار می گیری، و پس از مرگ به آن می رسی، فراوان یاد کن، تا چون مرگ به سراغت آمد برای آن مهیا باشی، و کمر خود را بسته باشی، نه آن که مرگ ناگهان به سراغت آید و تو را مغلوب سازد. خداوند تو را از حال دنیا آگاه کرده، و دنیا نیز تو را از زوال و مرگ خویش با خبر ساخته و زشتی هایش را برایت آشکار نموده. دنیاپرستان چون سگانی عوعو کننده و درندگان خون آشامند، که بعضی بر بعض دیگر (بر سر طعمه) از روی خشم زوزه می کشند، و نیرومندشان ناتوانشان را می خورد، و بزرگان بر کوچکشان غلبه می کند، دنیا جویان چارپایانی هستند برخی پای بسته و برخی رها شده که عقل خود را از دست داده و به راهی ناشناخته، گام نهاده اند. آنان در بیابانی آفت زده و شن زار، که با دشواری می توانی آن را پیمود، رها گشته اند نه شبانی دارند که نگهداریشان کند و نه چراننده ای که آنها را بچرانند. دنیا آنان را به کوره راه رانده، و دیدگانیشان را از دیدن فروغ چراغ هدایت فرو بسته، پس در وادی حیرت سرگردانند، ولی غرق

در نعمتند. دنیا را خدای خویش ساختند پس دنیا آنان را به بازی گرفت و آنان سرگرم بازی با دنیا شدند، و آنچه را به دنبال آن است از یاد بردند.

اندازه در طلب

اندکی درنگ کن تا پرده تاریکی به کناری رود، گویی کوچ کنندگان رسیدند. آن که با شتاب برود به کاروان ملحق شود. پسر! بدان کسی که مرکبش شب و روز باشد، قطعا او را می روند، هر چند در ظاهر ایستاده باشد، و مسافت را می پیماید هر چند مقیم و آسوده باشد.

به یقین بدان که هرگز به آرزویت نرسی، و از اجلت فراتر نروی، و در همان راه پیشینیان گام برمیداری. پس در طلب دنیا آرام باش. و با نیکویی به کسب و کار پرداز: زیرا بسا سلامتی که به نابودی سرمایه می انجامد. چنان نیست که هر کوشنده ای را روزی دهند، و هر مدارا کننده ای را محروم سازند. نفس خویش را گرمی شمار و از هر پستی دور مدار هر چند تو را به نعمت ها فراوان رساند. زیرا در برابر آنچه از بزرگواری خویش از دست می دهی عوضی دریافت نمی کنی. بنده دیگری مباش که خداوند آزادت آفریده. خیری که جز با شر به دست نیاید، و آسایشی که جز با سختی فراهم نیاید، چه خیری در بردارد؟!

بپرهیز از اینکه مرکبهای آزمندی تو را به آبشخورهای مهلکه برند اگر توانستی صاحب نعمتی را میان خود و خدایت قرار ندهی چنین کن، زیرا سرانجام به نصیبت خواهی رسی، سهمت را خواهی گرفت و اندک نعمتی که از جانب خدای سبحان باشد بزرگ تر و گرمی تر از فراوان نعمتی است که از غیر خدا برسد اگر چه همه نعمت ها در واقع از اوست.

سفارش های گونه گون

جبران آنچه به سبب نگفتن به دست نیاورده ای آسان تر است از به دست آوردن آنچه به سبب گفتن از دست داده ای . نگهداری آنچه در ظرف است بسته به محکم کردن سربند آن است . نگهداری ، آنچه در دست داری نزد من محبوب تر است از طلب کردن آن چه در دست غیر توست . تلخی ناامیدی بهتر از دست نیاز به سوی مردم دراز کردن است . کار و پیشه با پاکدامنی بهتر از توانگری با بدکارگی است .

آدمی بهتر از هر کس دیگر راز خویش را حفظ می کند. بسا کوشنده ای که در راه زیان خود تلاش می کند. زیاده گو بیهوده گو می شود. آن که اندیشید بصیرت یافت . با خوبان همراه شو از آنان خواهی شد. از بدان دور شو از آنان جدا خواهی شد. بد خوراکی است طعام حرام . ستم بر ناتوان زشت ترین نوع ستم است اگر مدارا خشونت تلقی شود، خشونت جای مدارا را می گیرد. چه بسا دارو درد شود، و درد دارو باشد، چه بسا خواسته شده از تکیه کردن بر آرزوها بر حذر باش که آرزو سرمایه ابلهان است . خرد حفظ کردن تجربه هاست و بهترین تجربه ها تجربه ای است که تو را پندی آموزد. فرصت ها را مغتنم شمار پیش از آن که به اندوه بدل شود. هر جوینده ای به مقصود نمی رسد. و هر غایبی باز نمی گردد. از تباهی است ضایع کردن زاد و توشه و تباه ساختن معاد. هر کاری سرانجامی دارد. آنچه برایت مقدر شده نزدت خواهد آمد. بازرگان در معرض خطر است چه بسیار مال اندکی که از مال فراوان با برکت تر است . یاوری که پست باشد و دوستی که بدگمان (یا: متهم) باشد خیری به همراه ندارد. بر روزگار سهل گیر مادام که با تو می سازد. نعمتی را به

امید دست یافتن به بیشتر از آن به مخاطره میفکن . از اینکه مرکب ستیزه گری
تو بنای چموشی گذارد بر حذر باش .

حقوق دوستان

اگر دوستت پیوند از تو گسست خود را به پیوستن با او وادار. چون تو از
روی برتافت به لطف و نزدیکی با او روی آور. هنگام بخل ورزیش به او
بخشش کن . در وقت درویش به او نزدیکی نما زمان درشتخویی اش با او
نرمخو باش . هنگام گناه عذرش را بپذیر، گویا تو برده اویی ، و او ولی نعمت
توست اما پرهیز از اینکه در غیر جای خود چنین کنی ، یا با ناملايمان اهلان
این گونه رفتار نمایی . دشمن درست خوی را دوست مگیر که با دوستت
دشمنی کرده ای .

خیرخواهی خود را برای دوستت خالص نما، چه او را خوش آید چه
ناخوش . خشم خویش

رافرو خور، که من جرعه ای شیرین عاقبت تر و خوش سرانجام تر از آن
ندیدم . با کسی که با تو به درشتی رفتار کرد نرمی کن ، که به زودی او نیز
نسبت به تو نرم شود. با دشمن نیکی کن که آن شیرین ترین دو پیروزی (انتقام و
بخشش) است اگر خواستی از دوستت جدا شوی جایی برای او باقی گذار که
اگر روزی خواست بازگردد، بتواند. آنکه به تو گمان نیک ، برد (با کار نیک
خود) گمانش را راست شمار. حق دوستت را باتکیه بر رفاقتی که میان شماست
، تباه مساز، زیرا آن که حقش را تباه ساخته ای دوست تو نباشد. مبادا خانواده
ات به سبب تو بدبختترین مردمان باشند. به کسی که از تودوری کند رغبت نشان
مده . مبادا برادرت در گسستن از تو تواناتر از تو باشد در پیوستن با او. او در

بدی کردن تواناتر از تو باشد، در نیکویی کردن ستم آن که به تو ستم کرد تو را
گران نیاید، که به او زیان خویش ، و به سود تو می کوشد. پاداش آن که تو را
شادمان کرد آن نیست که اندوهگینش سازی .

ارزشهای اخلاقی

پسرم ! بدان رزق و روزی دو گونه است : یک روزی است آن است که تو
آن را می جویی و یک روزی آن است که او تو را می جوید، که اگر تو به
سویش نروی او به نزد تو می آید. چه زشت است فروتنی به وقت نیاز، و ستم
به وقت توانگری از دنیا همان چیزی به سود توست که با آن امر آخرت را
اصلاح می کنی . اگر برای آن چه از کف داده ای ناله می کنی ، پس برای هر
چه به دست نیاورده ای نیز ناله و فریاد برآورد. بر آنچه نبوده با آنچه بوده
استدلال کن ، زیرا امور دنیا شبیه یکدیگرند از آنان مباش که اندرز سودشان
نرساند مگر وقتی که او را شدیداً به درد آوری ، که خردمند با تربیت پند می
گیرد و چارپایان جز با ضرب تازیانه پند نمی گیرد. امواج اندوه ها را با تصمیم
های استوار بر شکیبایی کردن و حسن یقین از خود دور ساز.

هرکه اعتدال را رها کند، منحرف می شود یار حقیقی چونان خویشان است .
دوست کسی است که در نهان دوستی بورزد هوای نفس شریک کوری است بسا
دوری که از نزدیک نزدیک تر است و بسا نزدیکی که از دور دورتر است .
غریب کسی است که دوستی ندارد آن که از تجاوز کند راه بر او تنگ شود
هر کس به مقدار خویش بسنده کند قدر و منزلتش پایدار است . مطمئن ترین
رشته ای که به آن چنگ زدی رشته پیوند میان تو و خداست . هر که به تو
اعتنایی ندارد دشمن توست . آنگاه که طمع موجب هلاکت است ، نومیدی دست

یافتن است . چنان نیست که هر عیبی آشکار شود، و هر فرصتی به دست آید. چه بسا بینا در راه خطا کند و نابینا به رشد و کمال رسد. شر را به تاء خیر انداز زیرا هر گاه بخواهی می توانی آن را جلو بیندازی بریدن از نادان برابر است با پیوستن به دانا. هر کس به زمانه اطمینان کند زمانه به او خیانت ورزد و هر کس آن را بزرگ بدارد، پست و خوارش سازد. چنان نیست که هر کس تیر اندازد به نشانه زند. هرگاه حاکم دگرگون شود زمانه نیز دگرگون گردد. پیش از سفر ببین که همراه کیست ، و پیش از خانه بنگر که همسایه ات کیست ؟ از سخن خنده آور بپرهیزد هرچند آن را از دیگری حکایت کنی .

درباره زنان

از مشورت با زنان ، بپرهیز چرا که نظر آنان سست و عزمشان بی پایه است . زنان را در حجاب گیر تا از نگریستن به مردان بازمانند، زیرا سخت گرفتن در حجاب عفت آنان را بیشتر حفظ می کند. بیرون رفتن آنان از خانه بدتر از وارد شدن افراد غیر مطمئن به خانه نیست . اگر بتوانی کاری کنی که غیر تو را نشناسد، چنان کن . بیش از تو توانش کار به او مسپار که زن گلی ظریف است نه پهلوان قدرتمند. در تکریمش زیاده روی مکن ، او را به طمع مینداز که برای دیگران میانجی گری کند.

از غیرت ورزیدن بی مورد بپرهیز، زیرا سبب می شود که زن درستکار به نادرستی و زن پاکدامن به بدگمانی افتد. برای هر یک از خادمانت وظیفه ای مشخص کن که مسؤول آن باشد، زیرا سبب می شود که کدام کار تو را بر عهده دیگری نیندازد. اقوامت را گرامی بدار، که آنان بالهای تو هستند که با آن می

پری ، و ریشه تو هستند که به آن باز می گردی ، و دست تو هستند که به وسیله آن به دشمن حمله می بری .

دین و دنیایت را به خدا می سپارم ، و از او بهترین تقدیر را برای تو طلب می کنم ، در امروز و فردا و در دنیا و آخرت . والسلام .

32 - و من کلام معاویة

و اردیت جیلا من الناس کثیرا اخذعتهم بغیک القیتهم فی موج بحرک تغشاهم الظلمات و تتلاطم بهم الشبهات فجازوا (فجاروا - فحاروا) عن وجهتهم و نکصوا علی اعقابهم و تولوا علی ادبارهم و عولوا علی احسابهم الا من فاء من اهل البصائر فانهم فارقوک بعد معرفتک و هربوا الی الله من موازرتک اذ حملتهم علی الصعب و عدلت بهم عن القصد فاتق الله یا معاویة فی نفسک و جاذب الشیطان قیادک فان الدنیا منقطعة عنک و الاخرة قریبة منک والسلام.

32 - نامه ای از اوست به معاویه

افشای نیرنگ بازی معاویه

بسیاری از مردم را هلاک ساختی و به گمراهیت فریب دادی و به امواج نفاق خود افکندی ، تاریکی ها آنان را فرا گرفت ،. و در تلاطم شبهه ها گرفتار شدند، پس از راه راست خود منحرف گشتند؛ به گذشته جاهلی برگشتند و راه قهقرا در پیش گرفتند و به دودمان خود تکیه کردند و به آنها بالیدند، جز گروهی اندک از اهل بصیرت که بازگشتند، آنان چون تو را شناختند، خود را از تو جدا کردند و از یاری تو دست کشیدند و به سوی خدا گریختند زیرا تو آنان را به کاری دشوار واداشتی و از راه راست بازداشتی . ای معاویه درباره خود از خدا بترس و افسار خود را از دست شیطان در آور که دنیا از تو جدا شده و آخرت به تو نزدیک است والسلام .

33 - و من کتاب له عليه السلام لی قثم بن العباس و هو عامله علی مکه

اما بعد فان عینی - بالمغرب - کتب الی یعلمنی انه وجه الی الموسم اناس من اهل الشام العمی القلوب ، الصم الاسماع الکمه الابصار الذین یلبسون (یلتمسون) الحق بالباطل ، و یطیعون المخلوق فی معصیة الخالق ، و یحتلبون الدنیا درها بالدين ، و یشترون عاجلها، بأجل الابرار المتقین ، و لن یفوز بالخير الا عامله ولا یجزی جزاء الشر الا فاعله ، فاقم علی ما فی یدیک قیام الحازم ، الصلیب (المصیب) و الناصح اللیبب (و) التابع لسلطانہ ، المطیع لامامہ ، و ایاک و ما یعتذر منه و لاتکن عند النعماء بطرا و لاعندالباءساء فشلا و السلام.

33 - نامه ای از اوست به قثم بن عباس کارگزار امام در مکه

(درسال (39 هجری که عوامل معاویه قصد توطئه در شهر مکه را داشتند).

تبلیغات عوامل معاویه در مراسم حج

اما بعد. جاسوس من در مغرب به من نوشت و مرا با خیر کرد که مردمی از اهل شام را به حج فرستاده اند که دل هایشان نابینا، گوش هایشان ناشنوا، و دیدگانشان کور است، حق و باطل را درهم می آمیزند. از مخلوق در گناه و معصیت فرمانبرداری می کنند، دین را وسیله ساخته اند و با آن منافع دنیا می دوشند، به بهای آخرت نیکان پرهیزگار، دنیای نقد را می خرند، حال آن که جز نیکوکار به خیر دست نیابد، و جز بدکردار کسی جزای بد نبیند، پس زمام کار خویش را با هوشیاری و سرسختی به دستگیر، و چون خیرخواه خردمند که پیرو حکومت و فرمانبردار امام خویش است به کار پرداز. مبادا کاری انجام دهی که به عذر خواهی مجبور شدی، چون نعمتی به چنگ آوری سرخوشی مکن، و آنگاه که به سختی درافتادی سستی مکن. والسلام.

34 - و من کتاب له عنه الی محمد بن ابی بکر لما بلغه توجده من

عزلهبالاشتر عن مصر ثم توفی الاشتر فی توجهه الی هناکقبل وصوله الیهاما بعد فقد بلغنی موجدتک من تسریح الاشتر الی عملک و انی لی افعل ذلک استبطاء لک فی الجهد، و لا ازدیادا لک فی الجد؛ و لو نزع ما تحت یدک من سلطانک لولیتک ما هو ایسر علیک مؤونة و اعجب الیک ولایة .

ان الرجل الذی کنت ولیته امر مصر کان رجلا لنا ناصحا و علی عدونا شدیداً
ناقماً، فرحمه الله ! فلقد استکمل ایامه ، و لاقی حمامه و نحن عنه راضون ؛ اولاده
الله رضوانه ، و ضاعف الثواب له ! فاصحر لعدوک و امض علی بصیرتک و شمر
لحرب من حاربک و دع الی سبیل ربک و اکثر الاستعانة بالله یکلف ما اهمک و
یعنک علی ما ینزل بک ان شاء الله .

34 - نامه ای از اوست به محمد بن ابی بکر

(درسال 38 هجری) هنگامی که از دلتنگی او به سبب عزل شدن از حکومت
مصر و جایگاهی مالک اشتر با خبر شد و اشتر در میان راه پیش از رسیدن به
مصر از دنیا رفت .

دلجوئی از فرماندار بر کنار شده

اما بعد. خبر یافتیم که از فرستادن اشتر به قلمرو حکومت دلتنگ شده ای .
من این کار را به سبب کاهل دانستن تو در کار و یا انتظار تلاش بیشتر از تو
انجام ندادم ، اگر من حکومت مصر را از تو گرفتم تو را به حکومت منطقه ای
می گمارم که اداره آن برای تو آسان تر و حکومتش برایت خوشایندتر است .
مردی را که به فرمانروایی مصر گماردم که برای ما مردی خیرخواه ، و بر
دشمن ما سرسخت انتقام گیر بود. خداوند رحمتش کند، روزهای زندگانش را
به پایان برد و با مرگ دیدار کرد. ما از او خوشنودیم . خداوند نیز از او خوشنود
باد و ثوابش را دو چندان کند. برای تعقیب دشمن بیرون شو، و با بصیرت راه
خویش را پیش گیر، با کسی که به جنگ تو برخاست بجنگ . به راه

پروردگارت بخوان . از خداوند فراوان یاری بجوی . تا در آنچه دل مشغولت می دارد، تو را کفایت کند، و در حوادث یاریت دهد، اگر خدا بخواهد.

35 - و من كتاب له عليه السلام الى عبدالله بن العباس ،

بعدمقتل محمد بن ابى بكر اما بعد، فان مصر قد افتتحت و محمد بن ابى بكر -
رحمه الله - قد استشهد، فعند الله نحتسبه ولدا ناصحا (صالحا) و عاملا كادحا،
وسيفا قاطعا، و ركنا دافعا. وقد كنت حثت الناس على لحاقه و امرتهم بغيائه قبل
الوقعة و دعوتهم سرا و جهرا، و عودا و بدءا فمنهم الاتى كارها، و منهم المعتل
كاذبا و منهم القاعد خاذلا. اساءل الله تعالى ان يجعل لى منهم فرجا عاجلا؛ فوالله
لولا طمعى عند لقائى عدوى فى الشهادة و توطيئى نفسى على المنية لاحببت الا
لقى مع هولاء يوما واحدا ولا التقى بهم ابدا.

35 - نامه ای از اوست به عبدالله بن عباس ، پس از کشته شدن

محمد بن ابی بکر

در مصر (در سال 38 هجری)

علل سقوط مصر

اما بعد. مصر به دست دشمن افتاد و محمد بن ابی بکر - که خدایش رحمت کند - به شهادت رسید. پاداش مصیبت او را از خدا می خواهم که او برایم فرزندی خیرخواه ، کارگزاری پر تلاش شمشیری بران ، و رکنی دفاع کننده بود، مردم را فراخوانده ام ، که به او پیوندند، و دستورشان دادم که پیش از وقوع حادثه یاریش دهند، آنان را پنهان و آشکارا چندین و چند بار فرا خواندم ؛ گروهی با بی میلی آمدند، و جمعی بهانه دروغ تراشیدند، و دسته ای در خانه نشستند و یاریش نکردند. از خداوند می خواهم که مرا به زودی از این جماعت برهاند. به خدا سوگند، اگر اشتیاقم به شهادت به هنگام رویارویی با دشمن ، و آمادگیم برای مردن نبود، دوست داشتم که حتی یک روز هم در میان این مردم نباشم ، و هرگز با آنان روبرو نشوم .

36 - و من کتاب له عليه السلام الی اخیه و هو جواب کتاب کتبه

البهقیلفسرحت الیه جیشا کثیفا من المسلمین فلما بلغه ذلک شمر هاربا و نکص نادما، فلحقوه ببعض الطریق و قد طفلت الشمس للایاب فاقتتلوا شیئا کلا و لا فما کان الا کموقف ساعة حتی نجا جریضا بعد ما اخیه منه بالمخنق و لم یبق منه غیر الرمق ، فلاءیا بلای ما نجا، فدع عنک قریشا و ترکاضهم فی الضلال و تجوالهم فی الشقاق و جماعهم فی التیة فانهم قد اجمعوا علی حربی کاجماعهم

على حرب رسول الله ﷺ قبلي : فجزت قريشا عنى الجوازي ! فقد قطعوا
رحمى ، و سلبونى سلطان ، ابن امى .

و اما ما ساءلت عنه من راءىي ، فى القتال فان راءىي قتال المحلين حتى القى
الله ؛ لا يزيدنى كثرة الناس حولى عزة ، و لا تفرقهم عنى وحشة ، و لا تحسبن ابن
ايىك - و لو اسلمه الناس - متضرعا متخشعا ولامقرا للضيم واهنا، و لا سلس
الزمام للقائد و لا و طى ء الظهر للراكب المقتعد (المتقعد) ولكنه كما قال اخوبنى
سليم :

فان تساءلبنى كيف انت فاننى صبور على ريب الزمان صليب
يعز على ان ترى بى كابة فيشمت عاد او يساء حبيب.

36 - نامه ای از اوست به برادرش عقیل بن ابی طالب

درباره سپاهی که به جنگ یکی از دشمنان فرستاده بود و این نامه را؛ پاسخ نامه عقیل (در سال 39 هجری) نوشت .

آمادگی رزمی امام

سپاهی انبوه از مسلمانان به سوی او (15) فرستادم . چون باخبر شد به سرعت گریخت ، و با ندامت از کرده خویش بازگشت . سپاه من در میان راه به او رسید. آفتاب نزدیک غروب بود. لحظاتی پیکار کردند. از آغاز جنگ چیزی نگذشته بود که دشمن سخت به تنگنا افتاد و در حالی که رمقی از او نمانده بود، با تأسف رهایی یافت و به زحمت خود را از معرکه خلاص کرد. قریش را به حال خود واگذار که در گمراهی بکوشند، و در ایجاد تفرقه جولان دهند؛ و در تاریکی ها سرگشته شوند. اینان برای جنگ با من همدست شدند، همچنان که پیش از من در جنگ با رسول خدا ﷺ متحد گشتند. بر ایشان باد هرگونه کیفر و مجازاتی، که پیوند خویشی خود را با من بریدند، و حکومت فرزند مادرم (پیامبرم) را از من ربودند.

اعلام مواضع قاطعانه در جنگ

پرسیده بودی که نظرم درباره پیکار با این جماعت چیست ؟ در نظر دارم با این جماعت پیمان شکن تا زمان لقاء خداوند بجنگم نه فراوانی اطرافیان بر عزتم می افزاید و نه پراکنده شدنشان از اطرافم سبب وحشتم می گردد. مپندار که پسر پدرت اگر، چه مردم رهایش کنند، در برابر دشمن زار و فروتن گردد، یا

از ناتوانی تن به ستم دهد، یا زمام امر خویش به دست کسی سپارد و یا به کسی سواری دهد، بلکه فرزند پدرت چنان است که آن شاعر بنی سلیم گفته است :

اگر از من پیرسی که چگونه ای ؟ گویم : در برابر حوادث زمانه شکیبیا و استوارم.

بر من سخت است که محزونم ببینند، تا دشمن سرزنش کند یا دست غمگین شود.

37 - و من کتاب له عَلَيْهِ السَّلَامُ الى معاوية

فسبحان الله ! ما اشد لزومك للاهواء المبتدعة ، و الحيرة المتبعة (المتبعة) مع تضييع الحقائق و اطراح الوثائق التي هي لله طلبه و على عباده حجة فما اكثرارك الحجاج على عثمان و قتلته فانك انما نصرت عثمان حيث كان النصر لك ، و خذلته حيث كان النصر له ، والسلام.

37 - نامه ای از اوست به معاویه

افشای ادعای دروغین معاویه

سبحان الله ! چه سخت گرفتاری هواهای بدعت آمیز و سرگردانی ناشی از پیروی شیطان شده ای و همراه با آن ، حقایق را ضایع می کنی ، و پیمان هایی را که خواسته خداوند و حجت بر بندگانش است ، کنار می نهی اما پرگوئی تو درباره عثمان و قاتلان او، تا وقتی یاری عثمان به سود تو بود به یاری او برخاستی و وقتی او نیاز به یاری داشت ، او را تنها گذاردی . والسلام .

38 - و من كتاب له عليه السلام الى اهل مصر، لما ولى عليهم الاشر
من عبدالله على اميرالمؤمنين الى القوم الذين غضبوا الله حين عصى فى الرضه
، و ذهب بحقه فضرب الجور سرادقه على البر و الفاجر و المقيم و الظاعن فلا
معروف يستراح اليه ، و لا منكر يتناهى عنه .
اما بعد فقد بعثت اليكم عبدا من عبادالله لاينام ايام الخوف ، ولانكل عن
الاعداء ساعات الروع ، اشد على الفجار من حريق النار، و هو مالك بن الحارث
اخو مذحج فاسمعوا له ، و اطيعوا امره فيما طابق الحق فانه سيف من سيوف الله ،
لاكليل الطبّة و لانايبى الضريبة فان امركم ان تنفروا افنروا و ان امركم ان تقيموا
فاقيموا فانه لايقدم ولايحجم و لا يؤخر، ولايقدم الا عن امرى ؛ و قد آثرتكم به
على نفسى لنصحيتيه لكم ، و شدة شكيمته على عدوكم.

38 - نامه ای از اوست به مردم مصر،

هنگامی که اشتر رحمه الله را زمامدار آنان کرد

ویژگی های بی مانند مالک اشتر

از بنده خدا علی امیر مؤمنان ، به مردمی که برای خدا خشم گرفتند، وقتی دیگران خدا را در زمینش معصیت کردند، و حق او را از میان بردند، و ستم سرا پرده اش را بر سر خوب و بد، و مقیم و مسافر برپای داشت ، نه معروفی ماند که در پناهش بیسایند و نه از منکری جلوگیری می شد.

اما بعد. بنده ای از بندگان خدا را به سوی شما فرستادم که هنگام وحشت نخواست، به وقت هراس به دشمن پشت نکند، و بر بدکرداران از آتش دوزخ سوزان تر باشد. او مالک بن حارث از قبیله مذحج است . سخن او را بشنوید و فرمائش را در آنچه برابر با حق است اطاعت کنید که او شمشیری ، از شمشیرهای خداست ، که نه تیزش کند شود، و نه ضربتش بی اثر شود. اگر شما را فرمان حرکت داد، حرکت کنید و اگر فرمان توقف داد بایستید که او جز به فرمان من بر کاری اقدام نمی کند، و یا باز نمی ایستد؛ و کاری را جلو یا عقب نمی اندازد. در فرستادن او به سویتان ، شما را بر خود مقدم داشتم ، زیرا برای شما خیراندیش و بر دشمنان سرسخت است .

39 - و من کتاب عائشه الی عمرو بن العاص

فانک قد جعلت دینک تبعاً لدنیا امری ظاهر غیه مهتوک ستره ، یشین الکریم بمجلسه و یسفه الحلیم ، بخلطته فاتبعته اثره ، و طلبت فضله اتباع الکلب للضرغام یلوذ مخالفه ، و ینتظر ما یلقى ، الیه من فضل فریسته ، فاذهبت دنیاک ،

و آخرتک! او لو بالحق اخذت ادرکت ما طلبتفان یمکنی الله منک و من ابن ابی سفیان اجزکما بما قدمتما، وان تعجزا و تبقیاء، فما امامکم شر لکما و السلام.

39 - نامه ای از اوست به عمرو بن عاص (درسال 39 هجری پس از نبرد صفین)

افشای بردگی عمرو عاص

تو دین خود را پیرو دنیای کسی ساخته ای که گمراهی آشکار و پرده حیاتش دریده است، در مجلس خود، بزرگواران را ناسزا می گوید، و هنگام معاشرت بردباران را سفیه می شمارد. تو به دنبال او رفتی، و بخشش او را خواستی چونان، سگی که در پی شیر رود، و به چنگال او چشم بدوزد، و انتظار کشد تا پس مانده شکارش را به سمت او اندازد، پس دنیا و آخرت را به باد دادی در حالیکه اگر به حق روی می آوردی آنچه را خواسته بودی می یافتی اگر خداوند بر تو و پسر ابوسفیان چیره ام سازد سزای کارهایتان را بدهم، و اگر مرا ناتوان ساختید و خود برقرار ماندید، عذاب خدا که پیش رو دارید برای شما بدتر است. والسلام.

40 - و من کتاب له عَلَيْهِ الی بعض عماله

اما بعد فقد بلغنی عنک امر ان کنت فعلته فقد اسخطت ربک و عصیت امامک و اخزیتم (اخریت) امانتک .

بلغنی انک جردت الارض فاخذت ما تحت قدمیک و اکلت ما تحت یدیکت فارفع الی حسابک، و اعلم ان حساب الله اعظم من حساب الناس و السلام.

40 - نامه ای از اوست به یکی از کارگزارانش (درسال 40

هجری)

نکوهش یک کارگزار

اما بعد از تو خبری به من رسید. اگر چنان کرده باشی پروردگارت را به خشم آورده ، و امام خویش را نافرمانی کرده ، و در امانت خیانت نموده ای . با خبر شدم که زمین را از محصول خالی کرده ای و هر چه زیر پایت بود برگرفته ای ، و بیت المال را که در اختیار داشتی خورده ای . حسابت را نزد من فرست ، و بدان که حساب کشیدن خدا از حساب کشیدن مردم سخت تر است . والسلام .

41 - و من کتاب له عَلَيْهِ السَّلَامُ الى بعض عماله

اما بعد، فانی کنت اشركتک فی امانتی ، و جعلتک شعاری و بطانتي ولم یکن رجل من اهل اوثق منك فی نفسی لمواساتی و موازرتی اداء الامانة الی فلما راءیت الزمان علی ابن عملک قد کلب و العدو قد حرب و امانة الناس قد خزیت (خریت) و هذه الامة قد فکنت و شغرت قلبت لابن عمک ظهر المجن ففارقته مع المفارقین ، و خذلته مع الخاذلین ، و خنته مع الخائنین فلا ابن عمک آسیت و لا الامانة ادیت و کانک لم تکن الله ترید (اردت) بجهادک و کانک لم تکن علی بینة من ربک و کانک انما کنت تاکید هذه الامة عن دنياهم ، و تنوی غرتهم عن فیئهم . فلما امکتک الشدة فی خیانة الامة اسرعت الكرة و عاجلت الوثبة و اختطفت ما قدرت علیه من اموالهم المصونة لاراملهم و ایتامهم اختطاف الذنب

الازل دامية المعزى الكسيرة فحملته الى الحجاز رحيب الصدر بحمله غير متاء ثم
من اخذه .

كاءنك - لابا لغيرك - حدرت الى اهلك تراثك من ابيك و امك ، فسبحان
الله ! اما تو من بالمعاد؟ او ما تخاف نقاش الحساب ! ايها المعدود - كان - عندنا
من اولى الالباب كيف تسيغ شرابا و طعاما و انت تعلم انك تاءكل حراما وتشرب
حراما، وتبتاع الاماء و تنكح النساء من اموال اليتامى و المساكين و المؤ منين
والمجاهدين ، الذين افاء الله عليهم هذه الاموال ، و احرز بهم هذه البلاد!
فاتق الله واردد الى هولاء القوم اموالهم ، فانك ان لم تفعل ثم امكنتى الله منك
لاعدرن الى الله فيك ، و لاضربنك بسيفى الذى ما ضربت به احدا الا دخل النار!
و والله لو ان الحسن والحسين فعلا مثل الذى فعلت ، ما كانت لهما عندى هوادة ،
ولا ظفرا منى بارادة ، حتى آخذ الحق منهما، و ازيح (ازيل) الباطل عن مظلمتهما
و اقسام بالله رب العالمين ما يسرنى ان ما اخذته من اموالهم حلال لى ، اتركه ،
ميراثا لمن بعدى ؛ فضح رويدا فكاءنك قد بلغت المدى ، و دفنت تحت الثرى ،
و عرضت عليك اعمالك بالمحل الذى ينادى الظالم فيه بالحسرة و يتمنى
المضيع فيه الرجعة (ولات حين مناص)!

41 - نامه ای از اوست به یکی از کارگزارانش

(۱۶)

علل نکوهش کارگزار

اما بعد. من تو را در امانتم (= حکومت) شریک خود کردم ، و تو را محروم راز خود و نزدیکترین یار خویش نمودم . هیچ کس از خاندانم در غمخواری و یاری و امانتداری نزد من هم پایه تو نبود. از آن هنگام که دیدی زمان بر پسر عمویت سخت شده ، و دشمن سرسختی نشان داده ، و امانت مردم دستخوش خیانت شده ، و این امت بر تبهکاری دلیر و پراکنده و بی پناه گشته تو نیز از پسر عمویت روی گرداندی ، و جدا شدگان خود را از او جدا کردی ، و با آنان که دست از یاریش کشیدند، همساز شدی ، و با خیانت کاران هم آواز گشتی نه پسر عمویت را یاری رساندی و نه امانت را ادا نمودی ، گویا جهادت برای خدا نبود، و گویا تو برهانی برای کارهایت از جانب خدا نداشتی .

شاید هم می خواستی که بر این مردم در دنیایشان حيله کنی ، و به نیرنگ غناییشان را تصاحب نمایی . هنگامی که فرصت خیانت بیشتر برایت فراهم شد سریع تر تاختی ، و به شتاب از جای جستی ، و هر چه توانستی از اموالی که برای بیوه زنان و یتیمان نهاده بودند، ربودی ، آن سان که گرگ تیزپا که بز مجروح و از پا افتاده را می رباید. سپس آن مال را با خاطر آسوده به حجاز بردی ، بی آنکه در این غارتگری خود را گناهکار بدانی !

سوء استفاده از بیت المال

وای بر تو، گویی میراث رسیده از پدر و مادرت را برای خانواده ات می بری . سبحان الله ! آیا به قیامت ایمان نداری ؟ یا از حساب رسی خدا باکی نداری ؟ ای کسی که نزد ما از خردمندان شمرده می شدی ، چگونه این آشامیدن و خوردن را برای خود گوارا می شماری در حالی که می دانی لقمه ای حرام می خوری و جرعه ای حرام می نوشی ؟ از مال یتیمان و مستمندان و مؤمنان مجاهدی که خداوند این اموال را به آنان بخشیده و توسط آنان این شهرها را محفوظ داشته کنیزها می خری و با زنان ازدواج می کنی ؟

برخورد قاطع با خیانتکار

از خدا بترس ، و اموال این مردم را به سویشان بازگردان ، که اگر چنین نکنی و خداوند مرا بر تو چیره سازد، با تو کاری خواهم کرد که نزد خداوند عذر خواه من گردد، و با شمشیرم که هر کس را با آن زدم در آتش شد، گردنت را بزنم . به خدا سوگند، اگر کاری را که تو کردی حسن و حسین کرده بودند، از من نرمشی نمی دیدند، و به مرادی نمی رسیدند، تا آن که حق را از آنان بازگیرم ، و باطلی را که از ستم آن دو پدید آمده ، نابود، سازم . به خدا پروردگار جهانیان سوگند می خورم ، اگر اموالی که به حرام از مردم ستاندی مال حلالی برای من بود که آن را برای بازماندگانم به میراث گذارم ، چیزی نبود که مرا خوشحال نماید، شتاب مکن ، گویی به نقطه مرگ رسیده ای ، و زیر خاک دفن شده ای ، و کردارت بر تو عرضه گشته ، است در جایی که ستمکار به حسرت فریاد بر می آورد، و آن که عمرش را تباه ساخته برگشت به دنیا را آرزو می کند، در حالی که آن زمان زمان رهایی نیست.

42 - و من كتاب له عليه السلام الى عمر بن ابي سلمة المخزومي وكان عامله
على البحرين ، فعزله و استعمل نعمان بن عجلان الرزقي مكانها بعد فاني قد
وليت نعمان بن عجلان الرزقي على البحرين ، و نزعت ديك بلاذم لك ، و
لا تريب عليك ؛ فلقد احسنت الولاية و اديت الامانة ، فاقبل غير ظنين ،
ولا ملوم ، و لامتهم ولا ماء ثوم ، فلقد اردت المسير الى ظلمة اهل الشام و اجببت
ان تشهد معي فانك ممن استظهر به على جهاد العدو، و اقامة عمود الدين ان شاء
الله .

42 - نامه ای از اوست به عمر بن ابی سلمه مخزومی ، کارگزار

امام در بحرین ،

که او را عزل کرد و نعمان بن عجلان زرقی را جانشین او ساخت (درسال

36هجری)

روش دلجوئی در عزل و نصب ها

اما بعد. من نعمان بن عجلان زرقی را به حکومت بحرین گماردم و تو را، بی آنکه سرزنش و نکوهشی بر تو باشد، از آنجا برداشتم . حقا امر زمامداری را به خوبی به انجام رساندی ، و امانت را ادا کردی . نزد من بیا که نه سوء ظنی به تو هست و نه سرزنش ، یا اتهام و یا گناهی متوجه توست . آهنگ حرکت به سوی ستمکاران شام را دارم و دوست دارم در این سفر تو همراه من باشی ، زیرا از کسانی هستی که در مصاف با دشمن ، و برپا نمودن ستون دین به آنان پشت گرم هستم اگر خدا بخواهد.

43 - و من كتاب عائلا الى مصقلة بن هبيرة الشيباني ، و هو عامله على

اردشير خرة بلغنى عنك امر ان كنت فعلته فقد اسخطت الهك ، و عصيت ، امامك : انك تقسم فى ء المسلمين الذى حازنة رماحهم و خيولهم ، و اريقت عليه دماؤ هم فيمن اعتمك من اعراب قومك فوالذى فلق الحبة و براء النسمة لئن كان ذلك حقا لتجدن لك على هوانا و لتخفن عندى ميزانا، فلا تستهن بحق ربك ولا تصلح دنياك بمحق دينك فتكون من الاخسرين اعمالا.

الا و ان حق من قبلک و قبلنا من المسلمین فی قسمة هذا الفی ء سواء:
یردون عندی علیه ، و یصدون عنه .

43 - نامه ای از اوست به مصقلة بن هبیره شیبانی ، کارگزار امام
در اردشیر خره (=فیروز آباد، در سال 38 هجری)

سخت گیری در مصرف بیت المال

با خبر شدم از کاری که اگر کرده باشی ، خدایت را به خشم آورده و
پیشوایت را غضبناک نموده ای . تو غنائم مسلمانان را که از نیزه ها و اسبهای
آنان گرد آمده ، و خونشان بر سر آن بر زمین ریخته در میان بادیه نشینان قبیله
خودت که تو را برگزیده اند تقسیم می کنی ! سوگند به خدایی که دانه را
شکافت ، و انسان را آفرید ، اگر این خبر حقیقت داشته باشد ، منزلت خود را نزد
من کاسته ای و کفه اعتبارت را سبک کرده ای ، پس حق پروردگارت را سبک
مشمار ، و دنیای خود را به بهای نابودی دینت آباد مساز ، که از زیانکارترین
کسان خواهی بود.

آگاه باش ، که حق مسلمانانی که نزد تو و ما هستند از تقسیم غنیمت برابر
است . آنان برای گرفتن سهم خود نزد من می آیند (سهم خویش را می گیرند)
و می روند.

44 - و من کتاب له عَلَيْهِ الی زیاد بن ابیه و قد بلغه ان معاویة کتب

البهيري د خديعتته باستلحاقهوقد عرفت ان معاوية كتب اليك يستزل لبك ، و
يستفل غربك ، فاحذره فانما هو الشيطان : ياءتى المرء من بين يديه ، و من
خلفه و عن يمينه و عن شماله ، ليقتحم غفلته و يستلب غرته .
و قد كان من ابى سفيان فى زمن عمر بن الخطاب فلتة من حديث النفس و
نزغة من نزغات الشيطان : ليثبت بها نسب ، ولا يستحق بها ارث ، و المتعلق بها
كالواغل ، المدفع ، و النوط المذبذب .
فلما قراء زياد الكتاب قال : شهد بها ورب الكعبة و لم تنزل فى نفسه حتى
ادعاه معاوية .

قوله عليه السلام او اغل : هو الذى يهجم على الشرب ليشرّب معهم و ليس منهم ، خلا
يزال مدفعا محاجزا والنوط المذبذب : هو ما يناط برحل الراكب من قعب او قدح
او اشبه ذلك هو ابدًا يتقلقل اذ حث ظهره و استعجل سيره .

44 - نامه ای از اوست به زیاد بن ابیه (درسال 39 هجری)

هنگامی که امام با خبر شد که معاویه به او نامه ای نوشته و می خواهد او را با ملحق کردنش به نسب خود بفریبد.

آگاه ساختن زیاد از توطئه معاویه

دانستم که معاویه نامه ای برایت نوشته تا پای خردت را بلغزند و اراده ات را سست کند. از او بر حذر باش که او همان شیطان است که از مقابل و پشت سر و از راست و چپ به سوی آدمی می آید تا به هنگام غفلت بر او هجوم آورد و عقلش را براید.

ابوسفیان در زمان حکومت عمر بن الخطاب سخنی بدون اندیشه بر زبانش آمد که سببش هوای نفس و وسوسه شیطان بود. این سخن نه نسبی را اثبات می کند و نه کسی را مستحق میراث می سازد (ابوسفیان به عمرو عاص گفته بود: این شخص نتیجه زناى من با مادر اوست) که به آن سخن دل خوش نماید مانند کسی است که ناخوانده به محفل شرابخواران درآید، و آنان پیوسته او را برانند، و چونان کاسه چوبین است که به پالان شتر بندند، و همواره با جنبش شتر از این سو به آن سو بجنبند.

زیاد چون نامه امام را خواند گفت: به خدای کعبه سوگند که او به برادری من با معاویه شهادت داد. و پیوسته این مساءله را در خاطر داشت تا معاویه او را برادر خود خواند.

واغلا آن کسی است که در جمع باده گساران حضور یابد تا شراب خورد، و چون از آنان نیست پیوسته او را از خود می رانند و مانع نوشیدنش می

شوند. نوط مذبذبیهاله یا کاسه یا چیزی مانند آن است که در پی پالان شتر
بیاویزند، وقتی شتر را حرکت می دهند، و یا تند می رانند، پیوسته تکان می
خورند.

45 - و من کتاب له عنه الى عثمان بن حنيف الانصاري ، - و كان عامله
على البصرة و قد بلغه انه دعى الى وليمة قوم من اهلها فمضى اليها - قوله : اما
بعد، يا ابن حنيف : فقد بلغنى ، ان رجلا من فتية اهل البصرة دعاك الى ماء دبة
فاسرعت اليها تستطاب لك الالوان ، و تنقل اليك ، الجفان ! و ما ظننت انك
تجيب الى طعام قوم ، عائلهم ، مجفو ، و غنيهم مدعو فانظر الى ما تقضمه من هذا
المقضم ، فما اشتبه عليك علمه فالفظه و ما ايقنت بطيب وجوهه فنل منه .
الا و ان لكل ماء موم اماما ، يقتدى به و يستضىء بنور علمه ؛ الا و ان امامكم
قد اكتفى من دنياه بمطريه ، و من طعمه بقرصيه الا و انكم لاتقدرون على ذلك ،
ولكن اعيونى بروع و اجتهاد و عفة و سداد فوالله ماكنزت من دنياكم تبرا
ولا ادخرت من غنائمها و فرا ، ولا اعددت لبالى ثوبى ، طمرا ، ولا حزت من ارضها
شبرا ، ولا اخذت منه الا كقوت اتان دبرة و لهى فى عينى اوهى و اهون من عصفة
مقرة .

بلى ! كانت فى ايدينا فدك من كل ما اظلمت السماء فشحت ، عليها نفسو قوم ،
و سخت عنه ا نفوس قوم آخرين ، و نعم الحكم الله و ما اصنع بفدك و غير فدك
و النفس مظانها فى غد جدت تنقطع فى ظلمته آثارها ، و تغيب اخبارها ، و حفرة
لو زيد فى فسحتها و اوسعت يدا حافرها ، لاضغطها الحجر و المدر ، و سد فرجها
التراب المتراكم ؛ و انما هى نفسى اروضها بالتقوى لتأتى آمنة يوم الخوف الاكبر ،
و تثبت على جوانب المزلق .

و لو شئت لاهتديت الطريق الى مصفى هذا العسل ، و لباب هذا القمح ، و
نسائج هذا الفز ولكن هيهات ان يغلبنى هواى ، و يقودنى جشعى الى تخير
الاطعمة - و لعل بالحجاز او اليمامة من لاطمع له فى القرص و لاعهد له بالشبع
- او ابيت مبطانا و حولى بطون غرثى و اكباد حرى ، او اكون كما قال القائل :

و حسبك داء ان تبيت بيطنة و حولك اكباد تحن الى القدا!

اءاقنع من نفسى بان يقال : هذا اميرالمؤمنين ، ولا اشاركهم فى مكاره الدهر،
او اكون اسوة لهم فى جشوبة (خشونة) العيش !

فما خلقت ليشغلنى اكل الطيبات ، كالبهيمة المربوطة همها علفها؛ او المرسله
شغلها تقممها، تكثرش من اعلافها، تلهو عما يراد بها، او اترك سدى ، او اهمل
عابثا، او اجز حبل الضاللد او اعتسف ، طريق المتاهة !

و كاءنى بقائلكم يقول :اذا كان هذا قوت ابن ابى طالب فقد قعد به الضعف عن
قتال الاقران ، و منازل الشجعانالا و ان الشجرة البرية اصلب عودات و الروائع
(الروائع) الخضرة ارق جلودا و النباتات البدوية اقوى وقودا و ابطاء خمودا و انا
من رسول الله كالضوء من الضوء (كالصنو من الصنو)، و الذراع من العضد والله لو
تظاهرت العرب على قتالى لما وليت عنه ا، و لو امكنت الفرص من رقابتها
لسارعت اليها، و ساءجهد فى ان اطهر الارض من هذا الشخص المعكوس و
الجسم و المركوس حتى تخرج المدررة من بين حب الحصيد.

و من هذا الكتاب و هو آخره : اليك عنى يا دنيا، فحبلك على غاربك ، قد
انسلت من مخالبك و افلت من حباثلك ، و اجتنبت الذهاب فى مداحظك اين
القرون (القوم) الذين غررتهم بمداعبك ! اين الامم الذين فتنتهم بزخارفك ! فهاهم
رهائن القبور، و مضامين اللحد! والله لو كنت شخصا مرثيا و قالبا حسيا (جنيا)
لاقتم عليك حدود الله فى عباد غررتهم بالامانى ، و امم القيتهم فى المهاوى ، و

ملوك اسلمتهم الى التلف و اوردتهم موارد البلاء اذ لاورد و لاصدر! هيهات ! من
وطى ء دحضك زلق و من ركب لججك غرق و من ازور عن حباثلك وفق ،
السالم منك لايبالى ان ضاق به مناخه ، و الدنيا عنده كيوم حان انسلاخه .
اعزبى عنى ! فوالله لا اذل لك فتستذلىنى و لا اسلس لك فتقودينى ، و ايم الله
- يمينا استثنى فيها بمشيئة الله - لاروضن نفسى رياضة تهش معها الى القرض
اذا قدرت عليه مطعوما، و تقنع بالملح ماءدوما؛ و لادعن مقلتى كعين ماء نضب
معينها، مستفرغة دموعها (عيونها) اتمتلى ء السائمة من رعيها فتبرك ؟ و تشبع
الريضة من عشها فتربض ؟ و ياءكل على من زاده فيهجع ! قرت اذا عينه اذا
اقتدى بعد السنين المتطاولة بالبهيمة الهاملة و السائمة المرعية !
طوبى لنفس ادت الى ريبها فرضها، و عركت بجنبها بؤ سها وهجرت فى اليل
غمضها حتى اذا غلب الكرى ، عليها افترشت ارضها، و توسدت كفها، فى معشر
اسهر، عيونهم خوف معادهم و تقشعت بطول استغفارهم ذنوبهم (اولئدك حزب الله
الا ان حرب الله هم المفلحون) فاتق الله يا ابن حنيف ولتكفف (ولتكفف) اقراصك
ليكون من النار خلاصك.

45 - نامه ای از اوست به عثمان بن حنیف انصاری ، کارگزار امام در بصره (درسال 39 هجری)

پس از آن که با خبر شد که او به مهمانی گروهی از نزدیکانش دعوت کرده
اند، و او بدانجا رفته است .

ضرورت ساده زیستی کارگزاران

اما بعد. ای پسر حنیف ، خبر یافتم که یکی از جوانان بصره تو را به مهمانی
خوانده و تو نیز بدانجا شتافته ای . سفره ای رنگین برایت گشوده و ظرفهای
طعام پیاپی برایت آورده اند. گمان نمی کردم ، بر سر سفره مردمی بنشینی که
نیازمندیشان را به جفا می رانند و توانگرشان را به آن فرا می خوانند! به لقمه
ای که در دهان می نهی بنگر، آن را که حلال و حرامش برایت معلوم نیست
بیرون انداز، و آن را که یقین داری از حلال فراهم گشته تناول کن .

امام الگوی ساده زیستی

آگاه باش که هر پیروی را پیشوایی است که بدو اقتدا می کند، و از نور دانش
او روشنایی می گیرد. آگاه باش که پیشوای شما از دنیای خود به دو جامه کهنه
، و از طعام آن به دو قرص نان بسنده کرده است . بدان که شما نمی توانید چنین
کنید، ولی با ورع و کوشش در راه خدا) و پاکدامنی و درستکاری مرا یاری
رسانید. به خدا سوگند، از دنیا شما زری نیندوختم ، و از غنائم انبوه آن چیزی
ذخیره نساختم ، و برای جامه کهنه ام عوضی آماده نکرده ام . یک وجب از
زمین آن را حیازت نکردم ، و جز به اندازه قوت جاننداری مجروح که غذایش

کم شود، از قوت آن برنگرفتیم ، این دنیا در چشم من از دانه تلخ ناچیزی که به کار دباغی درآید، پست تر و خوارتر است .

آری ، از آنچه آسمان بر آن سایه افکنده ، فدک در اختیار ما بود، اما گروهی به آن بخل ورزیدند، و گروهی دیگر سخاوتمندانه از آن چشم پوشیدند، و خداوند نیکو داوری است مرا با فدک و غیر فدک چه کار؟ در حالی که فردا جایگاه آدمی گور است ، که در تاریکی آن نشانه های وجود آدمی از میان می رود، و خبرهایش پنهان می شود، و در چاله ای که هر چه فراخش کنند و یا گورگن بر وسعت آن افزایش دهد، باز هم سنگ و کلوخ آن را بفشارد و خاک های انبوه رخنه هایش را پر کند. جز آن نیست که نفس خویش را با پرهیزگاری ریاضت می دهم ، تا در روز بیم بزرگتر با ایمنی وارد شود و بر لبه پرتگاه ثابت بماند.

اگر می خواستم به عسل مصفا مغز گندم و جامه های ابریشمی دست می یافتم ، ولی هیئات که هوای نفس بر من چیره گردد، و آزمندیم مرا به انتخاب طعام های لذیذ بکشد، در حالی که شاید در حجاز یا یمامه کسی باشد که هیچ امیدی به یک قرص نان ندارد، و طعم سیری نچشیده باشد. چگونه شب را با شکم سیر بخوابم ، در حالی که در اطرافم شکمهای گرسنه ، و جگرهای تشنه باشد، و یا چنان باشم ، که شاعر گوید:

تو را این درد بس که با شکم سیر در خواب شوی ، و اطراف تو گرسنگانی باشند که پوست بزغاله ای را برای خوردن آرزو می کنند.

آیا به این خشنود باشم که امیرمؤ منانم خوانند، و در سختی های روزگار شریک مردم نباشم ؟ یا در سختی زندگی الگوشان نباشم ؟

آفریده نشدم تا خوردن غذاهای گوارا مشغولم سازد، همچون حیاتی که به آخورش بسته اند، و همه اندیشه اش علف خوردن است، یا چاریایی که رهایش کرده اند، و مشغول به هم زدن خاکروبه ها است و از علفهای آن شکم را پر می کند، و بی خبر است که برای چه فربه اش می کنند. آفریده نشده ام که رهایم سازند، یا برای زندگانی بیهوده به حال خود واگذارد، یا ریسمان گمراهی را بکشم یا در بیراهه سرگردان شوم.

گویی یکی از شما را می بینم که می گوید: اگر خوراک فرزند ابی طالب این است ناتوانی او را از پیکار با هماوران و نبرد با شجاعان فرو نشاند. اما آگاه باشید که درخت صحرایی چوبش سخت تر است و درختان سرسبز کنار آب

، پوستشان نازکتر است، و گیاهان صحرای خشک در وقت سوختن شعله سوزنده تری دارند و دیرتر خاموش می شوند من و رسول خدا چونان نوری برخاسته از نور دیگر هستیم (یا: چونان دو شاخه ای که از یک تنه روییده باشند) و نسبت به هم مانند آرنج و بازو هستیم. به خدا سوگند اگر عرب در پیکار با من همدستان شوند، از آنها روی برنخواهم تافت و اگر فرصت به دست آید، شتابان بدانجا (شام) روم، و می کوشم زمین را از لوٹ و جوداین شخص از فطرت بازگشته و بدن سرنگون شده (= معاویه) پاک سازم، تا ریگ ازدانه جدا گردد (و مؤمن از چنگ منافق رها شود).

امام و دنیای دنیا پرستان

در پایان این نامه آمده : ای دنیا، از من دور شو که افسارت را بر گردنت
آویختم و خود را از چنگال هایت رها ساختم ، و از دامه‌ایت گریختم ، و از
ورود به لغزشگاه هایت دوری گزیدم ، کجایند گذشتگانی که آنان را به بازی
هایت فریب دادی ؟ کجایند ملت هایی که با زیورهایت در فتنه و آشوب
انداختی ؟ اینک آنان گروگان های گورها، و در لابلاهای لحدها گرفتارند، به
خدا سوگند، ای دنیا اگر شخصی دیدنی ، و کالبدی ، محسوس بودی محسوس
بودی ، حدود خداوندی را بر تو جاری می ساختیم درباره بندگان که به
آرزوها فریفتی ، و ملت‌هایی که در ورطه های هلاکت افکندی ، و پادشاهانی که
به نابودی سپردی ، و به آبشخور بلا کشیدی ، آنجا که راهی و گریزگاهی برای
بیرون شدن ندارد. هیئات !هرکس در لغزشگاه هایت ، قدم نهد لغزد، و هر کس
در ژرفای دریایت فرو رود غرق گردد، و هر کس از دامه‌ایت رها شود توفیق
یابد. آن که از فتنه های تو سالم ماند از تنگی مسکن باکش نباشد، که دنیا نزد
او چونان روزی است که لحظه آخرش فرا رسیده .

ای دنیا، از من دور شو، سوگند به خدا، رام تو نشوم ، تا خوارم سازی ،
عنانم در کفت نگذارم ، تا هر کجا بخواهی ببری به خدا سوگند می خورم ،
سوگندی که فقط اراده خدا را از آن استثنا می کنم ، نفس خود را چنان ریاضت
دهم که هرگاه قرص نانی برای خوردن بیابد، شاد شود، و در نان خورشت به
نمک قناعت کند، و چشمم را چنان به گریه وادارم ،، تا چون چشمه ای
خشکیده آبی در آن نماند و تمام اشک خود را جاری سازد آیا حیوان چرنده
شکم را با چریدن پر سازد و بخوابد، و رمه گوسفند از علف سیر بخورد، و به
سمت آغل رود، و علی (نیز) از توشه خود بخورد و بخوابد؟ پس چشم علی

روشن باد که پس از سالیان دراز به چارپایان رها شده ، و گوسفندان چرنده
اقتدا کند!

خوشا به حال کسی که واجبات پروردگارش را ادا نموده ، سختی ها را
تحمل کرده و در شب از خواب شیرین دوری کرده ، تا آن گاه که خواب بر او
چیره شده ، زمین را فرش خود ساخته و دست را بالش سرش نموده ، است در
میان مردمی که ترس از قیامت دیده هایش را از خفتن در شب بازداشته ،
پهلوهایشان ، از بسترشان بر کنار، و لبانشان به ذکر پروردگار آهسته و آرام
گویاست و گناهانشان به سبب استغفار فراوان آمرزیده شده ، اینان حزب خدایند،
و آگاه باشید که حزب خدا رستگارانند(مجادله / 22) پسر حنیف ، از خدا پروا
کن ، به قرص های نان خود قناعت کن ، تا سبب رهایی از آتش دوزخ شود.

46 - و من کتاب له ﷺ الی بعض عماله

اما بعد، فانک ممن استظهر به علی اقامة الدین ، و اقمع به نخوة الاثیم ، و
اسد به لهأة الثغر المخوف ، فاستعن بالله علی ما اهمک و اخلط الشدة بضغث من
اللين ، و ارفق ماکان الرفق ارفق (اوفق) و اعتزم بالشدة حين لا یغنی ، عنک الا
الشدة و اخفض للرعية جناحک و ابسط لهم وجهک ، والن لهم جانبک ، و آس
بینهم فی اللحظة و النظرة و الاشارة و التحية حتی لا یطمع العظماء فی حیفک
ولایبئس حتی لا یطمع العظماء فی حیفک ولایبئس الضعفاء من عدلک
والسلام.

46 - نامه ای از اوست به یکی از کارگزارانش (درسال 38

هجری)

(۱۷)

مسئولیت فرمانداری و اخلاق اجتماعی

اما بعد. تو از کسانی هستی که در بریا داشتن دین به آنان پشت گرم هستم و به یاری آنان نخوت گنهکاران را ریشه کن می کنم ، و مرزهایی را که بیم نفوذ دشمن از آن می رود، می بندم . پس در هرچه برایت مهم است از خداوند یاری بخواه ، و سختگیری را با کمی نرمش درآمیز، آن جا که نرمی و مدارا بهتر است نرمی و مدارا نما، و آنجا که جز درشتی به کار تو نیاید درشتی کن . با رعیت فروتن و مدارا نما، و آنجا که جز درشتی به کار تو نیاید درشتی کن . با رعیت فروتن و گشاده روی باش ، با آنان با نرمی و ملاطفت رفتار کن . مبادا که یکی را به گوشه چشم و دیگری را رویاروی بنگری ، یا یکی را به اشاره و دیگری را با سلام و تحیت پاسخ گویی (با همه یکسان رفتار کن) تا بزرگان در ستم کردن تو طمع نکنند، و ناتوانان از عدالتت نا امید نگردند. والسلام .

47 - و من وصيته عليه السلام للحسن و الحسين عليهما السلام لما ضربه ابن

ملجملعة الهاوصيكما بتقوى الله ، و ان لا تبغيا الدنيا، و ان بغتكما و لاتاءسفا على شىء منها زوى عنكما، و قولاً بالحق ، و اعمالاً للاجر (للاخرة) و كونا للظالم خصماً و للمظلوم عوناً.

اوصيكما و جميع ولدى واهلى و من بلغه كتابى ، بتقوى الله و نظم امركم و صلاح ذات بينكم ، فانى سمعت جدكما - عليهما السلام - يقول: صلاح ذات البين افضل من عامة الصلاة و الصيام.

الله الله فى الايتام ، فلاتبغوا افواههم ، و لا يضيعوا بحضرتكم والله الله فى جيرانكم ، فانهم وصية نبيكم مازال يوصى بهم ، حتى ظننا انه سيورثهم .
والله الله فى القرآن ، لا يسبقكم بالعمل به غيركم ، والله الله فى الصلاة فانها عمود دينكم . والله الله فى بيت ربكم لا تخلوه ما بقيتم ، فانه ان ترك لم تناظروا والله الله فى الجهاد باموالكم و انفسكم و سنتكم فى سبيل الله و عليكم بالتواصل والتبادل و اياكم و التدابر و التقاطع . لاتتركوا الامر بالمعروف و النهى عن المنكر فيولى عليكم شراركم ، ثم تدعون فلا يستجاب لكم .
ثم قال : يا بنى عبدالمطلب ، لا الفينكم تخوضون دماء المسلمين خوضا ، تقولونقتل اميرالمؤمنينالا لا تقتلن بى الا قاتلى انظروا اذا انا مت من ضربته هذه فاضربوه ضربة بضربة ولا (تمثلوا) يمثل بالرجل فانى سمعت رسول الله ﷺ يقول : اياكم و المثلة و لوبالكلب العقور .

47 - وصیتی از به حسن و حسین علیهما السلام وقتی ابن ملجم - لعنة الله

علیه - او را ضربت زد

پندهای جاویدان

سفارش می کنم شما را به تقوای الهی ، و این که در طلب دنیا مباشید، هرچند دنیا شما را طلب کند و بر آنچه از دنیا به دست نیاورده اید و مخورید سخن حق بگویید، و برای ثواب کار کنید. ستمگر را دشمن و ستمدیده را یاور باشید.

شما و همه فرزندان و خاندانم را و هر که را نوشته ام به او می رسد به تقوای الهی ، نظم در کارها، و اصلاح میان ، مسلمانان وصیت می کنم زیرا از جد شما صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود اصلاح میان مسلمانان از عموم نماز و روزه بهتر است.

خدا را، خدا را در نظر بگیرید، در حق یتیمان ، مباد آنان را گاهی سیر و گاهی گرسنه بگذارید، مباد با حضور شما تباه شوند.

خدا را، خدا را در نظر بگیرید در حق همسایگانتان ، که سفارش شده ، پیامبرتان هستند، پیوسته درباره آنان سفارش می کرد به اندازه ای که پنداشتیم برایشان میراث معین خواهد نمود.

خدا را، خدا را در نظر آورید، در حق قرآن ، مباد دیگران در عمل به قرآن از شما پیشی گیرند.

خدا را، خدا را در نظر بگیرید، درباره نماز، که نماز ستون دین شماست . خداست را خدا را در نظر بگیرید درباره خانه پروردگارتان ، آنجا را خالی مگذارید که اگر خانه ترک شود از عذاب خدا مهلت نیابید. خدا را، خدا را، در

نظر بگیرید درباره جهاد در راه خدا با اموال و جان و زبانتان . بر شما باد پیوند و بخشش به یکدیگر، و پرهیزید از پشت کردن و بریدن از یکدیگر. امر به معروف و نهی از منکر را رها نکنید، که بدکاران شما بر شما حکومت یابند، و آنگاه هرچه دعا کنید به اجابت نرسد.

رعایت عدالت در قصاص

آنگاه فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب نبینم شما را که در خون مسلمانان فرو افتادید، و بگوئید: امیر مؤمنان کشته شد بدانید که به قصاص خون من فقط قاتلم کشته می شود. بنگرید هرگاه من از این ضربت او کشته شدم ، در برابر آن او را تنها یک ضربت بزنید، و اعضایش را نبرید، که از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود: از مثله کردن پرهیزید حتی اگر سگ درنده باشد.

48 - و من کتاب له عائلا ای معاویة

و ان البغی و الزور یوتغان (یذیعان) المرء فی دینه و دنیاہ ، و یبیدیان خلله عند من یعیبه و قد علمت انک غیر مدرک ما قضی فواته ، و قد رام اقوام امر بغير الحق فناء ولوا (فناءلوا) علی الله فاکذبهم فاحذر یوما یغتبط (یغبط) فیه من احمد عاقبة عمله و یندم من امکن الشیطان من قیاده فلم یجاذبه .

و قد دعوتنا الی حکم القرآن و لست من اهله ، و لسنا ایاک اجبنا، ولکننا اجبنا القرآن فی حکمه و السلام.

48 - نامه ای از اوست به معاویه (در ماه صفر سال 38 هجری در

صفین)

اندرز دادن دشمن

ستمکار و دروغگویی آدمی را در دین و دنیایش هلاک می کند و عیب او را

نزد

عیبجویانش آشکار می سازد. تو می دانی که از دست رفته را (= چون

عثمان) به دست نخواهی آورد. اقوامی به ناحق قصد کاری کردند، و حکم خدا را

به تاءویل بردند، و خداوند نیز آنان را تکذیب کرد بر حذر باش از روزی که هر

کس سرانجام کارش را نیکو نموده شادمان می گردد، و هر کس زمامش را به

شیطان سپرده و برای باز ستاندن آن نکوشیده، پشیمان می شود.

ما را به حکم قرآن فراخوانده ای در حالی که اهل قرآن نیستی و ما نیز

دعوت تو را نپذیرفتیم، بلکه به حکم قرآن گردن نهادیم، و السلام.

49 - و من کتاب له عَلَيْهِ الى معاوية ايضاً

اما بعد فان الدنيا مشغلة عن غيرها، و لم يصب صاحبها منها شيئاً الا فتحت

له حرصاً عليها، و لهجا بها، و لن يستغنى صاحبها بما نال فيها عما لم يبلغه،

منها، و من وراء ذلك فراق ما جمع، و نقض ما ابرم! لو اعتبرت بما مضى

حفظت ما بقى و السلام.

49 - نامه ای از اوست به معاویه

هشدار به معاویه از دنیا پرستی

اما بعد. دنیا آدمی را از دیگر امور باز میدارد، و به خود مشغول می سازد. انسان دنیادار به متاعی از دنیا دست نمی یابد جز آنکه آزمندی و شیفتگی اش به آن می افزاید. آنچه دنیا دار از دنیا به دست آورده و او را از آنچه به دست نیاورده بی نیاز نمی سازد. و در پی آن، جدایی است از آنچه فراهم آورده و شکستن چیزی است که محکم کرده است اگر از گذشته، اندرگیری، باقی مانده را نگه توانی داشت والسلام.

50 - و من کتاب له عَلِيٍّ الی امرائه علی الجیش

من عبدالله علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین الی اصحاب المسالِح :

اما بعد فان حقا علی الوالی ان لا یغیره ، علی رعیتہ فضل ناله ، و لا طول خص به و ان یزیدها ما قسم الله له من نعمه دنوا من عباده و عطا علی اخوانه .
الا و ان لکم عندی ان لا احتجز دونکم سرا الا فی حرب ، و لا اطوی دونکم امرا الا فی حکم ، و لا او خر لکم حقا عن محله ، و لا اقف به دونه مقطعه ، و ان تکنونا عندی فی الحق سواء، فاذا فعلت ذلک وجبت لله علیکم النعمة ولی علیکم الطاعة ؛ و ان لاتنکصوا عن دعوة ، ولاتفروا فی صلاح ، ان تخوضوا المغمرات الی الحق ، فان انتم لم تستقیموا لی علی ذلک لم یکن احد اهون علی ممن اعوج منکم ، ثم اعظم له العقوبة ، ولا یجد عندی فیها رخصة فخذوا من امرائکم ، و اعطوهم من انفسکم ما یصلح الله به امرکم ، والسلام.

50 - نامه ای از اوست به فرماندهان لشکرها

پرهیز از غرورزدگی در نعمت ها

از بنده خدا علی بن ابیطالب امیر مؤمنان ، به مرزبانان اما بعد. بر والی لازم است که هر گاه امتیازی به دست آورد، یا به نعمتی مخصوص گردید، رفتارش با رعیت دگرگون نشود، بلکه نعمتی که خداوند بهره اش ساخته ، او را به بندگان خدا نزدیکتر، و به برادرانش مهربان تر گرداند.

مسئولیت های رهبری و نظامیان

آگاه باشید، حق شما بر من آن است که جز اسرار جنگ ، چیزی را از شما پنهان نسازم ، و جز در حکم خدا، بدون مشورت با شما کاری نکنم و حقی را که از آن شماست ، از موردش به تاءخیر نیندازم ، و تا آن را به انجام نرسانم ، باز نایستم ، و همه شما نزد من درباره حق مساوی باشید. و هرگاه چنین کردم نعمت خدا بر شما تثبیت شده بر شما لازم می شود که از من اطاعت کنید، و از دستورم تخلف نکنید در انجام کاری که به صلاح شماست کوتاهی نورزید، و برای رسیدن به حق در امواج سختی ها فرو روید و اگر شما در آنچه گفتم استوار نباشید، هیچ کس از شما نزد من خوارتر از کسی که به راه کج رفته ، نخواهد بود. او را سخت کیفر می دهم ، و از عقوبتم رهایی نخواهد یافت ، چنین عهدی را از هر کس امیر شما باشد، بگیریید، و در آنچه خداوند کارهای شما را بدان اصلاح می کند، از ایشان اطاعت کنید و السلام .

51 - و من کتاب له عَلَيْهِ السَّلَامُ الى عماله على الخراج

من عبدالله على اميرالمؤمنين الى اصحاب الخراج :

اما بعد فان من لم يحذر ماهو صائر اليه لم يقدم لنفسه ما يحرزها. و اعلموا ان ما كلفتم به يسر و ان ثوابه كثير و لو لم يكن فيما نهى الله عنه من البغى و العدوان عقاب يخاف لكان فى ثواب اجتنابه ما لاعذر فى ترك طلبه . فانصفوا الناس من انفسكم و اصبروا لحوائجهم فانكم خزان الرعية ، و وكلاء الامة ، و سفراء الائمة و لاتحسموا (تحسموا) احدا عن حاجته ، و لاتحبسوه عن طلبته ، و لاتبيعن للناس فى الخراج كسوة شتاء و لاصيف ولادابة يعتملون عليها و لاعبدا، و لاتضربن احدا سوطا لمكان درهم ، و لاتمسن مال احد من الناس ، مصل ولامعاهد، الا ان تجدوا فرسا او سلاحا يعدى به على اهل الاسلام ، فانه لاينبغى للمسلم ان يدع ذلك فى ايدى اعداء الاسلام ، فيكون شوكة عليه و لا تدخروا انفسكم نصيحة ولاالجند حسن سيرة ولاالرعية معونة ولا دين الله قوة ، و ابلوا فى سبيل الله ما استوجب عليكم ، فان الله سبحانه ، قد اصطنع عندنا و عندكم ، ان نشكره ، بجهدنا و ان ننصره بما بلغت قوتنا و لاقوة الا بالله العلى العظيم.

51 - نامه ای از اوست به ماءموران جمع آوری مالیات

اخلاق اجتماعی کارگزاران اقتصادی

از بنده خدا علی امیرمؤ منان به ماءموران جمع مالیات :

اما بعد، هر کسی از قیامتی که به سوی آن خواهد رفت نترسد، چیزی که در آن روز از عذاب نگاهش دارد، برای خود پیش نفرستد.

آگاه باشید تکلیفی که بر عهده شماست آسان (یا: اندک) است و پاداش آن فراوان است. اگر در ستم و دشمنی که خداوند شما را از آن بازداشته، عقابیی نبود، که مردم از آن بترسند، ترک آن ها به اندازه ای ثواب دارد که در ترک آن بهانه ای برای کسی نباشد. پس میان خود و مردم با انصاف باشید، و برای انجام نیازهایشان شکیبایی بورزید، که شما خزانه داران رعیت، و وکیلان امت و سفیران پیشوایان، هستید. هیچ کس را به سبب نیازمندیش مرنجانید، و از خواسته اش بازندارید. برای گرفتن مالیات جامه تابستانی و زمستانی مردم و یا چارپایی که با آن کار می کنند یا بنده آنها (و امثال آن از اثاث ضروری زندگی مردم) را بفروشید. برای گرفتن درهمی کسی را تازیانه مزیند و به اموال هیچ کس، چه مسلمان نمازگزار و چه ذمی دست نزنید، مگر اسب و سلاحی نزد آنان بیابید، که با آن بر مسلمانان تجاوز کنند، زیرا شایسته مسلمان نیست که اسب و سلاح را در دست دشمنان اسلام واگذارد تا سبب نیرومندی آنان علیه اسلام شود. از خیرخواهی برای خویش دریغ مدارید، و از خوشرفتاری با سپاهیان، و یاری، رساندن به رعیت و تقویت دین باز مایستید. آنچه در راه خدا بر شما واجب است به جای آورید، زیرا خدای سبحان از ما و شما خواسته که تا می توانیم سپاسش گوئیم، و با تمام نیرویمان یاریش دهیم، هیچ نیرویی جز از جانب خدای بزرگ نیست.

52 - و من كتاب له عَلَيْهِ السَّلَامُ الى امر البلاد فى معنى الصلاة

اما بعد فصلوا بالناس الظهر حتى تفىء الشمس من مريض العنر، و صلوا بهم العصر و الشمس بيضاء حية فى عضو من النهار حين يسار فيها فرسخان و صلوا بهم المغرب حين يفطر الصائم و بدفع الحاج الى منى ، و صلوا بهم العشاء حين يتوارى الشفق الى ثلث الليل و صلوا بهم الغداة و الرجل يعرف وجه صاحبه ، و صلوا بهم صلاة اضعفهم ولا تكونوا فتانين.

52 - نامه ای از اوست به فرمانداران شهرها درباره اوقات نماز

وقت نمازهای یومیه

اما بعد. نماز ظهر را با مردم بخوانید تا وقتی که سایه خورشید به اندازه دیوار آغل بزها بالا آمده باشد. و نماز عصر را زمانی با مردم بخوانید که خورشید سفید و با جلوه زنده و در قسمتی از روز است که در آن مدت دو فرسنگ راه توان پیمود. نماز مغرب را هنگامی با مردم بخوانید که روزه دار، می گشاید و حاجی روانه منا می شود نماز عشا را از وقتی که سرخی پنهان می شود تا یک سوم از شب با مردم بخوانید. نماز صبح را زمانی بخوانید که شخص می تواند چهره دوستش را بشناسند. نماز را در حد توان ضعیف ترین مردم به جا آورید. و آنان را (با طول دادن بیش از اندازه نماز) در فتنه میندازید.

53 - و من کتاب له عليه السلام کتبه للاشتر النخى ، لما ولاه على مصر و اعمالها

حیاضطرب امر امیرها محمد بن ابی بکر و هو اطول عهد کتبه و اجمعه
للمحاسنيسم الله الرحمن الرحيم

هذا ما امر به عبدالله على اميرالمؤمنين ، مالك بن الحارث الاشتر فى عهده
اليه ، حين ولاه مصر: جبایة ، خراجها ، و جهاد عدوها ، و استصلاح اهلها ، و
عمارة بلادها .

امره بتقوى الله ، و ايثار طاعته ، و اتباع ما امر به فى كتابه : من فرائضه و
سننه التى لا يسعد احد الا باتباعها ، و لا يشقى الا مع جحودها و اضاعتها و ان
ينصر الله سبحانه بقلبه و يده و لسانه ؛ فانه ، جل اسمه ، قد تكفل بنصر من نصره
، و اعزاز من اعزه .

و امره ان يكسر نفسه من الشهوات و يزعها عند الجمحات فان النفس امارة بالسوء، الا ما رحم الله .

ثم اعلم يا مالك ، انى قد وجهتك الى بلاد قد جرت عليها دول قلبك من عدلك و جور، و ان الناس ينظرون من امورك فى مثل ما كنت تنظر فيه من امور الولاية قلبك و يقولون فيك ما كنت تقول فيهم ، و انما يستدل على الصالحين بما يجرى الله لهم على السن عباده ، فليكن احب الدنيا اليك ذخيرة العمل الصالح ، فاملك ، هوالك ، و شح بنفسك عما لا يحل لك ، فان الشح بالنفس الانصاف منها فيما احبت او كرهت .

و اشعر قلبك الرحمة للرعية و امحبة لهم و اللطف ، بهم ، و لاتكون عليهم سبعا ضاريا تغتتم اكلهم ، فانهم صنفان : اما اخ لك فى الدين او نظير لك فى الخلق يفرط منهم الزلل و تعرض لهم العلل و يؤتى على ايديهم فى العمد و الخطاء فاء عطهم من عفوك و صفحك مثل الذى تحب ان يعطيك الله من عفوه و صفحه ، فانك فوقهم ، و والى الامر عليك فوقك و الله فوق من ولاك ! و قد استكفاك امرهم و ابتلاك بهم و لاتتصبن نفسك لحرب الهل فانه لايد لك بنقمته و لاغنى بك عن عفوه و رحمته و لاتتدمن على عفوه ، و لاتبجحن بعقوبة و لاتسرعن الى بادرة وجدت منها مندوحة و لاتقولن انى مؤمر آمر فاطاع فان ذلك ادغال فى القلب و منهكة للدين ، و تقرب من الغير و اذا احدث لك ما انت فيه من سلطانك ابهة او مخيلة فانظر الى عظم ملك الله فوقك ، و قدرته منك على ما لاتقدر عليه من نفسك ، فان ذلك يطامن اليك من طماحك و يكف عنك من غريبك و يفىء اليك بما عزب عنك من عقيلك !

اياك و مساماة الله فى عظمته و التشبهه به فى جبروته ، فان الله يذل كل جبار و يهين كل مختل .

انصف الله و انصف الناس من نفسك و من خاصة اهلك و من لك فيه هوى
من رعيتك ، فانك الا تفعل تظلم !و من ظلم عباد الله كان الله خصمه دون عباده
، و من خاصمه الله ادحض حجته ، و كان لله حربا حتى ينزع او يتوب و ليس
شىء ادعى الى تغيير نعمته الله و تعجيل نقمته من اقامة على ظلم ، فان الله سميع
دعوة المظلمين ، وهو للظالمين بالمرصاد.

وليكن احب الامور الكى اوسطها فى الحق و اعمها فى العدل ، و اجمعها لرضا
الرعية فان سخط العامة يجحف برضا الخاصة و ان سخط الخاصة يغتفر مع رضا
العامة .

و ليس احد من الرعية اثقل على الوالى مؤونة فى الرخاة و اقل معونة له فى
البلاء و اكره للانصاف و اساءل بالالحاف و اقل شكرا عند الاعطاء، و ابطاء عذرا
عند المنع ، و اضعف صبورا عند ملومات الدهر من اهل الخاصة و انما عماد الدين
و جماع المسلمين ، و العدة للاعداء العامة من الامة ؛ فليكن صغوك لهم و ميلك
معهم .

وليكن ابعده رعيتك منك و اشناهم عندك ، اطلبهم لمعائب الناس ؛ فان فى
الناس عيوباً، الوالى احق من سترها فلا تكشفن عما غاب عنك منها فانما عليك
تطهير ما ظهر لك ، و الله يحكم على ما غاب عنك فاستر العورة ما استطعت
يستتر الله منك ما تحب من رعيتك اطلق عن الناس عقدة من كل حقد، و اقطع
عنك سبب كل وتر و تغاب عن كل ما لا يضح لك و لاتعجلن الى تصديق ساع ،
فان الساعى غاش ، و ان تشبهه ، بالناصحين .

ولاتدخلن فى مشورتك بخيلا، يعدل بك عن الفضل ، و يعدك الفقر،
ولاجبانا يضعفك عن الامور و لاحريصا يزين لك الشره بالجور، فان البخل و
الجبن و الحرص غرائز شتى يجمعها سوء الظن بالله .

ان شر وزرائك من كان للاشرار قبلك وزيراً، و من شركهم فى الاثام فلا يكون لك بطانة ؛ فانهم اعوان الاثمة و اخوان الظلمة و انت واجد منهم خير الخلف ممن له مثل آرائهم و نفاذهم و ليس عليه مثل آصارهم و اوزارهم ممن لم يعاون ظالماً على ظلمه ، و لا آثماً على اثمه : اولئك اخف عليك مؤونة و احسن لك معونة و احنى عليك عطفاً، و اقل لغيرك الفاء، فاتخذ اولئك خاصة لخلواتك و حفلاتك ثم ليكن آثرهم عندك اقولهم ، بمر الحق لك و اقلهم مساعدة فميا يكون منك مما كره الله لاوليائه واقعا ذلك من هواك حيث وقع .

والصق باهل الورع و الصدق ثم رضهم على ان لايطروك ولا يبجحوك بباطل لم تفعله ، فان كثرة الاصرء تحدث الزهو، و تدنى من العزة .

و لا يكون المحسن و المسمى ء عندك بمنزلة سواء، فان فى ذلك تزهيدا لاهل الاحسان فى الاحسان ، و تدريبا لاهل الاساءة على الاساءة !و الزم كلا منهم ما الزم نفسه .

و اعلم انه ليس شى ء بادعى الى حسن ظن راع برعيته من احسانه اليهم ، و تخفيفه المؤونات عليهم ، و ترك استكراهه اياهم على ما ليس له قبله فليكن منك فى ذلك امر يجتمع لك به حسن الظن برعيته فان حسن الظن يقطع عنك نصبا طويلا و ان احق من حسن ظنك به لمن حسن بلاؤك عنده ، و ان احق من ساء ظنك به لمن ساء بلاؤك عنده .

ولاتنقض سنة سالحة عمل بها صدور هذه الامة ، واجتمعت بها الالفه ، و صلحت عليها الرعية و لاتحدثن سنة تضر بشى ء من ماضى تلك السنن فيكون الاجر لمن سنها، و الوزر عليك بما نقضت منها.

و اكثر مدارس العلماء و منافثة الحكماء فى تثبيت ما صلح عليه امر بلادك و اقامة ما استقام به الناس قبلك .

و اعلم ان الرعية طبقات لا يصلح بعضها الا ببعض و لاغنى ببعضها عن بعض :
فمنها جنود الله و منها كتاب العامة و الخاصة و منها قضاة العدل و منها عمال
الانصاف والرفق ، و منها اهل الجزية و الخراج من اهل الذمة و مسلمة الناس ، و
منها التجار و اهل الصناعات و منها الطبقة السفلى من ذوى الحاجة و المسكنة و
كل قد سمي الله له سهمه ، و وضع على حده فريضة فى كتابه او سنة نبويه
ﷺ عهدا منه عندنا محفوظا .

فالجنود باذن الله ، حصون الرعية وزين الولاية ، وعز الدين ، و سبل الامن و
ليس تقوم الرعية الا بهم ثم لاقوام للجنود الا بما يخرج الله لهم من الخراج الذى
يقوون به على جهاد عدوهم ، و يعتمدون عليه فيما يصلحهم و يكون من وراء
حاجتهم ثم لاقوام لهذين الصنفين الا بالصنف الثالث من القضاة و العمال و
الكتاب لما يحكمون من المعاهد، و يجمعون من المنافع و يؤتمنون عليه من
خواص الامور وعواملها، و لاقوام لهم جميعا الا بالتجار و ذوى الصناعات فيما،
يجتمعون عليه من مرافقهم ، و يقيومنه من اسواقهم و يكفونهم من الترفق بايديهم
ما لا يبلغه رفق غيرهم ثم الطبقة السفلى من اهل الحاجة و المسكنة الذين يحق
رفدهم و معونتهم و فى الله لكل سعة و لكل على الوالى حق بقدر ما يصلحه ، و
ليس يخرج الوالى من حقيقة ما الزمه الله من ذلك الا بالاهتمام و الاستعانة بالله ،
و توطين نفسه على لزوم الحق ، و الصبر عليه فيما خف عليه او ثقل .

فول من جنودك انصحهم فى نفسك لله و لرسوله و لامامك و انقاهم ، جييا،
و افضلهم حلما: ممن يبطن عن الغضب ، و يستريح الى العذر و يراءف بالضعفاء
و يبنو على الاقوياء، و ممن لا يثره العنف و لا يقعد به الضعف ثم الصق بذوى
المروءات و الاحساب ، و اهل البيوتات الصالحة و السوابق الحسنة ثم اهل
النجدة و الشجاعة و السخاة و السماحة ؛ فانهم جماع من الكرم و شعب من

العرف ثم تفقد من امورهم ما يتفقد الولدان من ولدهما و لا يتفاقمن فى نفسك شىء قويتهم به ولا تحقرن لطفًا تعاهدتهم به و ان قل ؛ فانه داعية لهم الى بذل النصيحة لك ، وحسن الظن بك ، و لاتدع تفقد لطيف امورهم اتكالا على جسيمها فان لليسر من لطف موضعا ينتفعون به ، و للجسيم موقعا لا يستغنون عنه .

وليكن أثر رؤوس جنديك عندك من واساهم فى معونته و افضل عليهم من جدته ، بما يسعهم و يسع من وراءهم من خلوف اهليهم حتى يكون همهم هما واحدا فى جهاد العدو؛ فان عطفك ، عليهم يعطف ، قلوبهم عليك ، و ان افضل قرة عين الولاية استقامة العدل فى البلاد و ظهور مودة الرعية ، و انه لا تظهر مودتهم الا بسلامة صدورهم و لاتصح نصيحتهم الا بحيطتهم على ولاة الامور، و قلة استتقال دولهم ، و ترك استبطاء انقطاع مدتهم فافسخ فى آمالهم و واصل فى حسن الثناء عليهم ، و تعديد ما ابلى ذوو البلاء منهم : فان كثرة الذكر لحسن افعالهم تهز الشجاع و تحرض الناكل ان شاء الله .

ثم اعرف لكل امرىء منهم ما ابلى ، و لاتضمن بلاء امرىء الى غيره ولا تقصرن به دون غاية بلائه ، ولا يدعونك شرف امرىء الى ان تعظم من بلائه ، ما كان صغيرا، ولا ضعة امرىء الى ان تستصغر من بلائه من كان عظيما .

واردد الى الله و رسوله ما يضلحك من الخطوب و يشتبه عليك من الامور؛ فقد قال الله تعالى لقوم احب ارشادهم : (يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم ، فان تنازعتم فى شىء فردوه الى الله و الرسول) فالرد الى الله : الاخذ بمحكم كتابه ، و الرد الى الرسول : الاخذ بسنته الجامعة غير المفرقة .

ثم اختر لحللكم بين الناس افضل رعييتك فى نفسك ممن لاتضيق به الامور و
لاتمحه الخصوم ، و لايتماذى فى الزلة ولايحصر من الفى ء الى الحق اذا عرفه
و لاتشرف نفسه على طمع ، و لا يكتفى بادننى فهم دون اقصاه و اوقفهم فى
الشبهات و آخذهم بالحجج و اقلهم تبرما بمراجعة الخصم ، و اصبرهم على
تكشف الامور و اصرمهم عند اتضح الحكم ممن لايزديه اطراء، و لا يستميله
اغراء، و اولئك قليل ثم اكثر تعاهد قضائه ، و افسح له فى البذل ما يزيل علتة ، و
تقل معه ، حاجته الى الناس . و اعطه من المنزلة لديك ما لا يطمع فيه غيره من
خاصتك لباء من بذلك اغتيال الرجال له عندك ، فانظر فى ذلك نظرا بليغا، فان
هذا الدين قدكان اسيرا فى ايدى الاشرار يعمل فيه بالهوى ، و تطلب به الدنيا.

ثم انظر فى امور عمالك ، فاستعملهم اختبارا، و لا تولهم محاباة و اثره فانهما
جماع من شعب الجور و الخيانة ، و توخ منهم اهل التجربة و الحياء من اهل
البيوتات الصالحة و القدم فى الاسلام المتقدمة فانهم ، اكرم اخلاقا، و اصح
اعرضا، و اقل فى المطاعم اشراقا و ابلغ فى عواقب الامور نظرا ثم اسبغ عليهم
الارزاق فان ذلك قوة لهم على استطلاع انفسهم و غنى لهم عن تناول ما تحت
ايديهم ، و حجة عليهم ان خالفوا امرك او ثلموا امانتك ثم تفقد اعمالهم و ابعث
العيون من اهل الصدق ، و الوفاء عليهم ، فان تعاهدك ، فى السر، لامورهم حدوة
لهم على استعمال الامانة و الرفق بالرعية و تحفظ من الاعوان ؛ فان احد منهم
بسط يده الى خيانة اجتمعت بها عليه عندك اخبار عيونك ، اكتفيت بذلك
شاهدا، فبسطت عليه العقوبة فى بدنه ، و اخذته بما اصاب من عمله ثم نصبته ،
بقيام المذلة ، و وسمته بالخيانة و قلدته عار التهمة .

و تفقد امر الخراج بما يصلح اهله ، فان فى صلاحه ، و صلاحهم صلاحا لمن
سواهم و لاصلاح لمن سواهم ، الا بهم ، لان الناس كلهم عيال على الخراج و

اهله وليكن نظرك فى عمارة الارض ابلغ من نظرك فى استجلاب الخراج ، لان ذلك لا يدرك الا بالعمارة و من طلب الخراج بغير عمارة اخرب البلاد و اهلك العباد و لم يستقم امره الا قليلا فان شكوا، ثقلا او علة ، او انقطاع شرب ، او بالة او احالة ارض ، اغتمرها غرق ، او اجحف بها عطش ، خفت عنه م بما ترجوا ان يصلح به امرهم ، ولا يثقلن عليك شىء خفت عنه م به المؤونة عنه م فانه ذخر يعودون به عليك فى عمارة بلادك و تزيين ولايتك مع استجلابك حسن ثنائهم ، و تبجحك اجمامك لهم ، و الثقة منهم بما عودتهم من عدلك عليهم و رفقك بهم فربما حدث من الامور ما اذا عولت فيه عليهم من بعد احتملوه طيبة انفسهم به ؛ فان العمران محتمل ما حملته و انما يؤتى خراب الارض من اعواز اهلها، وانما يعوز اهلها لاشراف انفس الولاة على الجمع ، و سوء ظنهم بالبقاء، و قلة انتفاعهم بالعبير.

ثم انظر فى حال كتابك ، قول على امورك خيرهم ، و اخص رسائلك التى تدخل فيها مكائلك و اسرارك باجمعهم لوجوه صالح الاخلاق ، ممن لا تبطره الكرامة فيجتريء بها عليك فى خلاف لك بحضرة ملا، ولا تقصر به الغفلة عن ايراد مكاتبات عمالك عليك و اصدار جواباتها على الصواب عنك ، فيما ياءخذ و يعطى منك ، ولا يضعف عقدا لك و لا يعجز عن اطلاق ما عقد عليك و لا يجهل مبلغ قدر نفسه فى الامور، فان الجاهل بقدر نفسه يكون بقدر غيره اجهل . ثم لا يكن اختيارك اياهم عل فراستك و استنامتك و حسن الظن منك فان الرجال يتعرضون لفراسات الولاة بتصنعهم و حسن خدمتهم و ليس وراء ذلك من النصيحة و الامانة شىء و لكن اختبرهم بما ولوا للصالحين قبلك ، فاعمد، لاحسنهم كان فى العامة اثرا، و اعرفهم بالامانة وجهها، فان ذلك دليل على نصيحتك لله و لمن وليت امره و اجعل لراءس كل امر من امورك راءسا منهم

لا يقهره كبيرها، و لا يتشتت عليه كثيرها و مهما كان فى كتابك من عيب فتغايبت عنه الزمته .

ثم استوص بالتجار و ذوى الصناعات و اوص بهم خيرا: المقيم منهم و المضطرب بماله و المترفق ببدنه ، فانهم مواد المنافع ، و اسباب المرافق و جلابها من المباعد و المطارح فى برک و بحرک و سهلک و جبلک و حيث لا يلتئم الناس لمواضعها و لا يجترءون عليها، فانهم سلم لا تخاف باثقتة و صلح لا تخشى غائلته و تفقد امورهم بحضرتك و فى حواشى بلادك و اعلم - مع ذلك - ان فى كثير منهم ضيقا فاحشا، و شحا قبيحا، و احتكارا للمنافع و تحكما فى البياعات و ذلك باب مضرة للعامة و عيب على الولاة فامنع من الاحتكار فان رسول الله ﷺ منع منه ، وليكن البيع بيعا سمحا: بموازن عدل ، و اسعار لا تجحف بالفريقين من البائع و المبتاع ، فمن قارف حكرة بعد نهيك اياه فنكل به ، و عاقبه فى غير اسراف .

ثم الله الله فى الطبقة السفلى من الذين لاحيلة لهم ، من المساكين و المحتاجين و اهل البؤسى و الزمنى ، فان فى هذه الطبقة قانعا و معترا، و احفظ الله ما استحفظك من حقه فيهم و اجعل لهم قسما من بيت مالک ، و قسامن غلات صوافى الاسلام فى كل بلد فان للاقصى منهم مثل الذى للادنى و كل قد استرعيت حقه د فلا يشغلنك عنه م بطر، فانك لا تعذر بتضييعك التافه لاحكامك الكثير المهم . فلا تشخص همك عنه م ولا تصعر خدك لهم ، و تفقد امور من لا يصل اليك منهم ، ممن تقتحمه العيون ، و تحقره الرجال ؛ ففرغ لاولئك ثقنتك من اهل الخشية و التواضع ، فليرفع اليك امورهم ثم اعمل فيهم بالاغذار الى الله يوم تلقاه ، فان هولاء من بين الرعية احوج الى الانصاف من غيرهم و كل فاعذر الى الله فى تاءدية حقه اليه . و تعهد اهل اليتيم و ذوى الرقة فى السن ممن لاحيلة له و

لا ينصب للمساءلة نفسه ، و ذلك على الولاية ثقيل ، والحق كله ثقيل ، و قد يخففه الله على اقوام طلبوا العاقبة فصبروا انفسهم و وثقوا بصدق موعود الله لهم .

واجعل لذوى الحاجات منك قسما، تفرغ لهم فيه شخصك ، و تجلس لهم مجلسا عاما فتتواضع فيه لله الذى خلقك و تقعد عنه م جندك و اعوانك من احراسك و شرطك حتى يكلمك متكلمهم غير متتبع فانى سمعت رسول الله ﷺ يقول فى غير موطنن تقدس امة لا يؤخذ للضعيف فيها حقه من القوى غير متتبعتم احتمل الخرق منهم والعى و نح عنه م الضيق والانف ، يبسط الله عليك بذلك اكناف ، رحمته ، و يوجب لك ثواب طاعته و اعط ما اعطيت هنيئا و امنع فى اجمال و اعدارا!

ثم امور من امورك لا بد لك من مباشرتها: منها اجابة عمالك بما يعيا عنه كتابك و منها اصدار حاجات الناس يوم ورودها عليك بما تخرج به صدور اعوانك و امض لكل يوم عمله فان لكل يوم ما فيه .

واجعل لنفسك فيما بينك و بين الله افضل تلك المواقيت و اجزل تلك الاقسام ، و ان كانت كلها لله اذا صلحت فيها النية و سلمت منه الرعية .

وليكن فى خاصة ما تخلص به لله دينك : اقامة فرائضه التى هى له خاصة فاعط الله من بدنك فى ليلك و نهارك ، ووف ما تقربت به الى الله من ذلك كاملا غير مثلوم و لامنقوص ، بالغا من بدنك ما بلغ . و اذا قمت فى صلاتك للناس ، فلا تكون منفرا و لامضيعا فان فى الناس من به العلة و له الحاجة و قد ساءلت رسول الله ﷺ حين وجهنى الى اليمن كيف اصلى بهم ؟ فقال : صلى بهم كصلاة اضعفهم و كن بالمؤمنين رحيمًا.

و اما بعد، فلا تطولن احتجابك عن رعيتك فان احتجاب الولاية عن الرعية شعبة من الضيق و قلة علم بالامور؛ و الاحتجاب منهم يقطع عنه م علم ما

احتجبوا دونه ، فيصغر عندهم الكبير، و يعظم الصغير، و يقبح الحسن ، و يحسن القبيح ، و يشاب الحق بالباطل و انما الوالى بشر لا يعرف ما توارى ، عنه الناس به من الامور، و ليست على الحق سمات تعرف بها ضروب الصدق من الكذب و انما انت احد رجلين : اما امرؤ سخت نفسك بالبذل فى الحق ، ففيما احتجاج من واجب حق تعطيه ، او فعل كريم تشديه ! ا مبتلى بالمنع ، فما اسرع كف الناس عن مساءلتك اذا ايسوا من بذلك ! مع ان اكثر حاجات الناس اليك مما لامؤ ونة فيه عليك ، من شكاة مظلمة او طلب انصاف فى معاملة .

ثم ان للوالى خاصة وبطانة فيهم استثثار و تطاول ، و قلة انصاف فى معاملة فاحسم مادة اولئك بقطع اسباب تلك الاحوال .

ولا تقطعن لاحد من حاشيتك و حامتك قطيعة ولا يطمعن منك فى اعتقاد عقده ، تضر بمن يليها من الناس ، فى شرب او عمل مشترك يحملون مؤ ونته على غيرهم فيكون منها ذلك لهم دونك و عيبه عليك فى الدنيا و الاخرة . و الزم الحق من لزمه من القريب و البعيد، و كن فى ذلك صابرا محتسبا واقعا ذلك من قرابتك و خاصتك حيث وقع ، وابتغ عاقبته بما يثقل عليك منه فان مغبة ذلك محمودة .

و ان ظنت الرعية بك حيفا فاصحر لهم بعذرک و اعدل عنك ظنونهم باصحارك فان فى ذلك رياضة منك لنفسك و رفقا برعيتك و اعدارا تبلغ به حاجتك من تقويمهم على الحق .

ولا تدفعن صلحا دعاك اليه عدوك و لله فيه رضا، فان فى الصلح دعة لجنودك وراحة من همومك و امنا لبلادك ولكن الحذر كل الحذر من عدوك بعد صلحه ، فان العدو ربما قارب ليتغفل فخذ بالحزم ، و اتهم فى ذلك حسن الظن و ان عقدت بينك و بين عدوك عقدة او البسته ، منك ذمة فحط عهدك

بالوفاء و ارع ذمتك بالامانة و اجعل نفسك جنة دون ما اعطيت فانه ليس من فرائض الله شىء الناس اشد عليه اجتماعا، مع تفرق اهوائهم و تشتت آرائهم من تعظيم ، الوفاء بالعهود؛ و قدلزم ذلك المشركون ، فيما بينهم دون المسلمين ، لما استوبلوا من عواقب الغدر؛ فلا تغدرون بذمتك ولا تخيسن بعهدك ولا تختلن عدوك ، فانه لا يجترى على الله الا جاهل شقى و قد جعل الله عهده و ذمته امنا، افضاه بين العباد برحمته و حرىما يسكنون الى منعه و يستفيضون الى جواره ، فلا ادغال ولا مدالسة ولا خداع فيه ، و لا تعقد عقدا تجوز فيه العلل ، و لا تعولن على لحن قول بعد التاءكيد و الثقة ولا يدعونك ضيق امر، لزمك فيه عهد الله الى طلب انفساخه بغير الحق ، فان صبرك على ضيق امر ترجوا انفراجه و فضل عاقبته خير من غدر تخاف تبعته و ان تحيط بك من الله فيه طلبه لا تسقبل (تستقبل) فيها دنياك و لا آخرتك .

اياك و الدماء، و سفكها بغير حلها، فانه ليس شىء ادنى لنقمة و لاعظم لتبعة و للاحرى بزوال نعمة ، و انقطاع مدة ، من سفك الدماء بغير حقها و الله سبحانه متبديء بالحكم بين العباد، فيما تسافكوا من الدماء يوم القيامة ؛ فلا تقوين سلطانك بسفك دم حرام فان ذلك مما يضعه و يوهنه بل يزيله ، و ينقله ، و لاعذر لك عندالله و لاعندى فى قتل العمد لان فيه قود البدن و ان ابتليت بخطا و افراط عليك سوطك او سيفك او يدك بالعقوبة ؛ فان فى الوكزة فما فوقها مقتلة فلا تطمحن بك نخوة سلطانك عن ان تؤدى الى اولياء المقتول حقهم .

و اياك و الاعجاب بنفسك و الثقة بما يعجبك منها و حب الاطراء فان ذلك من اوثق فرص الشيطان فى نفسه ليمحق ما يكون من احسان لمحسنين .

و اياك و المن على رعيتك باحسانك او التزيد فيما كان من فعلك او ان تعدهم فتنيع موعدك بخلفك فان المن يبطل الاحسان و التزيد يذهب بنور الحق

و الخلف يوجب المقت عند الله و الناس قال الله تعالى (كبر مقتا عند الله ان تقولوا مالا تفعلون).

و اياك و العجلة بالامور قبل اوانها، او التسقط فيها عند امكانها او اللجاجة فيها اذا تنكرت او الوهن عنه ا اذا استوضحت . فضع كل امر موضعه و اوقع كل امر موقعه .

و اياك و الاستئثار بما الناس فيه اسوة و التغابي عما تعنى به مما قد وضع للعيون فانه ماء خوذ منك لغيرك ، و عما قليل تنكشف عنك اغطية الامور و ينتصف منك للمظلوم املك حمية انفك و سورة حدك ، و سطوة يدك ، و غرب لسانك ، و احترس من كل ذلك بكف البادرة و تاءخير السطوة حتى يسكن غضبك ، فتملك الاختيار، و لن تحكم ذلك من نفسك حتى تكثر همومك بذكر المعاد الى ربك .

و الواجب عليك ان تتذكر ما مضى لمن تقدمك من حكومة عادلة او سنة فاضلة او اثر عن نبينا ﷺ او فريضة في كتاب الله ، فتقتدى بما شاهدت مما عملنا به فيها، وتجتهد لنسلك في اتباع ما عهدت اليك فى عهدى هذا و استوثقت به من الحجة لنفسى عليك ، لكيلا تكون لك علة عند تسرع نفسك الى هواها.

و انا اساءل الله بسعة رحمته ، وعظيم قدرته ، على اعطاء كل رغبة ان يوفقنى و اياك لما فيه رضاه من الاقامة على العذر الواضح اليه و الى خلقه ، مع حسن الثناء فى العباد، و جميل الاثر فى البلاد و تمام النعمة و تضييع الكرامة و ان يختم لى و لك بالسعادة و الشهادة (انا اليه راجعون) و السلام على رسول الله - ﷺ - الطيبين الطاهرين ، و سلم تسليما كثيرا، و السلام .

53 - عهدنامه ای از اوست که برای مالک اشتر نخعی رضی الله عنه نوشت
(درسال 39 هجری)

به هنگامی که او را حاکم مصر و توابع آن نمود، زمانی که کار برحاکم مصر محمد بن ابی بکر آشفته شده بود. این عهدنامه طولانی ترین عهدنامه ای است که امام نوشته است و بیش از همه در بردارنده خوبی ها است. به نام خداوند بخشنده مهربان

این فرمانی است که بنده خدا علی امیرمؤمنان در پیمان خود به مالک بن حارث اشتر ابلاغ کرد، در زمانی که او را حاکم مصر نمود، تا مالیاتش را گرد آورد، و با دشمنش جهاد کرد و کار مردمش را به صلاح آورد، و شهرهایش را آباد سازد.

ضرورت خودسازی

او را فرمان میدهد به تقوای الهی، و مقدم داشتن طاعت خدا بر هر کاری و پیروی از آن چه خداوند در کتاب خود بدان فرمان داده از واجبات و سنت های خود، که کسی جز به پیروی از آنها به سعادت نرسد، و جز با انکار و ضایع کردن آن به شقاوت نیفتد. و باید که خدای سبحان را با دل و دست و زبان یاری نماید، زیرا خداوند - جل اسمه - یاری هر کس که یاریش کند، و عزت هر کس را که او را عزیز بدارد خود بر عهده گرفته است.

او را فرمان می دهد که نفس خود را هنگام (هیجان) شهوت ها درهم شکند، و آن را از طغیان ها باز دارد، زیرا نفس، آدمی را سخت به بدی می خواند مگر آنکه خداوند رحم کند.

اخلاق رهبری

آگاه باش ، ای مالک ، که تو را به شهرهایی فرستادم که پیش از تو حاکمانی در آن به عدالت و ستم فرمانروایی کردند، مردم در کارهایت می نگرند، همانگونه که تو خود در کارهای حاکمان پیش از خویش می نگریسته ای ، و آنچه تو در حق آنان می گفتی ، درباره تو خواهند گفت . و نیکوکاران را از آن چه خداوند درباره ایشان بر زبان مردم جاری می کند، توان شناخت . پس باید دوست داشتنی ترین اندوخته ها در نزد تو عمل نیکو باشد. بنابراین ، زمام هوا و هوست را به دست گیر، و بر نفس خود در آنچه برای تو حلال نیست ، بخل بورز، که بخل ورزیدن ، بر خود همان انصاف دادن از خود است در آنچه دوست دارد یا نمی پسندد. مهربانی و محبت ورزیدن و لطف به رعیت را پوشش دل خود قرار ده ، و با آن چنان حیوان درنده مباش که خورد نشان را غنیمت شماری . زیرا رعیت دو دسته اند: یا برادر ایمانی تو هستند، و یا نظیر تو در آفرینش ، لغزشها از آنان سر میزند، و خطاها بر آنان روی می آورد، و گناهیانی به عمد یا اشتباه مرتکب می شوند. پس همان گونه که دوست داری خداوند بخشش و چشم پوشی اش را ارزانیت کند، تو نیز بر مردم ببخش و خطاهایش را نادیده بگیر، زیرا تو بالاتر از آنان هستی ، و آن که تو را حاکم مصر کرده بالاتر از توست ، و خداوند بالاتر از کسی است که تو را حاکم مصر کرده است . خداوند کفایت امور رعیت را از تو خواسته ، و به وسیله آنان تو را در عرصه آزمایش نهاده .

ای مالک خود را برای جنگ با خدا مهیا ساز که کیفر او را تحمل نتوانی کرد، و از بخشش و رحمتش بی نیاز نخواهی بود. از بخشودن گناه کسی

پشیمان مشو، و بر مجازات کسی شادی مکن، هرگز به خشمی که راه گریز از آن هست، مشتاب. فریاد مزنی که من امیر شما هستم، فرمان میدهم و باید اطاعت شوم، که این کار دلت را تباه و دینت را سست و دگرگونی نعمت‌ها را نزدیک می‌سازد هر گاه سلطه و قدرتی که داری در تو نخوت یا تکبری پدید آورد، به عظمت سلطنت خداوند که بالاتر از توست بنگر و قدرتش بر تو را ببین که تو آن اندازه بر خودت قدرت نداری این توجه آتش غرورت را فرو می‌نشاند، و تندی تو را فروکش می‌سازد، و خرد از دست رفته ات را به تو باز می‌گرداند.

پرهیز از غرور و خودپسندی

پرهیز از این که خود را در عظمت با خداوند برابر داری، و در جبروت خود را شبیه او سازی، زیرا خداوند هر جباری را خوار و هر متکبری را بیمقدار می‌کند.

مالک، میان خدا و مردم از یک سو، و خود و خویشان نزدیکت و هر کس از رعیت که دوستش داری از سوی دیگر، انصاف را رعایت نمای، که اگر انصاف نورزی ستم کرده ای و هر که به بندگان خدا ستم کند خدا به جای بندگانش دشمن اوست و هر که خداوند دشمن او باشد عذرش را بال نماید، چنین کسی به جنگ با خدا برخاسته مگر آنکه از ستم دست بردارد و یا توبه نماید هیچ چیز مانند ستمکاری نعمت خدا را دگرگون نسازد، و کیفر او را سرعت نبخشد، زیرا خداوند دعای ستمدیدگان را می‌شنود، و در کمین ستمکاران است.

مردم گرایی ، حق گرایی

باید محبوبترین کارها نزد تو کاری باشد که به حق نزدیکتر، و در عدالت فراگیرتر، و خشنودی مردم را شامل تر باشد، زیرا خشم توده های مردم خشنودی خواص را از بین می برد، و خشم خواص در صورت خشنود بودن توده های مردم ، اهمیتی ندارد.

خواص کسانی هستند که در دوران رفاه از همه پر خرج ترند، و هنگام سختی کمتر از همه یاری دهند، بیش از همه انصاف بیزارند، و در خواسته هایشان اصرار می ورزند، هنگام بخشش از همه کم سپاس تر، و هنگام نبخشیدن ، از همه عذر ناپذیرترند، و در رویدادهای بزرگ و روزگار از همه بی صبرترند. اما ستون دین ، و جمعیت مسلمانان و ساز و برگ در برابر دشمنان ، توده های مردمند. پس باید توجه و تمایلت به آنان باشد.

ضرورت رازداری

باید دورترین رعیت از حریم تو، و مبعوض ترینشان در نزد تو کسی باشد که بیش از دیگران عیبجویی مردم است ، زیرا مردم را عیب هایی است که حاکم در پوشاندن آنها از همه سزاوارتر است . پس آنچه را که بر تو پوشیده است آشکار مساز، زیرا وظیفه ، تو فقط پاک کردن عیوبی است که بر تو ظاهر گشته ؛ و خداوند نسبت به آنچه از تو پنهان مانده است داوری خواهد کرد پس تا می توانی عیوب مردم را بپوشان ، تا خداوند آنچه را تو دوست داری بر مردم پوشیده باشد، بیوشاند. گره هر کینه ای را (که از مردم به دل داری) بگشای ، و رشته هر انتقام را از خود قطع کن ، و از هر چه برایت روشن نیست چشم بپوش

، در تصدیق سخن چنین شتاب مکن ، زیرا سخن چنین خائن است هرچند خود را به خیرخواهان شبیه سازد.

جایگاه صحیح مشورت

هرگز با بخیل مشورت مکن ، که تو را از بخشش بازدارد، و وعده فقر به تو دهد. و نیز با ترسو که تو را به سستی کشاند، و نیز با طمعکار که آزمندی در ستم را در نظرت زیبا سازد بخل ترس و حرص غرایز گوناگونی هستند که بدگمانی به خدا آنها را در آدمی فراهم می آورد.

بدترین وزیران تو کسی است که پیش از تو وزیر اشرار بوده ، و کسی که در گناهانشان شرکت داشته است ، پس هرگز چنین کسانی را محرم راز خود قرار مده ، زیرا اینان یاوران گناهکاران ، و برادران ستمکارانند و تو می دانی جانشینانی بهتر از آن بیابی که در راءى و کاردانی مانند آن ها باشند و بار گناهان آنان را بر دوش نداشت باشند، از کسانی که ظالمی را در ستمکاری و گناهکاری را در گناهش یاری نرسانده اند. رنج و خرج چنین کسانی برای تو کمتر و یاریشان به تو بهتر، و مهربانیشان ، بر تو بیشتر و التفاتشان با بیگانه کمتر است اینان را از خاصان و نزدیکان خود در خلوت ها و مجلس هایت قرار ده باید برگزیده تو کسی باشد که از همه به گفتن سخن تلخ حق گویاتر است و در اموری که در اثر هوای نفس از تو سر می زند و خداوند بر اولیائش نیم پسند کمتر یاریت دهد، در هر کجا که باشد.

اصول روابط اجتماعی رهبران

به پارسایان و راستگویان پیوند، و آنان را چنان پیروان که تو را فراوان نستایند، و به کاری که نکرده ای بیهوده شادمانت نسازند، زیرا ستایش فراوان کبر و نخوت پدید آورد، و آدمی را به سرکشی کشاند.

نیکوکار و بدکار نزد، تو در منزلت برابر نباشد، که این امر نیکوکار را به نیکوکاری بی میل سازد، و بدکاران را به بدکاری تشویق نماید. با هر یک همان کن که خود را بدان ملتزم کرده است .

بدان که هیچ چیز به اندازه نیکی والی به رعیت ، و کاستن از بار رنج آنان ، و اجبار نکردنشان به کاری که بر عهده آنان نیست ، سبب حسن ظن والی به رعیت نمی شود. باید چنان رفتار کنی که خوش گمانی رعیت را برایت فراهم آورد، زیرا این خوش گمانی رنج بسیاری را از تو برمیدارد. شایسته ترین فرد به خوش گمانی تو کسی است که از نیکی و احسان تو برخوردار بوده (یا: از عهده آزمایش تو به خوبی برآمده)، و سزاوارترین فرد بد گمانیت کسی است که از تو به او بدی رسیده است (یا: از عهده آزمایش تو برنیامده باشد).

سنت نیکویی را که بزرگان این امت به آن عمل کرده ، و سبب الفت میان مردم گشته ، و امور رعیت بر پایه آن سامان یافته ، مشکن ، سنتی را پدید میاور که حتی به یکی از سنت های نیکو را بنیان گذارده ، و گناه آن بر تو باشد که آن ها را شکسته ای .

برای استوار ساختن آن چه امور شهرت هایت را به سامان آورد، و بر پا داشتن نظام های نیکویی که مردم پیش از تو برپا داشته بودند، با دانشمندان فراوان گفت و گو کن ، و با فرزندگان سخن بسیار بگو.

شناخت اقشار گوناگون مردم

بدان که مردم جامعه را گروه های گوناگونی تشکیل می دهند، که کارشان جز به یکدیگر سامان نیابد، و برخی از برخی دیگر تو را بی نیاز، نسازد. یک دسته سپاهیان حضرت حق اند، یک دسته دبیران خاص یا عام اند، یک دسته قاضیان عدل گسترند، یک دسته کارگزاران انصاف و مدارایند، یک دسته اهل جزیه و اهل خراج از ذمیان ، و مسلمانان هستند یک دسته بازرگانان و صنعتگران اند و گروه دیگر طبقه فرودین از نیازمندان و مستمندان اند. برای هر یک از اینان خداوند سهمی معین داشته ، و در کتاب خود یا سنت پیامبرش ﷺ برای آن میزانی قرار داده و دستوری داده که در نزد ما محفوظ است .

سپاهیان به اذن خداوند دژهای مردم ، زینت حاکمان مایه عزت دین ، و سبب امنیت راه هایند،

و رعیت جز به آنها برپای نماند. و کار سپاهیان سامان نیابد مگر با مالیاتی که خداوند برای آنان قرار داده ، مالیاتی که با آن در پیکار با دشمن نیرومند شوند و برای اصلاح امور خود به آن اعتماد کنند، و نیازهایشان را برآورد. و کار این دو گروه (سپاهیان و مالیات دهندگان) قوام نیابد مگر با گروه سوم که همان قاضیان و کارگزاران و دبیران حسابگراند، که قراردادهای و پیمان ها را می بندند، و آنچه به سود مردم استفرام می کنند، و در کارهای خصوصی و عمومی بر آنها اعتماد می شود. کار اینان نیز قوام نیابد مگر با بازرگانان ، و صنعتگران ، که برای تهیه وسایل زندگی می کوشند. و آن کالاها را در بازارها در معرض فروش می گذرانند، و باکارهایی که دیگران نمی توانند، انجام دهند امور رعیت را سامان می دهند. سپس طبقه فرودین از نیازمندان و مستمندان است که احسان و یاری دادن آنان شایسته است ؛ قانون خدا برای هر یک از این گروه ها

گشایشی نهاده ، و هر یک از آنها به اندازه ای که امورشان سامان یابد بر والی حقی دارند، و والی از عهده ، آنچه خداوند بر او لازم ، ساخته برنیاید جز با تلاش کردن و یاری خواستن از خداوند و مهیا ساختن خویش برای اجرای حق، و استقامت بر آن ، چه در کارهای آسان و چه در کارهای دشوار.

نظامیان

آنگاه از میان سپاهیان آن کس را که در نظرت نیک اندیش ترین آنها به خدا و پیغمبر و پیشوایت است و از همه پاکدامن تر، و بردبارتر است برای فرماندهی لشکرت برگزین از کسانی که دیر به خشم آیند، با پوزش خواستن از ایشان آرامش یابند، به ناتوانان مهربانی کنند، و بر زور مداران ، سخت گیرند، و خشونت آنان را برنی نگیزد و ناتوانی زمین بگيرشان نسازد.

با مردم آبرومند، شریف و اهل دودمان های شایسته و خوش سابقه بیویند. آنگاه با مردمان دلاور، شجاع ، بخشنده و جوانمرد ارتباط برقرار ساز، که اینان جامع بزرگواری و شاخه هایی از نیکویی هستند. سپس از آنان همچون پدر و مادری که از احوال فرزندشان پرسند، دلجویی کن . چیزی را که سبب نیرومندی آنان شود بزرگ مشمار و لطفی که در حق ایشان بر عهده گرفته ای کوچک ندان هر چند کوچک باشد، زیرا آن لطف موجب شود که در حقت خیرخواهی کنند، و به تو خوش گمان کردند. از رسیدگی به امور ناچیز آنان به امید رسیدگی به کارهای بزرگشان غافل مشو، زیرا الطاف کوچک تو خود جایگاهی دارد که از آن بهره مند می شوند، همان گونه که کارهای بزرگتر نیز جایگاهی دارد که از آن بی نیاز نباشند.

باید برگزیده ترین سران سپاهت نزد تو کسی باشد که به لشگریانت کمک و یاری دهد، و از دارایی خود چندان به آنان عطا کند که هزینه آنان و خانواده هایی که از خود برجای گذاشته اند (=و به ماءموریت رفته اند) کفایت کند، تا در جهاد با دشمن تنها یک اندیشه در سر داشته باشند، چرا که عنایت تو به آنان دلهای آنان را به تو متمایل می سازد. برترین چیزی که مایه چشم روشنی حاکمان می شود برپایی عدالت در شهرها، و ظهور محبت مردم جامعه است. و محبت مردم ظاهر نگردد مگر به سلامت دل آنان (و ذهنیتشان نسبت به زمامداران) و خیرخواهی مردم فراهم نگردد مگر آنگاه که بامیل خود گرد زمامداران جمع شوند (از ایشان حمایت کنند)، و دوام حکومت آنان را بر خودسنگین شمارند، و در انتظار تمام شدن عمر حکومتشان نباشند، پس آرزوهای سران سپاه را برآور، پی در پی ثنایشان گو، و رنج و تلاش کسانی را که کوشیده اند، بر زبان آور، زیرا فراوان سخن گفتن از کارهای نیکشان دلاور مرد را به هیجان می آورد و از کارمندگان را به تلاش تشویق می کند، اگر خدا بخواهد.

سپس تلاش و کوشش هر یک را نیک بشناس، تا زحمت یکی را به حساب دیگری نگذارد، و در پرداخت مزد تلاش او در بالاترین مرتبه آن کوتاهی نکن. مقام برتر کسی سبب نشود که کار کوچک او را بزرگ شماری، و رتبه حقیر کسی سبب نشود که کار بزرگش را کوچک به حساب آوری.

در هر کار بزرگی که بر تو دشوار آید، و اموری که برایت ابهام انگیز باشد، به خدا و رسولش رجوع کن، که خداوند به مردمی که هدایت آنان را دوست می داشت فرمود: ای کسانی که ایمان آورده اید خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولی الامر از خودتان را اطاعت کنید و اگر درباره چیزی نزاع داشتید آن را به

خدا و رسولش بازگردانید(نساء 59) باز گرداندن به خدا همان تمسک به کتاب محکم اوست ، و بازگرداندن به رسول همان تمسک به سنت اوست که مسلمان را گرد می آورد و پراکنده نمی سازد.

قضات

آنگاه برای قضاوت میان مردم برترین شخص نزد خود را برگزین ، کسی که در تنگنای امور قرار نگیرد، مدعیان پرونده او را به لجاجت نیندازد، در لغزش اصرار نورزد، وقتی حق را شناخت در بازگشت به آن در نماند، نفسش به آزمندی تمایل نیابد، به اندک فهم بی آنکه به عمق آن برسد اکتفا نکند در مواجهه با شبهات از همه محتاط تر باشد، بیش از همه به دلیل تکیه کند کم از همه از آمد و شد متخاصمان ملول گردد، بیش از همه در کشف واقعیات شکیبایی ورزد هنگام روشن شدن حکم قاطع تر از همه باشد، کسی که ستایش و تمجید دیگران او را گرفتار نخوت و خودبینی اش نسازد، و تمجید دیگران او را به یکی از طرفین دعوا متمایل نکند، و چنین کسانی اندک اند. سپس کارهای قضایی او را به دقت زیر نظر بگیر، و در بذل مال به او گشاده دست باش چندان که نیازش را برآورده سازد، و احتیاجش به مردم نیفتد. مقام او را نزد خود چنان بالا ببر که نزدیکانت درباره او طمع نورزند، و در نزد تو از آسیب مردم در امان بماند.

در انتخاب قاضی بسیار دقیق باش که این دین اسیر دست اشرار بود و در آن از روی هوا و هوس کار کرده اند، و آن را وسیله دنیاطلبی ساخته اند.

کارگزینی دولتی

آنگاه در امور کارگزاران خود بنگر، آنان را با آزمایش (و به تحقیق در صلاحیت) به کار گمار نه از روی میل خود و بی مشورت با دیگران ، زیرا پیروی از هوا و خود رایی مجموعه ای از شاخه های ستم و خیانت هستند. کارگزارانت را از میان گروهی برگزین که اهل تجربه اند، و حیا دارند، از خاندانهای صالح ، و آنان که در اسلام پیش قدم ترند زیرا اخلاق اینان بزرگوارانه تر، و آبرویشان محفوظ تر و طمعشان کمتر و در ارزیابی سرانجام کارها ژرف اندیش ترند. سپس ارزاق آنان را بیفزای ، که این کار سبب نیرومندی می سازد و اگر از فرمانت سرپیچیده و یا در امانت خیانت ورزند بر ایشان حجت است . آنگاه کارهایشان را بررسی کن و جاسوسانی راستگو و وفادار بر آنان بگمار، زیرا مراقبت نهایی تو از کارهای آنان سبب امانتداری و مدارای ایشان با مردم است . معاونان خویش را با دقت زیر نظر بگیر، اگر یکی از آنان دست به خیانت گشود و جاسوسان تو به اتفاق آن را گزارش کردند برای اثبات آن جرم کافی است و نیازی به شاهد دیگر نیست ، او را تنبیه بدنی کن ، و آنچه را به دست آورده از او بگیر، و به ذلت و خواری درآور، و نشان خیانت بر او بگذار؛ و طوق ننگ برگردنش بیاویز.

مالیات دهندگان

برنامه مالیات را به گونه ای رسیدگی کن که به صلاح مالیات دهندگان باشد، زیرا بهبودی و صلاح دیگران در صلاح مالیات و مالیات دهندگان است ، و کار دیگران سامان نیابد مگر آن که مالیات دهندگان سامان پذیرد چرا که همه مردم جیره خوار مالیات و مالیات دهندگان هستند. اما باید بیش از آن که درباره جمع مالیات می اندیشی ، در فکر آبادی زمین باشی ، زیرا مالیات جز از طریق

آبادی زمین به دست نیاید، و هر کس بدون آباد کردن، زمین مالیات طلب کند، شهرها را ویران و بندگان را هلاک سازد و حکومتش جز اندک زمانی پایدار نماند. هرگاه مالیات پردازان از سنگینی مالیات نزد، تو شکایت آورند، یا از آفت محصول یا خشک شدن چشمه ها یا کمی باران، یا دگرگون شدن زمین در اثر آب گرفتگی یا بی آبی نزد تو گلایه کنند، از مالیات آنان بکاه آن اندازه که امیدداری وضع آنان را بهبود بخشد و کاستن از مالیات بر تو سنگین نیاید، زیرا که این اندوخته ای است که آن را با آباد کردن شهرهایت و آراستن حکومتت به، تو باز می گردانند افزون بر آن که ستایش ایشان را به خود جلب کرده ای، و شادمان گشته ای که عدالت را میانشان گسترانده ای در حالی که تکیه بر فزونی نیروی آنان خواهی داشت به سبب آنچه نزدشان ذخیره کرده ای از آسوده کردن خاطر آنان، و جلب اطمینان ایشان که به عدالت و مهربانیت خو گرفته اند. چه بسا از این پس مشکلاتی پیش آید که اگر رفع آن را بر عهده آنان گذاری با خوشدلی بپذیرند، زیرا بر مملکت آباد آنچه را بار کنی می تواند از عهده اش برآید، و عامل ویرانی سرزمین تنگدستی مردم آن است و مردم زمانی تنگدست شوند که تمام هم حاکمان گرد آوردن مال باشد و به ماندن خود بر سر کار بدگمان باشند، و از عبرتها کمتر سود برند.

دبیران و منشیان

آنگاه در حال دبیران حکومت نیک بنگر، و بهترینشان را بر کارهایت بگمار و نامه هایی را که در آن تدبیرها و اسرار حکومتی است به کسی بسپار که بیش از دیگران خوبی های اخلاق را در خود گرد آورده است، کسی که پست و مقام سرمستش نسازد، و مقام و موقعیتش او را جرات نبخشد که در حضور

دیگران با تو مخالفت نمایند، و غفلت از او سبب نشود که در رساندن نامه های کارگزارانت به تو، و گرفتن پاسخ های درست آن نامه ها از تو کوتاهی ورزد و در آنچه برایت دریافت می کند و یا از جانب تو اعطا می کند، سهل انگاری نماید، و قراردادی را که به سود تو است محکم نکند، و پیمانی را که بر زیان توست نتواند بر هم زند، و اندازه خویش را در امور نداند، که هر کس اندازه خویش را نداند به اندازه دیگران، نادان تر باشد در برگزیدن دبیران به فراست و اعتماد و حسن ظن خود تکیه مکن، زیرا مردان با ظاهر آرایبی و خوش خدمتی نظر حاکمان را به خود جلب می کنند، اما در پس این ظاهر نیکو و خوش خدمتی خبری از خیرخواهی و امانتداری نیست دبیران را به کارهایی که برای حاکمان پیش از تو بر عهده داشته اند بیازمای، و از میانشان به کسی روی آور که در میان مردم اثری نیکوتر نهاده، و در امانت داری شناخته شده تر است که این کار نشانه خیرخواهی تو برای خدا و برای مردمی است که ولایت آنها را بر عهده گرفته ای بر سر هر یک از کارهایت رئیسی از ایشان بگمار، کسی که بزرگی کار ناتوانش نسازد، و بسیاری کارها پریشان خاطرش نکند. اگر در دبیرانت ایرادی باشد و تو از آن غافل باشی، تو مسئول آن خواهی بود.

بازرگانان و صاحبان صنایع

سپس سفارش به نیکی در حق بازرگانان، و صنعتگران را پذیرا باش، و در حق آنان به کارگزارانت به نیکی سفارش کن، چه آنان که در یکجا مقیم اند و چه آنان که با سرمایه خود از این سو به آن سو روند، و چه آنان که با دسترنج خود چیزی فراهم آورند، زیرا آنان مایه های منافع اند، و اسباب آسایش جامعه را پدید آورند، و سودها را از سرزمینهای دوردست در خشکی و دریا،

زمین هموار و ناهموار، از مناطقی که مردم در آنجا گرد نیابند و جرات رفتن به آنجا را ندارند و به سوی مملکت ، تو می آورند. این گروه مردمی آرام اند، که از فتنه گریشان بیم نیست ، و اهل آشتی اند که ترسی از آسیب رسانی شان نیست ، امور آنان را بررسی کن ، چه کسانی که در حضور تو هستند، و چه آنان که در گوشه و کنار شهرهایند. با وجود این بدان بسیاری از آنان مردمی تنگ نظر، و سخت بخلی اند، احتکار می کنند، و به دلخواه خود بر کالای مردم قیمت می گذارند، و با این کار به عموم مردم زیان می رسانند، و مایه ننگ و عیب والیان می گردد. پس از احتکار باز دار، که رسول خدا از آن منع فرمود. خرید و فروش باید آسان و بر اساس قوانین عادلانه باشد، و با قیمتهایی صورت پذیرد که به فروشند یا خریدار آسیب نرسد. پس از منع از احتکار اگر کسی دست به احتکار زد عقوبت و مجازاتش کن ولی در مجازاتش زیاده روی مکن .

محرومان و مستضعفان

سپس خدا را خدا را در نظر بگیرد در حق طبقه پایین جامعه ، آنان که بیچاره اند، از مساکین ، نیازمندان ، بینوایان ، و زمین گیران . در میان اینان برخی اظهار نیاز کنند و برخی دست نیاز به سوی دیگران نگشایند، حقوقی را که خداوند از تو خواسته درباره ایشان نگاهداری ، حفظ نما. برای آن سهمی از بیت المال ، و سهمی از غلات اراضی خالصه اسلام در هر شهر را قرار ده . (و بدان) که دورترین آنان همان اندازه سهم دارد که نزدیکترین آنان از آن برخوردار است . و از تو خواسته شده که حق همه ایشان را رعایت کنی نشاط و سرخوشی تو را از توجه به آنان باز ندارد، زیرا پرداختن به کارهای مهم و بزرگ تو را از ضایع کردن امور کوچک آنان معذور نمی سازد. هرگز به امور

آنان بی اهتمام مباش و روی از آنان مگردان ، به کارهای ضعیفانی که دستشان به تو نمی رسد رسیدگی کن ، همان ها که در چشم ها خوارند، و مردم تحقیرشان می کنند. کسی را که بدو اعتماد داری و خداترس و فروتن است ، مأمور رسیدگی به امور ایشان قرار ده ، تا نیازها و مشکلات آنان را برایت گزارش دهد، آنگاه با آنان چنان رفتار کن که روز ملاقات خداوند معذور سربلند باشی ، زیرا در میان مردم این طبقه از همه نیازمندتر به انصاف و داوری هستند، و حقوق همه اقشار جامعه چنان ادا کن که نزد خداوند معذور و سربلند باشی . اداره امور یتیمان و سالخوردهگان را که بیچاره گشته اند و دست نیاز پیش کسی دراز نکنند، بر عهده بگیر. این کار بر حاکمان سنگین است ، و البته حق تمامش سنگین است اما خداوند گاهی آن را برای کسانی سبک می کند، آنان که جویای عاقبت نیک اند، پس خود را شکیبیا ساخته اند و به راست بودن آنچه خداوند وعده داده است اطمینان کرده اند.

بخشی از وقت خود را برای مراجعه نیازمندان قرار ده ، و در آن وقت خود را از هر کار دیگری فارغ گردان ، برای آنان مجلس عمومی قرار ده ، و در آن مجلس برای خدایی که تو را آفریده تواضع کن ، و سپاهیان ، و یاران خود از نگهبانان و محافظان را از این مجلس دور ساز، تا سخنگوی ایشان بدون بیم و هراس و بی محافظان را از این مجلس دور ساز، تا سخنگوی ایشان بدون بیم و هراس و بی لکنت زبان با تو سخن گوید، که من در موقعیت های گوناگون از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود: امتی که در آن حق ضعیف از قدرتمند بی هراس و لکنت زبان گرفته نشود به پاکی و قداست نخواهد رسید آنگاه درشتگویی یا نادرست سخن گفتن آنان را تحمل کن ، و بی حوصلگی و خود پسندی نسبت به آنان را از خود دور ساز، تا خداوند درهای رحمتش را به

رویت بگشاید، و پاداش طاعتش را بر تو واجب نماید آنچه عطا می کنی با
خوشرویی عطا کن ، و خودداری از کمک را با مهربانی و عذرخواهی همراه
ساز.

اخلاق اختصاصی رهبری

کارهایی هست که باید خودت به آن‌ها اقدام کنی ، از جمله پاسخ دادن به کارگزارانت ، در مواردی که دبیران تو نتواند پاسخگویان باشند. و نیز برآوردن نیازهایی از مردم که بر تو عرضه شده و دستیارانت از انجام آن دله‌ره دارند. کارهای هر روز را در همان روز به انجام رسان ، زیرا هر روز را کاری خاص است برای رابطه میان خود و خدا بهترین و بیشترین وقت‌ها را اختصاص ده ، هرچند اگر نیتت درست باشد و مردم از آن کارها به آسایش در همه وقت‌ها کارهایت برای خدا است .

باید در خصوص آن‌چه به وسیله آن دین خویش را برای خداوند خالص می‌سازی برپا داشتن واجبات الهی باشد که ویژه خداوند است . بنابراین ، در بخشی از شبانه روز تن خود را در کار طاعت خداوند بدار، و عبادتی را که موجب نزدیکی تو به خداوند گردد به نحو کامل و بدون نقصان و کاستی ، به جای آور، هرچند فرسودن جسم تو شود. هرگاه به جماعت نماز گزاردی نماز را چنان بخوان که نه موجب نفرت مردم از جماعت گردد، و نه نماز را تباه سازد زیرا در میان مردم هم بیمار هست و هم حاجتمند (که باید زودتر در پی کار خویش رود) هنگامی که رسول خدا ﷺ مرا به سوی یمن فرستاد از او پرسیدم که چگونه با مردم نماز بگذارم ؟ فرمود: با آنان همچون نماز ناتوانترینشان نماز بگذار، و به مؤمنان مهربان باش.

اما پس از این ، هرگز خود را برای مدتی طولانی از مردم پوشیده مدار که در پرده ماندن حاکم از مردم گونه‌ای بی‌حوصلگی است و سبب بی‌خبری از امور باشد. پنهان ماندن زمامداران از مردم موجب ناآگاهی زمامداران از اموری که بر آنان پوشیده است . می‌گردد و در نتیجه ، امر بزرگ در نظر آنان کوچک

، و کار کوچک در دیده ایشان بزرگ جلوه می کند، و نیکو زشت تو زشت نیکو می گردد و حق و باطل درهم می آمیزد. زمامدار انسانی است و آنچه را مردم از او مخفی بدارند، نخواهد دانست و حق نشانه هایی ندارد که به وسیله آن انواع راست از دروغ شناخته شود و تو یکی از دو تن هستی : یا انسانی هستی که در اجرای حق گشاده دست و بخشنده ای ، پس چرا باید در پرده شوی ، و حق واجبی را که باید ادا کنی ، و کار نیکی را که باید انجام دهی ، فروگذاری ؟ و یا انسانی گرفتار بخل هستی (و دستت در گشودن گره مشکلات باز نیست) که در این صورت وقتی مردم از عطای تو ناامید شوند دیری نباید که دست از مراجعه به تو بردارند، زیرا از بخشش تو نا امیدند با آن که بیشترین نیازهای مردم به تو چیزهایی است که برایت زحمت و رنجی ندارد از قبیل شکوه از ستمی ، یا درخواست عدالت در معامله ای می باشد.

اخلاق رهبری با خویشاوندان

سپس زمامدار را خواص و نزدیکانی است که خوی برتری طلبی دارند، خود را بر دیگران مقدم سازند، به اموال مردم دست اندازی، نمایند، و در معامله با مردم کمتر رعایت انصاف کنند موجبات این احوال را قطع کن و بدین وسیله ریشه این مردمان را برکن. به هیچ یک از اطرافیان و خویشانت زمینی از زمینهای مسلمانان واگذار مکن و نباید در تو طمع کنند که قراردادی به سود آنان منعقد سازی که سبب زیان همسایگان شود، خواه در آبیاری و یا در عمل مشترک دیگری، به گونه ای که هزینه آن را بر دیگران، تحمیل کنند که در این صورت سودش برای آن طمعکاران است و عیب و ننگش در دنیا و آخرت بر تو خواهد بود.

حق را برای هر کس که لازم باشد از نزدیک و دور، رعایت نما، و در این راه شکیبایی بورز، و پاداش خویش را به حساب خدا گذار، هرچند اجرای حق بر زیان خویشان و نزدیکانت باشد در این کار آنجا که بر تو سنگین و گران می آید، جویای عاقبتش باش که رعایت حق سرانجام خوشی دارد.

هرگاه مردم گمان به ستمکاری تو برند، آشکارا عذر خویش را بر آنان عرضه کن، و با بیان عذر خویش بدگمانی آنان را از خود بگردان، که با این کار خود را به عدالت پرورده ای و بر رعیت مهر ورزیده ای و با عذری که می آوری به خواسته ات که همان قرار دادن رعیت در مسیر حق است خواهی رسید.

روش برخورد با دشمن

هرگاه دشمنت تو را به صلح فراخواند و خشنودی خداوند در آن بود، از آن روی متاب زیرا صلح سبب آسودن سپاهیانست، و آسایش خاطر تو، و امنیت شهرهایت می شود. اما پس از صلح کاملاً از دشمن بر حذر باش، زیرا دشمن چه بسا نزدیکی کرده تا تو را غافلگیر سازد. پس راه احتیاط را در پیش گیر تو خوش گمانی به دشمن را متهم ساز. اگر با دشمنت پیمانی بستنی، یا او را در پوشش امان خویش درآوردی به پیمان خود وفادار بمان، و اگر در ذمه خویش او را امان دادی آن را نیک رعایت نما. خود را سپر تعهدات خویش قرار ده، زیرا مردم با همه هواهای گوناگون و اختلاف نظری که دارند، بر هیچ یک از واجبات الهی به اندازه بزرگ شمردن وفای به پیمان اتفاق نظر ندارند، مشرکان نیز جدا از مسلمانان وفای به عهد را بر خود لازم می دانند، زیرا که سرانجام ناخوش آیند پیمان شکنی را آزموده اند، پس در آنچه بر عهده گرفته ای خیانت مکن و پیمان خود را مشکن، و دشمنت را فریب مده، که جز نادان بدبخت بر خداوند دلیری و گستاخی نکند. خداوند عهد و پیمانش را امان قرار داده، و از روی رحمتش به بندگان رعایت آن را از ایشان خواسته، و آن را حریم امنی ساخته تا در استواری آن بیاسایند، و خود را در پناه آن درآورند. پس در عهد و پیمان خیانت و فریب و نیرنگ جایز نیست. پیمانی مبنی که (ابهامی در آن باشد و) راه تاءویل در آن باز باشد پس از عهد بستن و استوار کردن پیمان، (برای بر هم زدن آن) بر عبارتهای دو پهلو و ابهام انگیز تکیه مکن. نباید سختی و دشواری پیمانی که رعایت عهد الهی آن را بر، تو لازم کرده تو را خواهان فسخ آن به نحو نامشروع سازد، زیرا که شکیبایی تو بر سختی کاری که گشایش و عاقبت خوش آن امید بسته ای بهتر است از خیانتی که از مجازات آن بیمناک

هستی ، و از اینکه بازخواست خداوند تو را فراگیرد، به گونه ای که نه در دنیا و نه در آخرت بتوانی از آن طلب بخشش کنی .

هشدار از ریختن خون ناحق

از این که به ناحق خون کسی را بریزی پرهیز، زیرا هیچ چیز همچون به ناحق خونی را ریختن انتقام خدا را نزدیک نسازد، و کیفرش بزرگ نباشد و سبب زوال نعمت و پایان زمان حکومت نگردد. خداوند سبحان در روز قیامت پیش از هر چیز درباره خون های ریخته شده به داوری میان بندگان برخیزد. پس اقتدار خویش را با ریختن خون حرام تقویت مکن که این کار پایه های حکومت را ضعیف و سست می سازد بلکه آن را نابود کند و به دیگری منتقل نماید نه من در قتل عمد عذری نزد خداوند دارم و نه تو، چرا که کیفر آن کشتن قالت است اگر گرفتار قتل خطا شدی و تازیانه یا شمشیر و یا دستت در مجازات کردن کسی افراد کرد - زیرا ممکن است زدن یک مشت قوی و بالاتری سبب قتل شود - مبادا که کبر و نخوت حکومت تو موجب شود که حق صاحبان خون را به آنان نپردازی .

هشدار از خودپسندی

بیرهیز از خود پسندی ، و تکیه بر آنچه تو را به خودپسندی کشاند و دوستی ستایش و تمجید مردم از تو. زیرا این امور در نظر شیطان از مطمئن ترین فرصت ها است برای آنکه نیکی نیکوکاران را تباه سازد.

هشدار از منت گذاری

بیرهیز از این که احسان خود را بر مردم منت گذاری ، یا کرده خود را زیادتر از آنچه هست بدانی ، یا به مردم وعده ای دهی و برخلاف آن عمل نمایی زیرا منت نهادن احسان را تباه کند و زیاد شمردن کارهای خود نور حق را در دل خاموش سازد، و عمل نکردن به وعده خشم خدا و مردم را برانگیزد. خدای متعال فرموده : خداوند سخت خشمگین شود که چیزی بگوید و به جای نیاورد (صف / 3)

هشدار از شتابزدگی

بیرهیز از شتاب کردن در کار پیش از رسیدن زمانش ، و سهل انگاری ، در آن وقتی که انجامش ممکن شده ، و لجاجت و اصرار در آن هنگامی که ابهام انگیز باشد و سستی در آن زمانی که آشکار شده است . هر چیز را در جای خویش بنه و هر کار را در جایگاه مناسب خویش قرار بده .

هشدار از امتیاز خواهی

بیرهیز از آن که چیزی را که مردم در آن برابرند، به خود اختصاص دهی ، و از غفلت از چیزی که در خور توجه است و چشم همگان آن را می بیند، زیرا

آن چه را به خود اختصاص داده ای از تو می ستانند، و به دیگران می سپارند، و دیری نباید که پرده از کارهایت کنار رود، و داد ستمدیده را از تو بستانند. هنگام خشم خویشتن دار باش، و از شدت و تیزی خود بکاه، و قدرت دست و تندی زبانت را نگاه دار، و با خودداری از دشنام گویی به هنگام خشم و به، تاخیر انداختن قهر از این امور خود را در اما بدر، تا آتش فرو نشیند، و زمام اختیارت را به دست گیری. و این خویشتن داری را استوار نسازی مگر آنکه با یاد بازگشت به سوی پروردگارت خاطر خویش را مشغول بداری.

بر تو لازم است که سرگذشت زمامداران، پیش از خود را به یاد آوری، از حکومت عادلانه ای که داشته اند، یا سنت نیکویی که نهاده اند یا اثری از پیامبر (که پیروی نموده اند)، یا فریضه ای در کتاب خدا (که بدان عمل کرده اند) پس از آنچه ما عمل کردیم و تو شاهد آن بودی پیروی کن. و در عمل به آنچه در این عهدنامه برایت نوشتم و در اجرای آن از تو تعهد گرفتم و حجت خویش را بر تو تمام کردم، کوشا باش، تا آن هنگام که نفست بخواهد به سوی هوا و هوس بشتابد، عذری خواسته باشد.

من از خداوند می طلبم که به رحمت فرا گیرد و قدرت عظیمش در بر آوردن هر خواسته ای من و تو را توفیق دهد بر آنچه خشنودیش در آن است، از معذور بودن نزد خودش و مخلوقش همراه با آوازه نیک در میان بندگانش و نشانه های زیبا در شهرها و تمام نمودن نعمت، و فزونی کرامت، و زندگی من تو را با سعادت و شهادت به انجام رساند که ما به سوی او باز می گردیم، و سلام و درود بر فراوان بر رسول خدا و بر خاندان پاکیزه و پاش باشد و السلام.

54 - و من کتاب له عَلَيْهِ السَّلَامُ ابی طلحة و الزبیر (مع عمران بن الحصین الخزاعی)

ذکره ابو جعفر اسکافی فی کتابالمقامات فی مناقبامیرالمؤمنین علیہالسلاما
بعد فقد علمتما و ان کنتما، انی لم ارد الناس حتی ارادونی ، و لم اءبايعهم حتی
بايعونی . و انکما ممن ارادنی و بايعنی . و ان العامة لم تبایعنی لسلطان غالب
(غاصب) و لا لعرض حاضر، فان کنتما بايعتمانی طائین فارجعا وتوبا الی الله من
قريب ، و ان کنتما بايعتمانی کارهین ، فقد جعلتما لی علیکما السبیل باظهار کما
الطاعة و اسرار کما المعصية و لعمری ما کنتما باحق المهاجرین بالتقية و الکتمان
و ان دفعکما هذا الامر من قبل ان تدخلا فيه کان اوسع علیکما من خروجکما
منه بعد اقرارکما به .

و قد زعتما انی قتلت عثمان ، فبینی و بینکما من تخلف عنی و عنکما من
اهل المدينة ثم یلزم کل امری بقدر ما احتمل فارجعا ایها الشیخان عن راءیکما
فان الان اعظم امرکما العار، من قبل ان یجتمع العار و النار و السلام .

54 - نامه ای از اوست (در سال 36 هجری) به طلحه و زبیر

توسط عمر ابن حصین خزاعی

ابو جعفر اسکافی این نامه را در کتاب مقامات در مناقب امیرمؤمنان آورده
است .

پاسخ ادعای رهبران جمل

اما بعد شما دو نفر می دانید - هرچند پنهان می دارید - که من در پی مردم
نرفتم تا آنان به من روی آوردند و با آنان بیعت نکردم تا آنان من بیعت کردند.
و شما از کسانی بودید که به من روی آوردید و با من بیعت نمودید. عموم مردم
با من به سبب سلطه و چیرگی من و یا به خاطر مالی آماده بیعت نکردند. پس

اگر از شما روی میل با من بیعت کردید تا زود است باز گردید و به سوی خداوند توبه نمایید. و اگر با خشنودی بیعت کردید اطاعت خویش را بر من آشکار نموید و سرپیچی خود را از من پوشیده داشتید و با این کار راه بازخواست از خودتان را بر من گشودید. به جانم سوگند شما از دیگر مهاجران به تقیه و کتمان سزاوارتر نبودید. نپذیرفتن بیعت من پیش از آنکه در آن شرکت جوید، برای شما آسانتر بود از این که پس از شرکت جستن در آن خارج شوید.

پنداشتید که من عثمان را کشتم! میان من و شما از مردم مدینه کسانی هستند که با من بیعت نکرده و به شما نیز یاری نرسانیده اند. اینان داوری کنند تا هر کس به هر اندازه دخالت داشته، گناه را به گردن گیرد. ای دو پیرمرد از نظر خویش بازگردید، که اگر امروز بازگردید، بزرگترین چیز (که دامن گیرتان شود) ننگ است و فردا هم ننگ است و هم آتش دوزخ و السلام.

55 - و من کتاب له عَلَيْهِ السَّلَامُ الی معاویة

اما بعد فان الله سبحانه قد جعل الدنيا لما بعدها، و ابتلى فيها اهله ليعلم ايهم احسن عملا، و لسنا للدنيا خلقنا ولا بالسعي فيه امرنا، و انما وضعنا فيها لنتبلى بها و قد ابتلاني الله بك ابتلاك بي: فجعل احدنا حجة على الاخر، فعدوت على الدنيا بتاء وويل القرآن، فطلبتنى بما لم تجن يدى و لالسانى، و عصيته انت و اهل الشام، بي و الب عالمكم جاهلكم، وقائمكم قاعدكم؛ فاتق الله فى نفسك و نازع الشيطان قيادك، و اصرف الى الاخرة وجهك فهى طريقنا و طريقك و احذر ان يصيب الله منه بعاجل قارعة تمس الاصل و تقطع الدابر فانى اولى لك

بِاللّٰهِ الْيَتِيْمِ غَيْرِ فَاجِرَةٍ لِّئِنْ جَمَعْتَنِيْ وَاِيَّاكَ جَوَامِعَ الْاِقْدَارِ لَا اِزَالَ بِيَّاحْتِكِ (حتی
يُحْكِمُ اللّٰهُ بَيْنَنَا و هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِيْنَ) لِّلّٰهِ.

55 - نامه ای از اوست به معاویه (در سال 37 هجری پیش از
جنگ صفین)

اندرز به دشمن

اما بعد خداوند سبحان دنیا را برای جهان پس از آن قرار داد و مردم را در
آن می آزماید تا بداند کدامین آنان کردارش نیکوتر است . ما برای دنیا آفریده
نشده ایم ، و به کوشیدن در آن مأمور نگشته ایم بلکه ما را در دنیا نهاده اند، تا
به آن آزموده شویم . و خداوند مرا به وسیله تو و تو را به وسیله من آزموده و
هر یک از ما را حجت بر دیگری نهاده است تو با تاءویل قرآن در پی دنیا
دویده ای و از من خونی را طلب کرده ای که دست و زبانم به آن آلوده نگشته
است و تو و مردم شام مرا به آن متهم ساختید. دانای شما نادانان را و ایستاده
تان نشسته ها را (به جنگ با من) تحریک کرد از خدا بترس و مهار خویش را
از دست شیطان بیرون آور، روی خود را به سوی آخرت بگردان ، که این راه ،
راه راه ما را و راه توست . بترس از آن که خداوند به زودی بلایی به تو رساند
که بنیادت را برکند و نسلت را نابود سازد. من برایت به خدا سوگند می خورم
- سوگندی که آن را بر هم نمی زنم - که اگر دست تقدیر بر من و تو را در
آشیانه تو یک جا جمع کند آنقدر در برابر تو بمانم ، تا آنگاه که خدا میان ما
داوری کند که او بهترین داوران است (اعراف 87)

56 - و من صيته له عليه السلام وصى بها شريح بن هانى لما جعله على مقدمته الى الشاماتق الله فى كل صباح و مساء، و خف على نفسك الدنيا، الغرور و لاتاء منها على حال ، و اعلم انك ان لم تردع نفسك من كثير مما تحب مخافة مكروه ، سمت بك الاهواء الى كثير من الضرر، فكن لنفسك مانعا رادعا، و لنزوتك عند الحفيظة واقما قامعا.

56 - سفارشی از اوست به شريح بن هانى (درسال 36 هجرى)

هنگامی که او را فرمانده دسته مقدم سپاه خود در شام قرار داد

اخلاق فرماندهی

در هر صبح و شب از خدا پروا کن ، و از دنیای فریبکار بر خود بیم دار، و در هیچ حال خود را از او ایمن مپندار. بدان که اگر از بسیاری از چیزهایی که دوست داری به سبب ترس از امری ناخوشایند، خودداری نکنی ، هوا و هوس ها تو را به زیانهای بسیاری می کشاند. پس نفس خویش را از بسیاری از هوس ها بازدار و بازگردان ، و سرکشی خشم خود را خرد و سرکوب کن .

57 - و من كتاب له عليه السلام الى اهل الكوفة ، عند مسيره من المدينة الى البصرها ما بعد فانى خرجت من حبي هذا: اما ظالما و اما مظلوما؛ و اما باغيا و اما مبيغا عليه و انى اذكر الله من بلغه كتابى هذا لما نفر الى فان كنت محسنا اعاننى و ان كنت مسيئا استعتنى.

57 - نام ای از اوست به مردم کوفه (در سال 36 هجری) هنگامی

که از مدینه به بصره می رفت .

روش بسیج کردن مردم برای جهاد

اما بعد. من از جایگاه خود بیرون آمدم ، یا ستمگرم و یا ستمدیده ، یا متجاوزم و یا کسی که به او تجاوز شده من خدا را به یاد کسی می آورم که نامه ام به او می رسد، تا چون به سوی من کوچ کرد، اگر نیکوکار بودم یاریم ، رساند و اگر بدکار بودم مرا به حق بازگرداند.

58 - و من کتاب له عَلَيْهِ کتبه الی

اهل الامصار، یقص فیہ ماجری بینہ و بیناهل صفینو کان بدء امرنا انا التقینا و القوم من اهل الشام ، والظاهر ان ربنا واحد، و نبینا واحد، و دعوتنا فی الاسلام واحدة و لانستزیدهم فی الایمان بالله و التصدیق برسوله و لایستزیدوننا: الامر واحد الا ما اختلفنا فیہ من دم عثمان و نحن منه براء! فقلنا: تعالوا نداوما لایدرك اليوم باطفاء النائرة و تسکین العامة حتی یشتد الامر و یستجمع فنقوی علی وضع الحق مواضعه فقالوا: بل نداویہ بالمکابرة! فابوا حتی جنحت الحرب و رکدت و وقدت نیرانها و حمشت (حمست) فلما ضرستنا و اياهم و وضعت مخالبا فینا و فیهم ، اجابوا عند ذلك الی الذی ، دعوناہم الیہ ، فاجبناہم الی ما دعوا، و سارعناہم الی ما طلبوا حتی استبانہم علیہم الحجة و انقطعت منہم المعذرة فمن تم علی ذلك منہم فهو الذی انقذه الله من المهلكة و من لجج و تمادی فهو الراكس الذی ران الله علی قلبہ ، و صارت دائرة السوء علی راءسہ.

آن چه را میان خودواهل صفین گذشت در آن گزارش می دهد.

افشای حوادث جنگ صفین

آغاز ماجرا این بود که ما با شامیان روبرو شدیم ظاهر قضیه آن بود که پروردگار مایکی است و پیامبر ما یکی است و دعوت ما به اسلام یکسان است نه ما از ایشان می خواستیم که بر ایمانشان به خدا و تصدیقشان به پیامبرش بیفزایند و نه ایشان از ما چنین چیزی را طلب می کردند. در همه چیز یکسان بودیم ، جز در مورد خون عثمان که با هم اختلاف داشتیم دست ما به آن آلوده نبود. گفتیم : بیاید تا امروز با خاموش کردن آتش جنگ ، آرام کردن مردم مساءله را حل کنیم تا خلافت استوار شود و مسلمانان متحد گردند، و نیرو یابیم تا حق را در جایگاهش بنهیم . گفتند: چاره کار را جز در جنگ ندانیم . پیشنهاد ما را نپذیرفتند تا جنگ پر گشود و استوار شد، و شعله هایش برافروخت و زبانه کشید. هنگامی که جنگ دندانهایش را در ما و در آنان فرو برد، و چنگالهایش را در تن ما و آنان بفشرد، به آنچه آنان را فراخوانده بودیم گردن نهادند، ما نیز دعوتشان را پذیرفتیم و به سرعت به آنچه خواستند تن دادیم ، تا حجت بر آنان آشکار گشت و عذرشان پایان یافت هر کس از آنان بر این سخن اقرار دارد، خداوند او را از هلاکت برهاند، و هر که لجاجت ورزد و در گمراهیش بماند، (خوارج) پیمان شکسته است و خداوند بر دلش پرده افکنده و حوادث ناگوار به گرد سرش چرخیده .

59 - و من كتاب له عليه السلام الى الاسود بن قبطة (قطيية) صاحب جند حلوان
اما بعد فان الوالى اذا اختلف هواه منعه ذلك كثيرا من العدل ، فليكن امر
الناس عندك فى الحق سواء؛ فانه ليس فى الجور عوض من العدل ، فاجتنب ما
تنكر امثاله ، و ابتذل نفسك فيما افترض الله عليك راجيا ثوابه ، و متخوفا عقابه
و اعلم ان الدنيا دار بلية لم يفرغ صاحبها فيها قط ساعة الا كانت فرغته عليه
حسرة يوم القيامة و انه لن يغنيك عن الحق شىء ابداء؛ و من الحق عليك حفظ
نفسك و الاحتساب على الرعية بجهدك ، فان الذى يصل من اليك من ذلك
افضل من الذى يصل بك ، و السلام.

59 - نامه ای از اوست به اسود بن قبطه فرمانده سپاه حلوان (در

جنوب شهر سرپل ذهاب فعلی)

مسئولیت های فرماندهی

اما بعد. هرگاه هوالی والی گوناگون باشد، او را از مقدار زیادی از عدالت باز می دارد. پس باید امور مردم در حق نزد، تو برابر باشد، زیرا در ستم عوضی از عدل نیست. از آنچه نظایر آن را نمی پسندی دور کن، و خود را با امید به ثواب و بیم از عقاب در کاری بدار که خدا بر تو واجب ساخته. بدان که دنیا سرای آزمایش است و دنیا دار ساعتی در آن (از تلاش در راه خدا) آسوده نباشد مگر آن که همه مایه حسرت او در روز قیامت گردد. هرگز چیزی تو را از حق بی نیاز نسازد، و از جمله حقوقی که بر تو لازم گشته آن است که خود را نگاه داری، و به قدر توان خود در کار رعیت تلاش کنی زیرا سودی که از این کار به تو می رسد بیش فایده ای است که تو به مردم می رسانی. و السلام.

60 - و من کتاب له عَلِيٍّ الى العمال الذين يطء الجيش عملهم

من عبدالله على امير المؤمنين الى من مر به الجيش من جباة الخراج و عمال البلاد.

اما بعد، فانی قد سیرت جنودا هی مارة بکم ان شاء الله و قد اوصیتهم بما يجب لله علیهم من کف الاذی و صرف الشذی و انا ابراء الیکم و الی ذمتکم من معرفة الجیش الا من جوعه المضطر لایجد عنه ا مذهباً الی شعبه. فنکلوا من تناول منهم شیئاً ظلماً عن ظلمهم و کفوا ایدی سفهائکم عن مضارتهم، و التعرض لهم فیما استثنیاه منهم و انا بین اظهر الجیش فارفعوا الی مظالمکم و ما عراقکم

مما يغلبكم من امرهم ، و ما لاتطيقون دفعة الا بالله و بي فانا اغيره بمعونة الله
انشاء الله.

60 - نامه ای از اوست به کارگزارانی که لشکر از سرزمین

هایشان می گذرد.

جبران خسارت ها در مانورهای نظامی

از بنده خدا علی امیر مؤ منان به گردآورندگان مالیات و کارگزاران شهرهایی

که لشکر از سرزمینشان عبور می کند:

اما بعد. من لشکری را فرستادم که اگر خدا بخواهد از سرزمین شما عبور می

کند، و آنرا به آنچه خداوند بر ایشان واجب کرده سفارش کردم ، که مردم را

آزار ندهند و نرنجانند، من در نزد شما و به سبب پیمانی که با شما دارم از آسیبی

که سپاهیان به مردم برسانند بیزارم ، مگر آنکه سربازی گرسنه مانده و برای سیر

کردن خود چاره ای جز آن نداشته باشد. پس کسی را که از روی ستم به اموالتان

دست درازی کند کیفر دهید، و دست بی خردان خود را از زیان رساندن به سپاه

و تعرض به آنان در آنچه استثنا کردیم (حالت اضطرار و گرسنگی ممتد)

بازدارید. من در میان سپاه (و در دسترس شما) هستم شکایت های خود را به

من برسانید و هر ستمی که از آنان به شما می رسد و جز بهیاری خدا و من

نتوانید آنرا برطرف سازید، با من در میان گذارید، تا من به یاری خدا آنستم را

از شما برگردانم ، ان شاء الله .

61 - و من کتاب له عَلَيْهِ السَّلَامُ الی کمیل بن زیاد النخعی ، و هو عامله علی هیت

ینکر

علهترکه دفع من یحتاج من جيش العدو طالبا الغارة اما بعد، فان تضييع المرء

ولی و تکلفه ما کفی ، لعجز حاضر، و راءى متبر و ان تعاطیک الغارة علی اهل

قرقيسيا، و تعطيلك ، مسالحك التي وليتناك - ليس بها من يمنعها و لايرد
الجيش عنه ا - لراى شعاع فقد صرت جسرا لمن اراد الغارة من اعدائك على
اوليائك غير شديد المنكب ولامهيب الجانب و لاساد ثغرة و لاكاسر لعدو شوكة ،
ولامغن عن اهل مصره ، و لامجز عن اميره.

61 - نامه ای از اوست به کمیل بن زیاد نخعی (درسال 38 هجری)

هنگامی که کارگزار امام در هیت بود امام او را توبیخ میکند که چرا سپاهیان دشمن را که از منطقه ماءموریت او عبور کرده و برای غارت مسلمانان رفته اند واگذارده و نرانده است .

نکوهش فرمانده شکست خورده

اما بعد. کسی که کار را که بر عهده اش نهاده اند تباه سازد، و زحمت کاری را بر دوش کشد که به دیگری واگذار شده ، مردی ناتوان با اندیشه های تباه کننده است . تاخت و تازت در غارت مردم قرقیسا و واگذاری مرزهایی که تو را بر آنها گمارده ایم - در حالی که کسی نیست آنها را حفظ کند سپاه دشمن را از آنها براند - اندیشه ای ناصواب است تو پلی شده ای برای عبور دشمنان که قصد غارت دوستانت را دارند، نه قدرتی داری ، و نه دشمن را از تو بیمی در دل است نه مرزی را بسته و شوکت دشمنی را شکسته ای نه برآورنده نیاز مردم هستی ، و نه کفایت کننده فرمانده خویشنتی .

62 - و من کتاب له عَلِيٍّ اِلى اهل مصر، مع مالک الاشر لما ولاه

امارتها اما بعد فان الله ، سبحانه بعث محمدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نذيرا للعالمين ، و مهمينا على المرسلين فلما مضى عَلِيٍّ تنازع المسلمون الامر من بعده فوالله ما كان يلقى في روعي و لا يخطر ببالي ، ان العرب تززع هذا الامر من بعده صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ان اهل بيته ، و لا انهم منحوه عني من بعده ! فما راعني الا انثيال الناس على فلان

يباعونه فامسكت يدي حتى راءيت راجعة الناس قد رجعت عن الاسلام يدعون الى محق دين محمد ﷺ ان لم انصر الاسلام و اهله ان ارى فيه ثلما او هدماء، تكون المصيبة به على اعظم من فوت ولايتكم التي انما هي متاع ايام قلائل يزول منها ما كان ، كما يزول السراب ، او كما يتقشع السحاب ، فنهضت فى تلك الاحداث حتى زاح الباطل و زهق ، و اطمان الدين و تنهه .

و منه : انى و الله لو لقيتهم واحدا و هم طلاع الارض كلها ما باليت و لاستوحشت و انى من ضلالهم الذى هم فيه و الهدى الذى انا عليه لعلى بصيرة من نفسى و يقين من ربي و انى الى لقاء الله لمشتاق و حسن (لحسن) ثوابه لمنتظر راج ؛ ولكننى آسى ان يلى امر هذه الامة سفهاؤاها و فجارها فيتخذوا مال الله دولا و عباده خولا و الصالحين حربا، و الفاسقين حزبا، فان منهم الذى قد شرب فيكم الحرام ، و جلد حدا فى الاسلام ، و ان منهم من لم يسلم حتى رضخت له على الاسلام الرضائح ، فلو لا ذلك ما اكثر تاءليبيكم و تاءنيبيكم و جمعكم و تحريضكم و لتركتم اذ اببتم و ونيتم .

الا ترون الى اطرافكم قد انتقصت ، و الى امصاركم قد افتتحت ، و الى ممالككم و تزوى الى بلادكم تغزى ! انفروا - رحمكم الله - الى قتال عدوكم و لاتناقلوا الى الذى فتقروا بالخسيف و تبوؤا بالذل ، و يكون نصيكم الاخس ، و ان اخا الحرب ، الارق و من نام لم ينم عنه و السلام لله .

62 - نامه ای از اوست به مردم مصر (در

سال 38 هجری)

که آن را همراه مالک اشتر رحمه الله - هنگامی که او را حاکم مصر کرد - فرستاد.

مظلومیت امام در خلافت

اما بعد خداوند سبحان محمد ﷺ را فرستاد که برای جهانیان بیم دهنده و بر پیامبران گواه باشد. چون رسول خدا ﷺ در گذشت مسلمانان پس از او درباره خلافت به نزاع پرداختند به خدا سوگند، هرگز تصور نمی کردم که عرب پس از درگذشت پیامبر، خلافت را از خاندان او برگرداند، یا پس از پیامبر آن را از من دور کند. مرا به درد و فریاد نیاورد مگر شتافتن مردم به سوی فلان برای بیعت کردن با او. من مدتی دست از بیعت کشیدم ، تا آن که دیدم گروهی از مردم از اسلام برگشتند و مردم را به نابود کردن دین محمد فرا می خوانند. پس ترسیدم که اگر اسلام و مسلمانان را یاری نکنم رخنه ای در دین یا ویرانی ای در آن خواهم دید که مصیبت آن بر من بزرگتر از محروم شدن از حکومت بر شماست ، حکومتی که متاع چند روزه دنیاست ، و همچون سرابی دستخوش زوال خواهد شد، یا مانند ابر از هم پاشید. پس در میان آن آشوب و بلوا قیام کردم تا آنکه باطل نابود شد و از بین رفت و دین استوار و پایرجا گردید.

شجاعت و دشمن شناسی امام علیه السلام

قسمتی از این نامه : به خدا سوگند اگر به تنهایی با دشمنان مواجه شوم و

آنان

تمام زمین را پر کرده باشند نه باک داشتم و نه می ترسیدم . زیرا از گمراهی ای که ایشان در آن هستند، و هدایتی که خود بر آن هستم ، نیک آگاهم و از جانب پروردگارم بر یقینم . من آرزومند دیدار خدایم ، و در انتظار و امیدوار به پاداش نیک او هستم . اما دریغ می آید که حکومت این امت به دست بی خردان و بدکاران آنان افتد، و مال خدا را میان خود دست به دست گردانند، و بندگان خدا را به بردگی گیرند، و باصالحان بجنگند، و فاسقان را همدست خود سازند. زیرا از اینان کسی است که در میان شما شراب حرام نوشید (ولید بن عقبه) و حد اسلام بر او جاری شد، و از اینان کسی است که تا اندک مالی نگرفت اسلام نیاورد. اگر از حکومت این کسان بر شما بیم نداشتند، شما را بر نمی انگیختم و سرزنش نمی کردم ، و فرا نمی خواندندم ، و تحریض نمی کردم ، و بر نمی انگیختم و سرزنش نمی کردم ، و فرا نمی خواندندم و تحریض نمی کردم و آنگاه که (از پذیرش زمامداری من) سرباز زدید، و سستی نشان دادید، رهایتان می کردم .

مگر نمی بیند به مرزهایتان دست انداخته اند و شهرهایتان را اشغال و سرزمین هایتان را تصرف می کنند، و شهرهایتان در جنگ رفته است ؟ خدا شما را پیامرزد به سوی جنگ با دشمنانتان حرکت کنید، در خانه و کاشانه خود نمایند، که به ستم گرفتار شوید و به ذلت بازگشته پست ترین چیز نصیب شما گردد. مرد جنگی همیشه بیدار است و هر کس بخوابد (و از دشمن غافل گردد، بداند که) دشمن از او در خواب نمی شود. والسلام .

63 - و من كتاب له عليه السلام الى ابي موسى الاشعري ، هو عامله على الكوفة و قدبلغه عنه تشييطه الناس عن الخروج اليه لما نديهم لحرب اصحابالجملمن عبدالله على اميرالمؤمنين الى عبدالله بن قيس
 اما بعد فقد بلغني عنك قول هو لك و عليك ، فاذا قدم رسولي عليك فارفع ذلك و اشدد مئزرك و اخرج من جحرک و اندب من معك ؛ فان حققت فانفذ و ان تفشلت فابعد!
 و ايم الله لتؤتين من حيث انت و لا تترك حتى يخلط زبدك بخاثرک و ذائبك بجامدک و حتى تعجل عن قعدتک و تحذر من امامک كحذرک من خلفک و ما هي بالهويني التي ترجو ولكنها الداهية الكبرى يركب جملها و يذل (يذل) صعبها، و يسهل كرهت قتنح الى غير رحب و لافى نجاة فبالحرى لتكفين و انت نائم حتى لايقال : اين فلان ؟ والله انه لحق مع محق ، و ما ابالي ما صنع الملحدون و السلام لله.

63 - نامه ای از اوست به ابوموسی اشعری کارگزار امام در کوفه

، هنگامی که بهامیرمؤمنان خبر رسید که او مردم را از بیرون آمدن برای کمک کردن به امام - وقتی آنان را برای شرکت در جنگ جمل فراخوانده - باز می دارد.

بازداشتن ابوموسی از فتنه انگیزی

از بنده خدا، علی ، امیرمؤمنان به عبدالله بن قیس :

اما بعد از سوی تو سخنی به من رسیده که هم به سود توست و هم بر زیان تو وقتی فرستاده من نزد تو آمد دامن به میان زن و کمر بندت را محکم ببند از سوراخت بیرون بیا، و هر کس را که با تو هست فراخوان اگر دیدی که باید فرمان مرا اطاعت کنی ، به سوی من روانه شو، و اگر مردد گشتی از مقام خود کناره گیر.

سوگند به خدا، هرکجا باشی بر سرت آیند، و رهایت نکنند، تا گوشت و استخوان وتر و خشکت درهم آمیخته شود، و تا اینکه تو را به شتاب از جای بلند کنند، و از پیش رویت همان گونه بررسی که از پشت سرت این فتنه چنان که پنداری آسان نیست ، بلکه حادثه ای کوبنده و بزرگ است . باید بر اشترش نشست و دشوارش را آسان و سختی اش را هموار ساخت . پس عقل خویش را به کار انداز، و زمام کارت را به دست گیر، و بهره و نصیبت را برگیر. اگر آمدن برایت خوشایند نیست از حکومت دور شو به جایی که فراخی و نجاتی در آن نیست . سزاست که دیگران آن کار را انجام دهند، و تو در خواب باشی ، آن سان که کسی نپرسد فلانی کجاست ؟ به خدا سوگند این جنگ حق است و به فرمان کسی است که او بر حق است ، و هیچ باکی ندارد که ملحدان چه می کنند. والسلام .

64 - و من کتاب له عَلَيْهِ الى معاوية جوابا

اما بعد، فانا كنا نحن و انتم على ما ذكرت من الالفة ، و الجماعة ففرق بيننا و بينكم امس انا آمننا و كفرتم ، و اليوم انا استقمنا و فتنتم ، و ما اسلم مسلمكم الا كرها، و بعد ان كان الف الاسلام كله لرسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حزبا.

و ذكرت انى قتلت طلحة و الزبير و شردت بعائشة و نزلت بين المصريين ، و ذلك امر غبت عنه عليك ، و لا العذر فيه اليك .

و ذكرت انك زائرى فى المهاجرين و الانصار، وقد انقطعت الهجرة يوم اسر اخوك فان كان فيه عجل فاسترفه فان ان ازرك فذلك جدير ان يكون الله انما بعثنى اليك للنعمة منك ! و ان تزرنى فكما قال اخو بنى اسد.

مستقبلين رياح الصيف تضربهم بحاصب بين اغوار و جلمود ج
و عندى السيف الذى اعضضته بجدك و خالك و اخيك فى مقام واحد. و
انك - و الله - ما علمت الاغلف القلب ، المقارب العقل ، و الاولى ان يقال لك :
انك رقيت سلما اطلعك مطلع سوء عليك لا لك ، لانك نشدت غير ضاءتلك و
رعت غير سائتمك ، و طلبت امرا لست من اهله و لافى معدنه فما ابعده قولك
من فعلك !! و قريب ما اشبهت من اعمام و اخول ! حملتهم الشقاوة و تمنى
الباطل على الجحود بمحمد ﷺ فصرعوا مصارعهم حيث علمت لم يدفعوا
عظيما و لم يمنعوا حريما، بوقع سيوف ما خلا منها الوغى ، و لم تماشها الهوينى .
و قد اكثر فى قتله عثمان ، فادخل فيما دخل فيه الناس ثم حاكم القوم الى
احملك و اياهم على كتاب الله تعالى : و اما تلك التى تريد فانها خدعة الصبى
عن اللبن فى اول الفصال ، و السلام لاهله.

64 - نامه ای از اوست به معاویه در پاسخ به نامه او

پاسخ تهدیدات نظامی معاویه

اما بعد. همان گونه که گفتی (پیش از اسلام) میان ما و شما و دوستی بود و باهم بودیم ، و دیروز (اسلام) میان من و شما جدایی افکند که ما اسلام آوردیم و شما کفر ورزیدید، و امروز نیز ما بر راه است گام نهادیم ، و شما دچار فتنه شدید. مسلمان شما جز از روی بی میلی اسلام نیاورد، آن هم پس از آن که تمام سران عرب به رسول خدا گرویدند، و در حزب او درآمدند.

گفته ای که طلحه و زبیر را من کشتم ، و عایشه را تبعید کردم ، و میان بصره و کوفه فرود آمدم . تو از این حادثه غایب و برکنار بودی ، پس به تو زیانی نرسیده تا درباره آن از تو عذر خواسته شود.

گفته ای که همراه با (=سپاهی از) مهاجر و انصار (=برای جنگ) به دیدار من خواهی آمد،

درحالی که آن روز که برادرت اسیر گشت (دوزخ فتح مکه) هجرت تمام شد (و شما را نرسد که خود را مهاجر بخوانید) . اگر به دیدار من شتاب دار، قدری آرام گیر، که اگر من به دیدار تو آیم سزاوارتر است زیرا در این صورت خداوند مرا برای انتقام کشیدن از تو به سویت برانگیخته است و اگر تو به دیدار من آیی همان گونه خواهد بود که شاعر بنی اسد گفت :

به بادهای تابستانی روی می آورند که سنگ ریز و درشت را برمی گیرد و به آنان می زند.

یادآوری پیروزی های پیشین

هنوز شمشیری که بر جد و دایی و برادرت در یک رزمگاه زدم ، نزد من است . به خدا سوگند تو - چنانکه من دانستم - دلی بسته و خردی اندک داری شایسته است درباره ات بگویند از نردبانی بالا رفته ای که تو را به منظره ناخوشایندی مشرف ساخته که بر زیان توست نه به سودت . زیرا چیزی را خواسته ای که گمشده تو نیست ، و گوسفندی را می چرانی که برای دیگری است . امری را طلب نموده ای که نه شایسته آنش هستی و نه از معدنش می باشی . چه اندازه گفتارت از کرده ات دور است . چه زود شبیه عموها و دایی هایت شدی که شقاوت و آرزوهای باطل آنان را به انکار پیامبری محمد واداشت ، و چنان که می دانی در ورطه هلاکت افتادند. در برابر شمشیرهایی که میدان کارزار را پر کرده ، و در جنگ هیچ سستی ندارند، نه یک بلای بزرگ را توانستند از خود دفع کنند و نه از حریمی حمایت نمایند.

درباره قاتلان عثمان فراوان سخن گفته ای .بیا مانند دیگران با من بیعت کن ، آنگاه آنان را نزد من به محاکمه کشان ، تا میان تو و ایشان بر اساس کتاب خدا حکم کنم . اما آنچه تو می خواهی همچون فریب دادن کودک شیرخوار است وقتی که او را از شیر جدا می کنند. و سلام بر اهلش .

65 - و من كتاب له عَلَيْهِ السَّلَامُ اليه ايضا

اما بعد فقد ان لك ان تنتفع باللمح الباصر من عيان الامور فقد سلكت مدارج اسلافك بادعائك الاباطيل و اقتحامك غرور المين و الاكاذيب ، و بانتحالك ما قد علا عنك ، و ابتزازك لما (قد) اختزن دونك ، فرارا من الحق ، و جحودا لما هو الزم لك من لحمك و دمك ؛ مما قد وعاه سمعك و ملى به صدرك (فماذا بعد الحق الا الضلال) المبين ، و بعدالبيان الا اللبس ؟ فاحذر الشبهة و اشتمالها على لبستها فان الفتنة طالما اغدفت لايبيها و اغشب الابصار ظلمتها.

و قد اتانى كتاب منك ذو افانين من القول ضعفت قواها عن السلم و اساطير لم يحكها منك علم و لاحلم ؛ اصبحت منها كالخائض فى الدهاس و الخابط فى الديماس و ترقيت الى مرقبة بعيدة المزام نازحة الاعلام تقصر دونها الانوق ، و يحاذى بها العيوق .

و حاش لله ان تلى للمسلمين بعدى صدرا او وردا، او اجرى لك على احد منهم عقدا او عهدا!! فمن الان فتدارك نفسك و انظر لها فانك ان فرطت حتى ينهد اليك عبادة الله ارتجت عليك الامور و منعت امرا هو منك اليوم مقبول و السلام.

بیان علل گمراهی معاویه

اما بعد زمان آن رسیده که با چشم بینا از دیدن حقایق روشن بهره مند شوی تو راه پیشانیت را پیمودی ، ادعاهای باطل کردی ، مردم را فریب دادی و به شبهه افکندی ، مقامی را که بالاتر از حد توست به خود بستى ، و آنچه برای دیگری اندوخته شده ، ربودی . این کارها همه برای گریز از حق و انکار حقایقی است که از گوشت و خون برای تو لازم تر بود، همان حقایقی که گوش تو آن را شنیده ، و سینه ات از آنها پر شده . آیا پس از حق جز گمراهی آشکار و پس از بیان روشن جز آمیختن حق به باطل چیزی توان یافت . از شبهه و در آمیختن حق و باطل پرهیزید، که دیر زمانی است که فتنه پرده هایش را آویخته و تاریکی آن دیده ها را کور ساخته است .

پاسخ به ادعاهای دروغین معاویه

از سوی تو نامه ای به من رسید با مطالبی در هم و سخنانی مبهم که نشانه ای از صلح در آن نبود، افسانه هایی که در بافتن آن علم و بردباری در کار نبوده است با این گفته های بی پایه همچون کسی شده ای که در شن زار فرو رفته و یا در تاریکی در زمینی بی نشانه راه می رود. می خواهی به جایی بالا روی که برای تو دست نیافتنی است به راهی می روی که نشانه هایش پیدا نیست ، عقاب بلند پرواز به اوج آن نمی رسد، و هر کس بر بالای آن رود با ستاره عیوق برابری می کند.

پناه می برم به خدا که تو پس از من حکومت مسلمانان را به دست گیری و سود و زیان آنان را پذیرا شوی یا برای تو مسلمانی عهد و پیمانی ببندم از هم اینک خود را دریاب ، چاره ای برای خود ببندیش که اگر کوتاهی کنی و بندگان خدا به جنگ با تو برخیزند، همه درها به رویت بسته شود، و آنچه امروز از تو پذیرفته است دیگر پذیرفته نشود. والسلام .

66 - و من کتاب له عليه السلام الى عبدالله بن العباس ، و قد تقدم ذكره بخلاف هذه الرواية اما بعد، فان المرء ليفرح بالشيء الذي لم يكن ليفوته و يحزن على الشيء الذي لم يكن ليصيبه فلا يكن افضل ما نلت في نفسك من دنياك بلوغ لذة او شفاء غيظ ولكن اطفاء باطل او احياء حق ، وليكن سرورك بما قدمت و اسفك على ما خلفت و همك فيما بعد الموت.

66 - نامه ای از اوست به عبدالله بن عباس که پیش از این به صورت دیگر که گذشت (نامه 22)

ضرورت واقع بینی

آدمی با دست یافتن به چیزی که از او فوت شدنی نبود، شادمان می گردد و با از دست دادن چیزی که دست یافتنی نبود، اندوهگین می شود. مبادا نیکوترین چیزی که از دنیا به دست آورده ای نزد تو لذتی باشد که به آن رسیده ای و یا کینه ای باشد که فرو نشانده ای ، بلکه باید بهترین کار نزد تو خاموش کردن باطلی یا زنده داشتن حقی باشد. باید خوشحالی به چیزی باشد که (برای

آخرتت) پیش فرستاده ای و اندوهت بر چیزی که از خود برجای می گذاری و
اهتمامت به پس از مرگ باشد.

67 - و من کتاب له عليه السلام الى قثم بن العباس و هو عامله على مكة
اما بعد، فاقم للناس الحج ، و ذكرهم بايام الله و اجلس لهم العصرين فافت
المستفتى علم الجاهل و ذاکر العالم و لا یکن لک الی الناس ، سفیر الالسانک و
لا حاجب الال وجهک ، و لاتحجین ذا حاجة عن لقائک فها فانها ان ذیدت عن
ابوابک فی اول وردها لم تحمد فیما بعد علی قضائها.
و انظر الی ما اجتمع عندک من مال الله فاصرفه الی من قبلک من ذوی العیال
و المجامعة مصیبا به مواضع الفاقة و الخلات و ما فضل عن ذلک فاحمله الینا
لنقسمه فیمن قبلنا.
و مر اهل مكة ان لایاءخذوا من ساکن اجرا، فان الله سبحانه یقول : (سواء
العاکف فیه و الباد) فالعاکف : المقیم به ، و البادی : الذی یحج الیه : غیر اهله وفقنا
الله و ایاکم لمحابه و السلام.

67 - نامه ای از اوست به قثم بن عباس ، کارگزار امام در مکه

رسیدگی به امور حاجیان در مراسم حج

اما بعد، مراسم حج را برای مردم برپادار، و ایام الله را به یادشان آور، صبح و عصر در حضور آنان بنشین ، و برای کسی که از تو فتوا می خواهد فتوا ده ، نادان را بیاموز، و با دانا به گفت و گو پرداز. جز زبانت (سخن گو و) سفیری از تو برای مردم ، و جز چهره ات دربانی نباشد. حاجتمندی را از ملاقات با خود محروم مساز که اگر اول بار از آستانه تو رانده شود، و پس از آن نیازش را برآوری ، کسی تو را نستاید.

در بیت المالی که نزد تو گرد آمده بنگر، و آن را برای عیالمدان و گرسنگانی که نزد تو هستند مصرف کن ، و به فقیران و نیازمندان برسان ، و باقی مانده را به سوی ما بفرست تا میان نیازمندی که نزد ما هستند تقسیم کنیم .

سفارش به رفع نیازهای حجاج

به مردم مکه دستور بده که از کسانی که در آن منطقه مسکن می گیرند اجاره نگیرند، زیرا خداوند می فرماید: عاکف و بادی در آن برابرند (حج /25) عاکف مقیم مکه است و بادی کسی است که از جای دیگر به حج می آید و اهل مکه نیست . خداوند ما و شما را به آنچه او دوست دارد موفق بدارد. والسلام .

68 - و من کتاب له عليه السلام الی سلمان الفارسی رحمة

اللّه قبل ایام خلافتها ما بعد فانما مثل الدنيا مثل الحية : لین مسها، قاتل سمها؛ فاعرض عما يعجبك فيها، لقلّة ما يصحبك منها؛ وضع عنك همومها لما ايقنت به من فراقها، و تصرف حالاتها؛ و کن آنس ما تكون بها احذر ما تكون منها؛ فان صاحبها كلما اطمان فيها الی سرور شخصته عنه الی محذور، او الی ایناس ازالته عنه الی ایحاش ! والسلام.

68 - نامه ای از اوست به سلمان فارسی رضی الله عنه پیش از خلافت امام

روش برخورد با دنیا

اما بعد. مثل دنیا مثل مار است لمس آن نرم و زهرش کشنده است . پس از آنچه در دنیا برایت خوشایند است روی بگردان ، زیرا زمانی اندک (یا: کالایی اندک از آن) با تو همراه خواهد بود. اندوه هایش را از دل بیرون کن ، چرا که جدایی و دگرگونی احوالش را باور داری . آن زمان که بیشتر با آن انس گرفته ای بیشتر از آن بر حذر باش زیرا دنیا دار هرگاه در دنیا به امری خوشایند آرام گرفت دنیا او را به تلخ کامی درآورد، و هرگاه به انس با آن اطمینان یافت ، وی را به وحشت دچار ساخت . والسلام .

69 - و من کتاب له عليه السلام الى الحارث الهمداني

و تمسک بحبل القرآن و استنصحه (انتصحه) و احل حلاله و حرم حرامه ، و صدق بما سلف من الحق ، و اعتبر بما مضى من الدنيا ما بقى ، منها فان بعضها يشبه بعضا، و آخرها لاحق باولها!

و کلها حائل مفارق و عظم اسم الله ان تذکره الا على حق و اکثر ذکر الموت و ما بعد الموت و لا تتمن الموت الا بشرط وثيق و احذر کل عمل یرضاه صاحبه لنفسه و یکره لعامة المسلمین و احذر کل عمل یعمل به فی السر، و یرتجى منه فی العلانية و احذر کل عمل اذا سئل عنه صاحبه انکره او اعتذر منه و لا تجعل عرضک غرضا لنبال القول ، و لا تحدث الناس بکل ما سمعت به فکفی بذلك کذبا و لا ترد على الناس کل ما حدثوک بن فکفی بذلك جهلا، و اکظم الغیظ، و

تجاوز عند المقدرة و احلم عند الغضب و اصفح مع الدولة تكن لك العاقبة و
استصلح كل نعمة انعمها الله عليك ، و لاتضيعن نعمة من نعم الله عندك ، و لير
عليك اثر ما انعم الله به عليك .

و اعلم ان افضل المؤمن افضلهم تقدمه من نفسه و اهله و ماله ، فانك ، ما
تقدم من خير يبق لك ذخره ، و ماتؤخره يكن لغيرك خيره ، واحذره صحابة
من يفيل راءية و ينكر عمله فان الصاحب معتبر بصاحبه واسكن الامصار العظام ،
فانها جماع المسلمين و احذر منازل الغفلة و الجفاء و قلة الاعوان ، على طاعة
الله و اقصر راءيك على ما يعينك و اياك و مقاعد الاسواق فانه محاضر الشيطان
و معاريض الفتن .

و اكثر ان تنظر الى من فضلت عليه فان ذلك من ابواب الشكر و لاتسافر فى
يوم جمعة حتى تشهد الصلاة الا فاصلا فى سبيل الله او فى امر تعذر به . و اطع
الله فى جميع امورك ، فان طاعة الله فاضلة على ما سواها و خادع نفسك فى
العبادة و ارفق بها و لاتقهرها و خذعفوها و نشاطها الا ما كان مكتوبا عليك من
الفريضة فانه لا بد من قضائها و تعاهدها عند محلها و اياك ان ينزل بك الموت و
انت آبق من ربك فى طلب الدنيا ، و اياك و مصاحبة الفساق فان الشر بالشر
ملحق ، و قر الله و احب احبائه و احذر الغضب فانه جند عظيم من جنود ابليس
و السلام.

اخلاق کارگزاران حکومتی

به ریسمان قرآن چنگ زن و از آن پند بجوی . حلالش را حلال و حرامش را حرام بدار. حقی را که پیش از این بوده تصدیق کن ، و از گذشته دنیا برای باقیمانده آن عبرت آموز، زیرا پاره های دنیا شبیه یکدیگرند، و انجامش به آغازش می پیوندد، و همه آن رفتنی و جدا شدنی است نام خدا را بزرگ دارد و آن را جز به حق یاد مکن . مرگ را و جهان پس از مرگ را بسیار به یاد آر. مرگ را آرزو مکن مگر به شرطی محکم و استوار. دوری کن از هر کاری که کننده اش آن را برای خود می پسندد و برای عموم مسلمانان نمی پسندد.

دوری کن از هر کاری که در نهان به جای آورند، و در آشکار از آن شرم دارند. پرهیز از هر کاری که چون کننده اش از آن پرسش شود، آن را انکار نماید یا از آن پوزش خواهد. آبرویت را هدف تیر گفته های مردم قرار مده هر آنچه را شنیدی ، به مردم باز مگو، که دروغگویی را همان بس است هر چه را مردم برایت گفتند دروغ مشمار که نادانی را همان بس است . خشم را فرو خور، هنگامی توانایی (بر مجازات) گذشت کن ، به وقت خشم بردبار باش و آنگاه که بر مسند حکومت نشسته ای از لغزش ها چشم پوشی کن تا سرانجام نیک از آن هر تو باشد. هر نعمتی که خداوند ارزانیت داشته در راه صلاح هزینه کن ، و هیچ یک از نعمت های خدا را تباه مکن . باید نشان نعمتی که خداوند عطایت کرده در تو دیده شود.

اوصاف مؤمنان

بدان بهتر مؤمنان کسی است که بهتر از همه جان و اهل و مالش را در راه خدا پیش فرستد، زیرا هر خیری که پیش فرستی اندوخته شود و برایت بماند، و آنچه را پشت سر باقی گذاری بهره اش برای دیگران خواهد بود. از همنشینی با کسی که راءى او ضعيف و كارش ناپسند است دورى كن ؛ زیرا هر کس با دوستش شناخته شود. در شهرهای بزرگ سکونت کن ، که کانون اجتماع مسلمانان است . از جایی که مردمش در یاد خدا نیستند، و ستم می کنند، ویاری کنندگان بر طاعت خدا در آن اندک اند پرهیز؛ اندیشه ات را در چیزی که به کارت آید مصروف ساز. در گذرگاه های بازار منشین که جایگاه حضور شیطان و عرصه فتنه ها است .

به کسی که تو را بر او برتری داده اند فراوان بنگر، که این توجه از جمله درهای سپاسگزاری است روز جمعه مسافرت مکن تا در نماز جمعه شرکت جویی ، مگر آن که سفر در راه خدا باشد، یا برای کاری باشد که عذرت در سفر برای آن پذیرفته باشد در همه کارهای مطیع فرمان خدا باش زیرا اطاعت خداوند از همه چیز برتر است . نفس خویش را در کار عبادت فریب ده ، و با او مدارا کن و بر او سخت مگیر و هنگامی که نشاط و فراغت دارد به عبادتش آر، مگر در عبادتی که بر تو واجب است که به ناچار باید آن را در زمان معین خودش به جای آوری . بترس از آن که مرگ در حالی که به سراغت آید که تو در طلب دنیا دویده و از پروردگارت گریخته باشی . از همنشینی با بدکاران پرهیز، که بدی به بدی پیوندد. خداوند را بزرگ دار و دوستانش را دوست مدار. از خشم پرهیز که سپاهی بزرگ از سپاهیان ابلیس است والسلام .

70 - و من کتاب له ﷺ الی سهل بن حنیف الانصاری ، و هو عامله علی

المدينة في معنى قوم من اهلها لحقوا بمعاوية اما بعد، فقد بلغنى ان رجالا ممن
قبلك يتسللون الى معاوية فلا تأسف على ما يفوتك من عددهم ، ويذهب
عنك من مددهم ، فكفى لهم غيا، و لك منهم شافيا، فرارهم من الهدى و الحق و
ايضاعهم الى العمى و الجهل وانما هم اهل دنيا مقبلون عليها و مهطعون اليها و قد
عرفوا العدل و راءوه و سمعوه و وعوه و علموا ان الناس عندنا فى الحق اسوه ،
فهربوا الى الاثرة فعبدا لهم و سحقا!!

انهم - والله - لم ينفروا من جور، و لم يلحقوا بعدل وانا لنطمع فى هذا الامر ان
يدلل الله لنا صعبه ، و يسهل لنا حزنه ان شاء الله و السلام.

70 - نامه ای از اوست به سهل بن حنیف انصاری کارگزار امام در

مدینه (درسال 37 هجری)

درباره جمعی از مردم مدینه که به معاویه پیوستند

روش برخورد با پدیده فرار

اما بعد. به من خبر رسید که تتی چند از مردانی که نزد تو هستند، پنهانی به سوی معاویه می روند. تاءسف مخور که عدد یارانت می کاهد و از یاریشان کم می شود، برای گمراهی آنان و آرامش خاطر تو همین بس که آنان از هدایت و حق گریخته اند و به سوی کوری و نادانی شتافته اند. اینان اهل دنیایند، به آن روی نهاده و به دنبالش افتاده اند. عدالت را شناختند و دیدند، شنیدند و فهمیدند و دانستند که مردم در نظر ما در حق برابرند، در عین حال برای رسیدن به نان و نوایی گریختند. از رحمت خدا دور باشند، دور.

به خدا سوگند، اینان از ستم نگریختند و به عدل نپیوستند. امید آن دارم که خداوند دشواری این امر را بر ما آسان و ناهمواریش را هموار سازد. ان شاء الله . و السلام علیک .

71 - من کتاب له عنه الی المنذر بن الجارود العبدی ، و قد خان فی بعض ما ولاه من اعمالها ما بعد، فان صلاح اییک (قد) غرنی منک ، و ظننت انک تتبع هدیه ، و تسلك سبيله ، فاذا انت فیما رقی الی عنک لاتدع لهواک اتقیادا ولا تبقی لآخرتک عتادا. تعمر دنیاک بخراب آخرتک و تصل عشیرتک بقطیعة دینک ، ولئن کان ما بلغنی عنک حقا لجمال اهلک و شسع نعلک خیر منک . من کان بصفتک فلیس باهل ان یسد به ثغر او ینفد به امر او یعلی له قدر، او یشرک

فى امانة او يؤ من على جبابه (خيانة) فاقبل الى حين يصل اليك كتابى هذا ان شاء الله .

قال الرضى : و المنذر بن الجارود هذا هو الذى قال فيه اميرالمؤمنين عليه السلام انه لنظار فى عطفيه مختال فى برديه تفال فى شراكيه.

71 - نامه ای از اوست به منذر بن جارود عبیدی

که در قسمتی از آنچه امام او را برآن ولایت داده بود خیانت کرد.

سرزنش خیانت اقتصادی

اما بعد. درستکاری پدرت مرا فریفت (و به تو خوشبین کرد) و پنداشتم که تو از روش او پیروی می کنی ، و راه او را می روی ولی آن گونه که به من خبر رسیده ، از پیروی هوای نفس دست نمی کشی ، و اندوخته ای برای آخرت نمی گذاری ، و به بهای ویران ساختن آخرت دنیای خود را آباد میکنی ، و به بهای جدا شدن از دینت به دودمانت می پیوندی . اگر آنچه از، تو برایم گزارش شده درست باشد، شتر خانواده تو بند کفشت از تو بهتر است ! کسی با صفات تو شایسته آن نیست ، که مرزی توسط او بسته شود، یا فرمانی به دست او اجرا گردد یا مقامش بالا رود، یا در امانتی شریک شود و یا از خیانت او کسی ایمن باشد. هنگامی که نامه ام به دستت می رسد به نزد من آی ، انشاء الله .

ابن منذر کسی است که امیرمؤمنان علیه السلام درباره اش فرمود: از روی خودپسندی پیوسته به چپ و راست خود نگاه می کند و در دو برد گران قیمت خود می خرامد و کفش هایش را فوت می کند که گرد و خاک را از آن بزدايد.

72 - و من كتابه له عليه السلام الى عبدالله بن العباس

اما بعد فانك لست بسابق اجلك ، و لامرزوق ما ليس لك ؛ و اعلم بان الدهر يومان : يوم لك و يوم عليك و ان الدنيا دار دول ، فما كان منها لك اتاك على ضعفك ، و ما كان منها عليك لم تدفعه بقوتك.

72 - نامه ای از اوست به عبدالله بن عباس رضی الله عنه

انسان و مقدرات الهی

اما بعد. تو از اجلت پیشی نخواهی گرفت و آنچه که روزی تو نباشد، ندهند. بدان که دنیا دو روز است: روزی به سود تو، و روزی بر زیان تو. دنیا سرایی است که دست به دست می گردد و آنچه از دنیا بهره تو باشد به تو می رسد هر چند ناتوان باشی، و آنچه از دنیا بر زیان، تو باشد با نیروی خود نتوانی آن را بازگردانی.

73 - و من کتاب له عليه السلام الى معاوية

اما بعد، فانی علی التردد فی جوابک والاستماع الی کتابک لموهن رأیی، و مخطیء فراستی و انک اذ تحاولنی الامور و تراجعنی السطور کالمستقتل النائم تکذبه احلامه و المتحیر القائم یبهضة مقامه، لا یدری اله ما یاءتی ام علیه، و لست به غیر انه بک شبیه و اقسام بالله انه لو لابعض الاستبقاء لو صلت الیک منی قوارع تفرع العظم و تهلس اللحم! و اعلم ان الشیطان قد ثبتک عن ان تراجع احسن امورک و تاءذن لمقال نصیحتک و اسلام لاهله.

73 - نامه ای از اوست به معاویه

افشای چهره معاویه

اما بعد. من از آن که پیایی به نامه هایت پاسخ میدهم ، و به سخنانت گوش می سپارم ، می پندارم که اندیشه ام سست شده ، و زیرکیم دچار خطا گشته تو در اموری که از من می خواهی ، و نامه هایی که برای پاسخ گرفتن به من می نویسی ، چونان کسی هستی که در خوابی سنگین فرو رفته ، و خواب های دروغ می بیند، یا مانند کسی هستی که سرگردان ایستاده ، و از ایستادن به مشقت افتاده ، نمی داند، آنچه رخ خواهد داد به سود اوست یا بر زیانش ، البته تو همانند چنین کسی نیستی ، بلکه او همانند توست ! به خدا سوگند اگر ماندن تو را (یا: بقاء مؤمنان را) نمی خواستم ضربات کوبنده ای از من بر تو وارد می آمد که استخوان را بکوبد، و گوشت را آب کند. بدان که شیطان نمی گذارد که به نیکوترین کارت پرداززی و گوش به نصیحت بسپاری ، و سلام بر اهلش .

74 - و من عهد له ﷺ کتبه بین ربیعة و الیمن ،

ونقل من خط هشام بن الکلبی هذا ما اجتمع اهل الیمن حاضرها و بادیها و ربیعة حاضرها و بادیها انهم علی کتاب الله یدعون الله و یاءمرون به و یجیبون من دعا الیه و امر به ، لایشترن به ثمنا، و لایرضون به بدلا، و انهم ید واحدة علی من خالفک ذلک و ترکه انصار بعضهم لبعض : دعوتهم واحدة لاینقضون عهدهم لمعتبة عاتب ، ولالغضب غضب و لا لاستذلال قوما قوما، ولالمسبة قوم

قوما! علی لک شاهدهم و غائبهم و سفیههم و عالمهم و حلیمهم و جاهلهم ثم ان علیهم بذلک عهدالله و میثاقه (ان عهدالله کان مسئولاً) و کتب علی بن ابی طالب.

74 - عهدنامه ای از اوست که میان قبیله ربیعہ و مردم یمن

نگاشت ، و از خط هشام بن کلبی روایت شده

مبانی صلح و سازش مسلمین

این پیمانی است که مردم یمن ، از شهر نشین ، و بادیه نشین ، با ربیعہ ، از شهرنشین به بادیه نشین ، بر آن توافق نموده اند، که از کتاب خدا پیروی کنند، مردم را به آن دعوت نمایند، و به پذیرفتن آن دستورشان دهند و هر کس را که به قرآن دعوت کند و به آن فرمان دهد اجابت نمایند (و از او بپذیرند) و بر این کار هیچ مزدی ، نگیرند و به جایگزین آن رضایت ندهند. و در برابر کسی که با این پیمان مخالفت کند و آن را واگذارد متحد و یار یکدیگر و یک صدا باشند. پیمان خود را به سبب سرزنش یا خشم کسی ، یا خار ساختن و دشنام دادن گروهی به گروه دیگر نشکنند. حاضر و غایب کم خرد و دانا، بردبار و جاهل همه بر این پیمان شهادت دادند (و به آن متعهدند) عهد و پیمان خدا بدین وسیله بر عهده ایشان است. قطعاً از پیمان خدا پرسش خواهد شد این عهدنامه را علی بن ابیطالب نوشت .

75 - و من کتاب له عَلَيْهِ السَّلَامُ الی معاویة

فى اول ما بوىع له ذكره الواقدى فى كتاب الجملمن عبدا لله على اميرالمؤ منين
الى معاوية بن ابى سفيان :
اما بعد فقد علمت اعذارى فيكم و اعراضى عنكم حتى كان مالا بد منه و لا
دفع له ؛ و الحديث طويل و الكلام كثير و قد ادبر ما ادبر و اقبل ما اقبل فبايع من
قبلك و اقبل الى فى وفد من اصحابك . و السلام.

75 - نامه ای از اوست به معاویه در آغاز بیعت مردم با امام

واقعی آن را در کتاب جمل آورده است .

فرمان اطاعت به معاویه

از بنده خدا علی امیر مؤمنان به معاویه پسر ابوسفیان :

اما بعد. عذر روی گردانیم از شما را دانستی ، تا آن که رویدادی که از آن چاره ای نبود، و چیزی مانع آن نمی شد، رخ داد. داستان طولانی و سخن فراوان است . گذشت آن چه گذشته و روی آورد، آنچه روی آورد پس از آنان که نزد تو هستند برایم بیعت بگیر و با گروهی از یاران خود نزد من بیا و السلام .

76 - و من وصیته له عليه السلام لعبدالله بن العباس ، عند استخلافه اياه

على البصرة سع الناس بوجهك و مجلسك و حكمك و اياك و الغضب فانه طيرة من الشيطان و اعلم ان ما قربك من الله يباعدك من النار و ما باعدك من الله يقربك من النار.

76 - نامه ای از اوست به عبدالله بن عباس

، هنگامی که او را در بصره به جای خودنشاند

اخلاق فرماندهی

در برخورد با مردم و در مجلس خود و داوری میان آنان گشاده رو باش . از خشم پرهیز که سبکسری و از سوی شیطان ، است و بدان آن چه تو را به خدا نزدیک نماید از آتش دور می سازد، و آنچه تو را از خدا دور کند، به آتش نزدیک می نماید.

77 - و من وصيته له عليه السلام لعبدالله بن العباس ، لما بعته للاحتجاج

على الخوارجلاتخاصمهم بالقران ، فان القرآن حمال ذو وجوه تقول و يقولون
ولكن حاججهم بالسنة فانهم لن يجدوا عنه احيصا.

77 - نامه ای از اوست به عبدالله بن عباس

هنگامی که او را برای گفت و گو

باخوارج فرستاد

روش مناظره با دشمن مسلمانان

با آنان با قرآن مجادله مکن ، زیرا قرآن تاب معانی گوناگون دارد (تو چیزی از قرآن) می گویی ، و (آنان چیز دیگر) می گویند. بلکه به سنت پیامبر با آنان احتجاج نما که چاره ای از پذیرفتن آن ندارند.

78 - من کتاب له عليه السلام الی ابی موسی الاشعری جوابا فی الحکمین ذکره

سعید بن یحیی الاموی فی کتاب المغازی فان الناس قد تغیر کثیر منهم عن کثیر من حظهم فمالوا مع الدنیا، و نطقوا بالهوی ، و انی نزلت من هذا الامر منزلا معجبا، اجتمع به اقوام اعجبتهم انفسهم ، و انا (فانی) اداوی منهم قرحا اخاف ان یکون (یعود) علقا و لیس رجل - فاعلم - احرص علی جماعه امة محمد صلی الله علیه و آله و سلم و الفتها منی ، ابتغی بذلك حسن الثواب و کرم المآب ، و ساء فی بالذی و ایت علی نفس و ان تغیرت عن صالح ما فارقتنی علیه فان الشقی من حرم نفع ما اوتی من العقل و التجربة و انی لاعبد ان یقول قائل بیاطل و ان افسد امرا قد اصلحه الله فدع ما لاتعرف فان شرار الناس طائرون الیک باقاویل السوء و السلام.

78 - نامه ای از اوست به ابوموسی اشعری در پاسخ کار حکمین

. سعید بن یحیی این نامه را در کتاب مغازی درآورده است .

علل سقوط جامعه

بسیاری از مردم نسبت به بخش زیادی از نصیب (اخروی) خود دگرگون شدند، پس به دنیا روی آوردند و سخن از روی هوی و هوس گفتند، و من در این کار دچار شگفتی شده ام . در آن جا مردمی خود پسند گرد آمدند من اکنون زخمی را از آنان درمان میکنم که ترسم به صورت خون لخته درآید (و علاج نشده بماند) بدان ، هیچ کس به وحدت و الفت امت محمد ﷺ حریص تر از من نیست . من در این کار پاداش نیکو و بازگشت به جایگاه شایسته را میجویم و دیری نباید که به آنچه بر خود لازم دانسته ام وفا کنم ، اگر چه تو از آن شایستگی که هنگام جدایی از من داشتی باز گشته باشی ، زیرا شقاوتمند کسی است که از سود خرد و تجربه ای که به او داده شده محروم گردد. من بیزارم از اینکه گوینده ای سخن باطل بگوید، یا این که کاری را که خداوند به صلاح آورده ، تباه سازم . پس آنچه را نمی شناسی ، رها ساز. که مردم بدکردار با گفتارهای نادرست به سوی تو می شتابند. والسلام .

79 - و من کتاب له ﷺ لما استخلف الی امراء الاجناد

اما بعد فانما اهلك من كان قبلكم انهم منعوا الناس الحق فاشتروه و اخذوهم
بالباطل فاقتدوه.

79 - نامه ای از اوست به سرداران سپاه

هنگامی که به خلافت رسید.

علل نابودی ملت ها

اما بعد. آنان که پیش از شما بودند از آن رو هلاک شدند که مردم را از حقشان محروم ساختند تا آنان با پرداخت رشوه آن را به دست آوردند، و مردم را به راه باطل بردند، و آنان نیز پیرو آن (=باطل) گشتند.

فهرست مطالب

- 1 - نامه از اوست به مردم کوفه هنگامی که از مدینه به بصره می رفت 4
- 2 - نامه ای از اوست به مردم کوفه پس از فتح بصره..... 6
- 3 - نامه ای از اوست برای شریح پسر حارث ، قاضی خود 8
- 4 - نامه ای از اوست به برخی از فرماندهان سپاهش 10
- 5 - نامه ای از اوست به اشعث پسر قیس ، عامل آذربایجان..... 11
- 6 - نامه ای از اوست به معاویه 12
- 7 - نامه ای از اوست به معاویه 13
- 8 - نامه ای از اوست ، به جریر پسر عبدالله بجلی (درسال 38 هجری) آنگاه که او را نزد معاویه فرستاد..... 14
- 9 - نامه ای از اوست به معاویه (در سال 36 هجری)..... 16
- 10 - نامه ای از اوست به معاویه 18
- 11 - از سفارش اوست به سپاهی که به سوی دشمن فرستاد 20
- 12 - سفارشی از اوست به معقل پسر قیس ریاحی هنگامی که او را با سه هزار 22
- 13 - نامه ای از اوست به دو نفر از فرماندهان سپاهش..... 23
- 14 - سفارشی از اوست به سپاهش ، پیش از رویارویی با دشمن در صفین. 25
- 15 - هنگام رویارویی با دشمن در جنگ می گفت : 26
- 16 - هنگام آغاز نبرد به یارانش می فرمود:..... 27
- 17 - نامه ای از اوست در پاسخ نامه معاویه (در صحرای صفین ماه ، صفر 37هجری)..... 28

- 18 - نامه ای از اوست به عبدالله پسر عباس ، کارگزار امام در بصره (درسال 36 هجری پس از جنگ جمل)..... 30
- 19 - نامه ای از اوست به یکی از کارگزارانش (به نام عمر بن ابی که فرماندار فارس ایران بود)..... 31
- 20 - نامه ای از اوست به زیاد ابن ابیه هنگامی که جانشین عبدالله بن عباس در بصره بود..... 32
- 21 - نامه ای از اوست به زیاد بن ابیه (درسال 36 هجری)..... 33
- 22 - نامه ای از اوست به عبدالله بن عباس..... 34
- 23 - سخنی از اوست آن را اندکی پیش از مرگش به عنوان وصیت فرمود، 36
- 24 - وصیتی از اوست که اموالش را چگونه مصرف کنند، آن را پس از بازگشت از صفین..... 38
- 25 - سفارشی از اوست آن را برای کسی که ماءمور جمع آوری زکات میکرد می نوشت..... 41
26. - عهدنامه ای از اوست به یکی از کارگزاران ، خود (مخنف بن سلیم). 44.
- 27 - عهدنامه ای از اوست به محمد بن ابی بکر رضی الله عنه وقتی او را (درسال 37 هجری) حکومت مصر داد..... 47
- 28 - نامه ای از اوست در پاسخ معاویه که از بهترین نامه هاست..... 51
- 31 - وصیتی از اوست به حسن بن علی رضی الله عنه که هنگام بازگشت از صفین در حاضرین نوشت..... 68
- 32 - نامه ای از اوست به معاویه..... 86
- 33 - نامه ای از اوست به قثم بن عباس کارگزار امام در مکه..... 87
- 34 - نامه ای از اوست به محمد بن ابی بکر..... 88

- 35 - نامه ای از اوست به عبدالله بن عباس ، پس از کشته شدن محمد بن ابی بکر.....90
- 36 - نامه ای از اوست به برادرش عقیل بن ابی طالب.....92
- 37 - نامه ای از اوست به معاویه.....93
- 38 - نامه ای از اوست به مردم مصر،.....95
- 39 - نامه ای از اوست به عمرو بن عاص (درسال 39 هجری پس از نبرد صفین).....96
- 40 - نامه ای از اوست به یکی از کارگزارانش (درسال 40 هجری).....97
- 41 - نامه ای از اوست به یکی از کارگزارانش.....99
- 42 - نامه ای از اوست به عمر بن ابی سلمه مخزومی ، کارگزار امام در بحرین ،.....102
- 43 - نامه ای از اوست به مصقلة بن هبیره شیبانی ، کارگزار امام در اردشیر خره (=فیروز آباد، در سال 38 هجری).....103
- 44 - نامه ای از اوست به زیاد بن ابیه (درسال 39 هجری).....105
- 45 - نامه ای از اوست به عثمان بن حنیف انصاری ، کارگزار امام در بصره (درسال 39 هجری).....109
- امام و دنیای دنیا پرستان.....112
- 46 - نامه ای از اوست به یکی از کارگزارانش (درسال 38 هجری).....114
- 47 - وصیتی از به حسن و حسین علیهما السلام وقتی ابن ملجم - لعنة الله علیه - او را ضربت زد.....116
- 48 - نامه ای از اوست به معاویه (در ماه صفرسال 38 هجری در صفین).....118
- 49 - نامه ای از اوست به معاویه.....119

- 50 - نامه ای از اوست به فرماندهان لشکرها 120
- 51 - نامه ای از اوست به ماءموران جمع آوری مالیات 122
- 52 - نامه ای از اوست به فرمانداران شهرها درباره اوقات نماز 124
- 53 - عهدنامه ای از اوست که برای مالک اشتر نخعی رضی الله عنه نوشت (درسال 39 هجری) 137
- مردم گرایی ، حق گرایی 140
- 54 - نامه ای از اوست (در سال 36 هجری) به طلحه و زبیر توسط عمر ابن حصین خزاعی 160
- 55 - نامه ای از اوست به معاویه (در سال 37 هجری پیش از جنگ صفین) 162
- 56 - سفارشی از اوست به شریح بن هانی (درسال 36 هجری) 163
- 57 - نام ای از اوست به مردم کوفه (در سال 36 هجری) هنگامی که از مدینه به بصره می رفت 164
- 58 - نامه ای از اوست به مردم شهرها 165
- 59 - نامه ای از اوست به اسود بن قبطه فرمانده سپاه حلوان (در جنوب شهرسرپل ذهاب فعلی) 167
- 60 - نامه ای از اوست به کارگزارانی که لشکر از سرزمین هایشان می گذرد. 169
- 61 - نامه ای از اوست به کمیل بن زیاد نخعی (درسال 38 هجری) 171
- 62 - نامه ای از اوست به مردم مصر (در 173
- سال 38 هجری) 173
- 63 - نامه ای از اوست به ابوموسی اشعری کارگزار امام در کوفه 175

- 64 - نامه ای از اوست به معاویه در پاسخ به نامه او 178
- 65 - نامه ای از اوست به معاویه (پس از جنگ نهروان در سال 38 هجری) 181
- 66 - نامه ای از اوست به عبدالله بن عباس که پیش از این به صورت دیگر که گذشت (نامه 22)..... 182
- 67 - نامه ای از اوست به قثم بن عباس ، کارگزار امام در مکه 184
- 68 - نامه ای از اوست به سلمان فارسی رضی الله عنه پیش از خلافت امام 186
- 69 نامه ای از اوست به حارث همدانی 188
- 70 - نامه ای از اوست به سهل بن حنیف انصاری کارگزار امام در مدینه 191
- (درسال 37 هجری)..... 191
- 71 - نامه ای از اوست به منذر بن جارود عبدی 193
- 72 - نامه ای از اوست به عبدالله بن عباس رضی الله عنه 195
- 73 - نامه ای از اوست به معاویه 196
- 74 - عهدنامه ای از اوست که میان قبیله ربیعه و مردم یمن نگاشت ، و از خط هشام بن کلبی روایت شده 197
- 75 - نامه ای از اوست به معاویه در آغاز بیعت مردم با امام 199
- 76 - نامه ای از اوست به عبدالله بن عباس 200
- 77 - نامه ای از اوست به عبدالله بن عباس 201
- 78 - نامه ای از اوست به ابوموسی اشعری در پاسخ کار حکمین 202
- 79 - نامه ای از اوست به سرداران سپاه 204
- فهرست مطالب 205